



«آنگوس دیتون»
برنده جایزه نوبل اقتصاد شد
جایگزین پیکتی؟

ماهنامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی

قلمرو رخاه

سال اول، شماره ششم، مهرماه ۹۴
ضمیمه داخلی هفتهنامه آتیه نو

آیا شستا غول است؟

گزارش تحقیقی قلمرو رخاه
در باره داشته‌ها و نداشته‌های شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی
که در باره سهمش در اقتصاد و سیاست ایران، افسانه‌های زیادی
ساخته‌اند



همراه با روایت‌هایی از:
دکتر مهدی کر باسیان، عبدالحسین ثابت
و دکتر سید تقی نوربخش

نوشدارو قبل از مرگ دارو

در عصر پست تحریم چه سیاستی برای نظام دارویی باید انتخاب کرد؟

یونان چگونه به زانو در آمد؟

چرا سیریزا دوباره رای آورد



آرتیو

هفته‌نامه



تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
تلفن آگهی‌ها: ۸۸۵۱۷۰۹۱



شماره ششم

مهر ۱۳۹۴

ضمیمه هفتمانه آتیه نو

۲ خبر - تحلیل

تلاش برای کاهش نابرابری آموزشی

امسال پیش از آغاز مهر ۹۴، که علی اصغر فانی وزیر آموزش و پرورش، آن را حساس‌ترین و مهمترین مهر پس از پیروزی انقلاب اعلام کرد، شاهد چند قدم مثبت در زمینه رفع برخی از مظاهر نابرابری آموزشی بودیم.

۱۰ پرونده اصلی: شستا

آیا شستا غول است؟

شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) یکی از مجموعه‌های بزرگ در کیک اقتصاد ایران است. سعی کرده‌ایم از منظری تاریخی و در گفت‌وگوهای جداگانه با مدیران اولیه این شرکت و نیز نگاهی به رویکردهای نوین سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی، به زمینه‌های پیدایش شستا نگاهی بیندازیم.

۳۸ سیاست رفاه

نوشدارو قبل از مرگ دارو

صنعت دارو یکی از بخش‌هایی بود که در دوره تحریم بشدت زیر فشار آثار تحریم‌های تحمیلی قرار داشت. در این پرونده سعی کرده‌ایم با کمک کارشناسان و مدیران این صنعت، وضعیت دارو را در دوره تحریم و پساتحریم بررسی کنیم.

۴۸ جهان

یونان چگونه به زانو در آمد؟

وضعیت اقتصادی و سیاسی یونان پس از استعفای سیپراس و انتخاب مجدد او دچار تحول شده است. آیا سیپریزا و سیپراس همان حزب و رهبر سابق هستند؟ یونان دوره جدید، رو به سوی چه آینده‌ای دارد؟

۶۰ کتاب

چرا پولدارها اینقدر پولدار ترند؟

«جوزف استیگلیتز» یکی از کسانی است که منتقد سیاست‌های ریاضتی و تقلیل اقدام‌های رفاهی از طرف دولت‌های نئولیبرال است. با نگاه به سه کتاب جدید او سعی کردیم به واکاوی نظراتش در خصوص وضعیت اقتصادی اروپا و جهان بپردازیم.

قلمروز رفاه

صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه

مدیر مسئول: حامد شمس

رئیس شورای سیاست‌گذاری: ابراهیم رستمیان مقدم

سردبیر: متین غفاریان

دبیر تحریریه: سینا چگینی

امور هنری و اینفوگرافی: احسان نیک‌روان

صفحه آرا: الهام جهانفرد

طرح جلد: مرتضی آذرخیل

ویراستار: کورش اشرفی

حروفچین: اکرم خاکپور

باتشکر از: ابراهیم باقری، صولت فروتن

همکاران این شماره:

امیر شفیعی، سایرا رفیعی، مرجان نمازی، ابراهیم محمودی، فؤاد شمس، آوات رضائیان، سحر سرسنگی، ایلینا پیرولی، آزاده شعبانی، یاسر باقری، محمد بیکران‌بهشت، آرش عزیزی، عاطفه احمدی، فرشاد گلزاری، حدیث چاوشی، مسعود شاه‌حسینی، صادق عبدی، سحر کریمی، هادی کحل‌زاده، ستار مهربان

آدرس: تهران، خیابان احمدقصر، خیابان دوازدهم غربی شماره ۲۲، مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه

صندوق پستی: ۱۴۸۹-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵-۶

فکس: ۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۷

ایمیل: refahmonthly@gmail.com

چاپ: هنر سرزمین سبز

تصحیح و پوزش: در صفحه ۶۱ شماره قبل، در مطلبی با عنوان «باید به ناامیدانی ببندیم» که رأی ندادند» به جای تونی بلر، تونی بن عضو قدیمی حزب کارگر صحیح است که به این وسیله اصلاح می‌شود





تلاش برای کاهش نابرابری

آمارها درباره نابرابری آموزشی چه می‌گویند؟

مرجان نمازی

امسال پیش از آغاز مهر ۹۴، که علی‌اصغر فانی وزیر آموزش و پرورش، آن را حساس‌ترین و مهمترین مهر پس از پیروزی انقلاب اعلام کرده است، شاهد چند قدم مثبت در زمینه محو برخی از مظاهر بارز نابرابری آموزشی بودیم. نخستین اقدام، به رسمیت شناخته شدن مسئله کودکان بازمانده از تحصیل از سوی مسئولان بود اخبار مربوط به بازگشت ۳۵ هزار کودک بازمانده از تحصیل به کلاس‌های درس، اظهار امیدواری وزیر به افزایش پوشش تحصیلی دختران و کودکان کار و نیز الزام مقامات، از اساتید گرفته تا وزیر آموزش و پرورش، به ارائه گزارشات ادواری در این مورد، از نتایج آن است. با این‌وجود برای تداوم یافتن این اقدام‌های مثبت در جهت حل مسئله محرومیت تحصیلی و نابرابری آموزشی، یادآوری برخی از مصادیق این معضل ضروری است.

آمارهای غیرشفاف، ناکامل و گاه متناقض

از ابتدایی‌ترین و در عین‌حال مهمترین ضعف‌ها در این زمینه، این مسئله است که آماري دقيق و شفاف از کودکانی که به هر دلیلی از تحصیل بازمانده یا دانش‌آموزانی که مجبور به ترک تحصیل می‌شوند، وجود ندارد یا به راحتی قابل دسترس نیست. حتی در مورد نرخ پوشش تحصیلی کودکان و نوجوانان ۶ تا ۱۸ ساله در مناطق مختلف کشور آمار شفافی وجود ندارد. به عنوان نمونه آمارهایی که بسته‌گرفته از سوی مراجع رسمی یا مراکز غیردولتی و فعالان مدنی منتشر می‌شود بین ۳ تا ۷ میلیون کودک محروم یا بازمانده از تحصیل متغیر است که ارجاع و استناد به آنها را دشوار می‌کند، حال آن‌که تحلیل مسئله و ارائه راهکار بدون در اختیار داشتن آمار و اطلاعات درست و دقیق تقریباً ناممکن است. در حال حاضر تقریباً تنها آمار آموزشی مشخصی که به‌طور رسمی منتشر می‌شود، مربوط به نرخ باسوادی کل و بی‌سوادی مطلق است. طبق گفته معاون وزیر آموزش و پرورش و رئیس سازمان نهضت سوادآموزی کشور، آخرین آمار (سرشماری سال ۹۰) نشان می‌دهند که نرخ باسوادی کل کشور ۸۴.۷ درصد است و حدوداً ۹ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر از افراد بالای شش سال بی‌سوادند و در

حدود ۱۱ میلیون نفر نیز کم‌سواد به شمار می‌روند، یعنی تحصیلات خود را به پایان نرسانده‌اند.

نابرابری در تخصیص بودجه و توزیع امکانات

معاون توسعه و پشتیبانی وزیر آموزش و پرورش، با تأکید بر این که سهم توجه جامعه به آموزش و پرورش از سال ۸۲ تا ۹۲ بشدت کاهش یافته بود، اظهار داشت: در سال ۸۲، ۴ درصد از تولید ناخالص داخلی به آموزش و پرورش می‌رسید، حال آن‌که در سال ۹۲ این سهم به کمتر از ۱/۹ درصد رسید. اما به گفته وی و با تأیید فانی، دولت یازدهم به آموزش و پرورش عنایتی جدی نشان داده است و نشانه آن افزایش ۲۶ درصدی بودجه این حوزه در سال ۹۳ نسبت به ۹۲ و رشد ۲۳ درصدی آن در سال ۹۴ نسبت به سال ۹۳ است. با این‌حال باید توجه داشت که علاوه بر کمبود منابع مالی، یکی دیگر از معضلات جدی آموزش و پرورش، توزیع نابرابر امکانات است. در مورد مصادیق نابرابری آموزشی، می‌توان به کمبود امکانات آموزشی در شهرها و روستاهای حاشیه‌ای و دور از مرکز اشاره کرد که ناشی از تمرکزگرایی در نظام آموزشی است. استان سیستان و بلوچستان یکی از استان‌هایی است که بیشترین آسیب‌ها را به‌خاطر انواع نابرابری از جمله نابرابری آموزشی متحمل می‌شود. به گزارش هاشمی، استاندار این استان، به‌رغم این که ۸۲ درصد مردم این خطه باسواد هستند اما درصد بی‌سوادی باقی‌مانده در این استان، به سبب وسعت زیاد و پراکنده بودن جمعیت به ۲۰۰ هزار نفر می‌رسد. طبق گزارش فرماندار سیب و سوران، از شهرستان‌های هم‌مرز با پاکستان، تنها در این شهرستان هزار و ۸۶۰ نفر از بازماندگان از تحصیل شناسایی شده‌اند. سیستان و بلوچستان علاوه بر معضل بی‌میلی دانش‌آموزان به تحصیل، با دو چالش اصلی ناکافی و نامناسب بودن فضاهای آموزشی و کمبود نیروی انسانی در حوزه آموزش و پرورش مواجه است. طبق گفته هاشمی بر اساس اعلام اداره کل آموزش و پرورش، در حال حاضر ۶ هزار و ۶۰۰ نفر از فرهنگیان این استان متقاضی انتقال هستند که ۸۰ درصد آنان از مناطقی درخواست داده‌اند که بشدت نیازمند نیرو هستند. طبق گزارشات مدیران آموزش و پرورش استان‌ها، بیشترین میزان بی‌سوادی در بین جمعیت بین ۶ تا ۵۰ سال در استان‌های دور از مرکز دیده می‌شود که به

عنوان نمونه در استان لرستان، ۴۴ هزار نفر، در استان گلستان، ۲۵۰ هزار نفر، در خراسان شمالی بیش از ۲۹ هزار نفر، در استان کرمانشاه حدود ۸۰ هزار نفر و در کردستان ۷۱ هزار نفر به عنوان بی‌سواد و مشابه همین میزان‌ها، به‌عنوان افراد کم‌سواد شناسایی شده‌اند. همچنین طبق گزارش مدیرکل دفتر امور زنان وزارت آموزش و پرورش، استان‌های سیستان و بلوچستان، خراسان شمالی، هرمزگان و خوزستان بیشترین آمار دختران بازمانده از تحصیل را دارند و در برخی از مناطق غربی هم به دلیل صعب‌العبور بودن و دسترسی سخت، برخی از دانش‌آموزان دختر از تحصیل بازمی‌مانند. وضعیت تحصیلی و امکانات آموزشی عشایر نیز با استانداردهای لازم بسیار فاصله دارد. به عنوان نمونه، طبق گزارش حمید قنبری، رئیس آموزش و پرورش عشایر خوزستان، از سال ۶۸ که آموزش و پرورش عشایر مستقل شد، تاکنون در هنگام توزیع اعتبارات میان مناطق شهری و عشایری و در تخصیص سهم و سرانه دانش‌آموزان عشایری از بودجه و اعتبارات تخصیص‌یافته بسیار کم‌لطفی شده است و به همین جهت هم‌اکنون شاهد هستیم که ۷۵ درصد مدارس عشایر غیراستاندارد هستند. به گفته وی، استان خوزستان ۱۴ هزار دانش‌آموز عشایری از اقوام مختلف عرب، لُر، بختیاری، کُرد و دیگر قومیت‌ها دارد اما بسیاری از اینها به دلیل محرومیت و فقر، توان خرید کتب درسی و وسایل آموزشی و حتی پوشاک را ندارند و ۱۲۰ مدرسه عشایری این استان فاقد برق هستند. وی همچنین خبر داد برای مثال نزدیک به ۱۰۰ کودک ۶ تا ۱۱ ساله در منطقه مرزی استان خوزستان با لرستان به علت نبود مدرسه از تحصیل بازمانده‌اند و با وجود تحول در وضعیت سلامت کشور، در مناطق عشایری وضعیت سلامت بسیار اسفبار است و علاوه بر مشکل سوءتغذیه در دانش‌آموزان عشایری، ۶۰ درصد مدارس این مناطق فاقد سرویس‌های بهداشتی هستند. علاوه بر اینها یکی از بارزترین مصادیق نابرابری آموزشی و ضعف‌های برنامه‌ریزی‌های کلان اقتصادی و اجتماعی را در قشم و در تقابل بین مدارس فرسوده و در حال تخریب بومیان این منطقه با امکان تجاری لوکس و پرزرق و برق آن می‌توان یافت.

منبع آمارها: ایستنا، ایرنا و ایلنا



جایگزین پیکتی؟

آنگوس دیتون برنده جایزه نوبل اقتصاد شد

محمد بیکران بهشت

«آنگوس دیتون» اقتصاددان انگلیسی - آمریکایی دانشگاه پرینستون برنده جایزه موسوم به نوبل اقتصادی در سال ۲۰۱۵ شد. در وبگاه جایزه نوبل آمده است که به دلیل تحلیل‌های او در زمینه «مصرف، فقر و رفاه» این جایزه به وی اهدا می‌شود. این اقتصاددان ۶۹ ساله مدت‌ها پیش از بحران مالی، روی مسائلی همچون فقر و نابرابری کار کرده است. نوبل پرایز درباره دستاوردهای دیتون نوشته است: برای طراحی سیاست‌های اقتصادی که باعث ترویج رفاه و کاهش فقر می‌شود، لازم است که ابتدا

گزینه‌های فردی برای مصرف را درک کنیم. آنگوس دیتون بیش از هر کس دیگری، این درک را تقویت کرده است. تحقیق وی با ارتباط دادن گزینه‌های مشروح فردی و مجموع نتایج، به تغییر حوزه‌های اقتصاد خرد، اقتصاد کلان و اقتصاد توسعه کمک کرده است. این تحقیق که دیتون به خاطر آن مورد تقدیر قرار گرفته حول سه سؤال محوری می‌چرخد: (۱) چگونه مصرف‌کننده‌ها هزینه خود را در میان کالاهای مختلف توزیع می‌کنند؟ پاسخ به این سؤال نه تنها به توضیح و پیش‌بینی الگوهای مصرف واقعی نیاز دارد، بلکه در ارزیابی چگونگی اصلاحات سیاسی مانند تغییرات در مالیات بر مصرف حیاتی است و بر

رفاه گروه‌های مختلف تأثیر می‌گذارد. (۲) چه مقدار درآمد جامع هزینه و چه مقدار ذخیره می‌شود؟ برای توضیح تشکیل ثروت و بزرگی چرخه کسب و کار، به درک فعل و انفعالات میان درآمد و مصرف در طول زمان نیاز است. (۳) چگونه رفاه و فقر را به بهترین نحو اندازه‌گیری و تجزیه و تحلیل کنیم؟ دیتون در تحقیقات اخیر خود تأکید می‌کند که چگونه می‌توان اقدام‌های قابل اعتماد در زمینه سطوح مصرف خانوار فردی را برای تشخیص مکانیسم توسعه اقتصادی مورد استفاده قرار داد.

لازم به ذکر است در سال ۱۹۶۸ میلادی، «سوریزر ریکس بانک» که بانک مرکزی سوئد محسوب می‌شود، به یادبود «آلفرد نوبل»، جایزه‌ای را در زمینه علوم اقتصادی تعیین کرد. هزینه این جایزه توسط کمک مالی که از طرف سوریزر ریکس بانک به مناسبت سیصدمین سالگرد تأسیس بانک به بنیاد نوبل در سال ۱۹۶۸ اهدا شد، تأمین می‌شود. بنابراین برخلاف تصور غالب، اصلاً چیزی به نام جایزه اقتصاد نوبل وجود ندارد بلکه جایزه موجود از طرف سوریزر ریکس بانک به یک اقتصاددان اعطا می‌شود که درباره نحوه انتخاب این افراد نیز حرف و حدیث‌های زیادی وجود دارد؛ چراکه تاکنون اکثر برندگان این جایزه، اقتصاددانان موسوم به «جریان اصلی» و بازار آزادی بوده‌اند.

رکود دستمزد

تعیین دستمزد سالانه کارگران امسال زیر سایه رکود اقتصاد قرار گرفته است

ایلیا پیرولی

تعیین دستمزد سالانه

کارگران امسال نیز مانند

سال‌های گذشته می‌تواند محل چانه‌زنی کارگران و کارفرمایان باشد اما رکود در اقتصاد مانند شمشیر داموکلس بر سر نیروی کار همچنان سنگینی می‌کند در این میان، قشر کارگر بیشترین دغدغه فکری را درباره تعیین دستمزد آن هم عادلانه را دارد. موضوعی که از سال‌های پس از جنگ، عدالت در شیوه تعیین دستمزد اصلی‌ترین خواسته آنها بوده است. اعلام تشکیل کارگروه تعیین دستمزد سال ۹۵ از سوی وزارت کار به دغدغه اصلی کارگران تبدیل شده است. این چانه‌زنی بنا به گفته بیشتر منتقدان و کارشناسان به نفع کارفرمایان تمام شده است اما نمایندگان کارفرمایان به سهم خود این داوری را رد می‌کنند. براساس ماده ۴۱ قانون کار مصوب آبان سال ۶۹ تعیین دستمزد بر اساس نرخ تورم سالانه تعیین می‌شود. کارگران بر این عقیده‌اند که نرخ تورم محاسبه شده به دلایل گوناگون نمی‌تواند تمام وقایع اقتصادی را مشخص کند و این نرخ واقعی نیست. از آن سو کارفرمایان به نوعی نیز این نرخ را زیر سؤال برده و نرخ تورم را تا حدودی واقعی نمی‌دانند. نرخی که هر ساله از دل جلسات متعدد و پیاپی بیرون می‌آید، هرچند که به مذاق کارگران و کارفرمایان خوشایند نیست. یکی از دلایلی که نرخ تورم از سوی کارگران نادرست خوانده می‌شود، نبود دربرگیری همه کالاهای شاخص‌های محاسبه نرخ تورم از سوی بانک مرکزی است. عدم تعیین نرخ یکسان تورم همچنان یکی از مناقشه‌های بانک مرکزی و مرکز آمار و حتی مرکز پژوهش‌های مجلس است.

کارگران بر این باورند که تعیین نرخ دستمزد باید بر اساس سبد خانوار تعیین شود؛ موضوعی که براساس نتایج داده‌های آماری مرکز آمار، بانک مرکزی، مرکز پژوهش‌های مجلس و حتی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در طی این سال‌ها کوچک‌تر شده است. هزینه خانوارها بر اساس بانک مرکزی از سال ۸۴ تا ۹۳ از بین ۹ بخش هزینه‌ای تنها به وسیله خوراک، مسکن و درمان بلعیده شده و سایر هزینه‌ها مانند تحصیل، بهداشت و سلامت، لوازم خانگی، دختانیات، حمل و نقل و تفریح و سایر اقلام بیش از پیش در سبد هزینه‌ای کوچک‌تر شده‌اند.

اما موضوع دستمزد کارگران ساختاری و ریشه‌ای و به نوعی برآمده از رکود است. بر اساس آنچه گفته شد کارگران اکنون علاوه بر مشکلات ساختاری در اقتصاد، گرفتار

تعاریف آماری در مورد نرخ تورم هستند؛ تعاریفی که نرخ واقعی تورم را در اقتصاد رکودی ما نشان نمی‌دهد. اگرچه این تعاریف مبنای درست علمی دارند اما به دلیل آنچه گفته شده، اقتصاد ما در پيله واسطه‌ها و قاچاق و به نوعی اقتصاد زیرزمینی گرفتار شده است، لذا نرخ تورم باید بر اساس کارکرد دیگری تعیین یا حداقل برای این قشر از جامعه نرخ تورم با تعریف ویژه‌ای ارائه شود.

نرخ تورمی که در حال حاضر بانک مرکزی ارائه می‌دهد براند نرخ شاخص کالاهایی است که از سوی مراجع ثابت دولتی و غیردولتی بدون هیچ واسطه‌ای ارائه می‌شود و اینها مبنای کار بانک مرکزی برای محاسبه نرخ تورم است؛ نرخی که به اعتقاد برخی واقعی نیست.

اکنون بنا به دلایل ذکر شده و اقتصاد زیرزمینی دلالت و واسطه‌ها در بازار سبد کالایی خانوارها جولان می‌دهند و نرخ واقعی تورم را باید از این زاویه نگاه کرد؛ چراکه واسطه‌ها و دلالت با انباشت هزینه‌ها بر نرخ کالا آن را به چندین برابر نرخی که توسط بانک مرکزی یا مرکز آمار ارائه شده به مشتریان ارائه می‌دهند. بنابراین در اقتصاد رکودی و ساختار شکنانه که نمی‌توان یک شبه آن را ساماندهی کرد باید مسکن‌هایی تزریق شود.

به اعتقاد کارشناسان اقتصادی، در شرایطی که نرخ تورم واقعی نیست و مرجع خاصی برای تعیین نرخ تورم وجود ندارد بهتر است که کارگروه تعیین دستمزد با همکاری بانک مرکزی یا مرکز آمار یا مراجع ذیصلاح، نرخ تورم برآمده از سبد کالایی که به دست مصرف‌کننده می‌رسد را برای تعیین محاسبه دستمزد در نظر گیرند، نه نرخ تورمی که از سوی بانک مرکزی اعلام می‌شود.

این موضوع باعث می‌شود نرخ واقعی کالایی که به دست مصرف‌کننده می‌رسد مشخص شده و نحوه محاسبه دستمزد واقعی باشد.

انجام محاسبه تعیین دستمزد بر اساس سبد کالایی هر چند که موضوعی مقطعی است اما می‌تواند تا حدودی سبد خانوار را از کوچک شدن نجات دهد.

به هر حال آنچه علاوه بر اصلاح تعیین دستمزد باید مورد توجه قرار گیرد، حذف اقتصاد زیرزمینی است که در این رابطه بیشترین اجحاف در این بخش متوجه حقوق‌گیران و مزدگیران بوده است.

قلمرو رفاه

خبر-تحلیل

شماره
مهر ۱۳۹۴

۳

یارانه‌های بی‌هدف، هدفمند می‌شود؟

به نظر می‌رسد سرخ پرداخت یارانه‌های بی‌هدف
با اعلام اصلاح شاخص‌های حذف یارانه‌گیران پردرآمد از سوی دولت پیدا شده است

یعنی ماهیانه یک میلیون تومان (سالی ۱۲ میلیون تومان) را به عنوان سقف درآمد برای هر خانوار جهت دریافت یارانه پیشنهاد می‌کنند و برخی دیگر نیز با توجه به جمیع جهات، درآمد ماهانه ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان (سالانه ۳۰ میلیون تومان) و برخی دیگر رقم‌هایی بین این دو را در نظر دارند. طبعاً هر قدر تعداد یارانه‌گیران بیشتر شود، برای تأمین منابع آن باید با قیمت حامل‌های انرژی مانند بنزین، گاز، برق و... افزایش یابد یا مقدار یارانه کمتری به افراد اختصاص پیدا کند. پرسش امروز من از شما دوستان این است، با توجه به مجموع شرایط، پیشنهاد شما برای سقف درآمدی یارانه‌گیران چقدر است؟»

با وجود این سؤال معاون اول، برخی مشاوران دولت، اجرای این طرح را یک تله انفجاری توصیف کردند. مشاوران دولت اعتقاد داشتند: «اصلاح نظام پرداخت یارانه نقدی، به معنی کاهش یا حذف بخشی از جمعیت فعلی یارانه‌گیر، در صورتی که در مقیاس محدود اجرا شود، اثر قابل توجهی بر رفع کسری بودجه آن ندارد و در صورتی که متناسب با میزان کسری بودجه آن، در مقیاس بزرگ اجرا شود همراه با مقادیر قابل اعتنا خطاهای نوع اول و دوم خواهد بود. مطالعات مختلف نشان می‌دهد برای کشوری با وسعت زیاد و پراکندگی بالای جمعیتی مانند ایران، هدف‌گیری جغرافیایی یکی از مؤثرترین رویکردها از نظر تقلیل مقیاس مسأله تفکیک جمعیت به منظور به حداقل رساندن خطاهای محتمل است. همچنین تفاوت‌های منطقه‌ای در ابعاد مختلف فقر در کشور قابل مشاهده بوده و قابل چشم‌پوشی نیست. هدف‌گیری جغرافیایی در کنار اعمال شاخص‌های کمکی متمایزکننده فقرا (رویکرد شناسایی از پایین) از یک طرف و تعریف مصادیق بهره‌مندی بر اساس معیارهای دارایی مانند مسکن (رویکرد شناسایی از بالا)، می‌تواند به اصلاح جمعیت یارانه‌گیر و تخصیص بهینه منابع حاصل از هدفمندی یارانه‌ها در زمینه حمایت از خانوارها به کار

یارانه پرداختی به بخش مصرف (با افزایش قیمت حامل‌های انرژی)، به جای تخصیص این یارانه‌ها به بخش تولید، شاهد آغاز پرداخت یکسان و فراگیر یارانه نقدی بودیم. مسئولان دولت وقت، دلیل پرداخت یارانه نقدی را این‌گونه عنوان کردند که با این کار در نحوه تخصیص یارانه عدالت اجرا می‌شود و هر کس مصرف بیشتری داشته باشد، یارانه بیشتری دریافت نمی‌کند. اما در واقع دولتی‌ها با این کار، نه تنها یارانه بخش مصرف را قطع نکردند و حتی کاهش هم ندادند، بلکه به کسانی که مصرف کمتری داشتند هم یارانه مصرف بیشتری دادند. به عبارت ساده‌تر، دولت به جای آن که مصرف قشر پرمصرف جامعه را با حذف یارانه، با قیمت تمام شده محاسبه کند و با این روش در جهت تعدیل مصرف آنها گام بردارد، با پرداخت یارانه نقدی در کنار یارانه موجود در اختلاف قیمت عرضه با قیمت تمام شده حامل‌های انرژی، یارانه پرداختی به افراد پرمصرف و ثروتمند جامعه را افزایش داد و برای آن‌که به زعم خود یک عدالت اجتماعی برقرار کنند، به بخش کم‌مصرف جامعه نیز که قشرهای آسیب‌پذیر را شامل می‌شد، یارانه نقدی برای مصرف داد.

دولت یازدهم و مرحله دوم

اما با تغییر دولت و آغاز فعالیت دولت یازدهم سناریوی پرداخت یارانه نقدی وارد فاز تازه‌ای شد. در دولت جدید نخستین بحث در این زمینه را اسحاق جهانگیری کلید زد.

معاون اول رئیس‌جمهوری در آستانه اجرای فاز دوم تعدیل قیمت حامل‌ها در شبکه اجتماعی نوشت: «اکنون که در آستانه اجرای مرحله دوم طرح هدفمندی هستیم، طبق قانون، دولت مکلف است که یارانه را به متقاضیان نیازمند اختصاص دهد و برای شناسایی آنها سقف درآمدی بگذارد. برخی کارشناسان، درآمد معاف از پرداخت مالیات؛

حدیث چاوشی

«آیین‌نامه مربوط به حذف یارانه غیرنیازمندان که مربوط به شاخص‌های شناسایی غیرنیازمندان از یارانه است، در دولت اصلاح شد». این آخرین خبری بود که وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی درباره حذف یارانه‌گیران پردرآمد اعلام کرد تا شاید یک گره از کلاف سردرگم یارانه‌گیران از دولت باز شود. حالا شاید این موضوع با سپری شدن چندین سال از اجرای این طرح ناکام به جامانده از دولت گذشته ارمغانی نباشد برای نیازمندیانی که چراغ خانه تاریک آنها ناشی از اجرای سیاست‌های پوپولیستی ناکام از گذشته‌ها روشن شود. اما قبل از این که به جزئیات این خبر وارد شویم، کفایت نگاهی بیندازیم به نخستین اپیزود سریال دنباله‌دار قانون هدفمندی یارانه‌ها.

جراحی بزرگ اقتصاد ایران

این عنوانی بود که مسئولان دولت قبل در زمان اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها (آذر ۸۹) روی این قانون گذاشتند. قانونی که به راستی چون تیغ جراحی، اجزای پیکره اقتصاد ایران را از هم درید و ترکیب اعضا و جوارح آن را تغییر داد تا به اسامی که در زمان اجرا به عنوان اولویت‌های مهم این قانون یاد می‌شد دست پیدا کند؛ اهداف خوبی نظیر «جلوگیری از رشد افسارگسیخته مصرف انرژی در کشور، تخصیص یارانه پرداختی در بخش مصرف به بخش تولید، تأمین عدالت اجتماعی و بالا بردن بهره‌وری اقتصادی.»

با این اهداف مهم که قرار بود این طرح شفای بیماری مهلک اقتصاد ایران باشد، فلز اول قانون هدفمندی یارانه‌ها در پایان آذر ۸۹ کلید خورد، اما در جریان اجرای این فاز، خبری از کوچ یارانه از بخش مصرف به بخش تولید نشد. در واقع با کاهش

قلمرو رفاه

خبر-تحلیل

شماره
ششم
۱۳۹۴

مهر

۴

مساعدت اجتماعی زیربنای نظام چندلایه

گزارشی از نظام چندلایه اجتماعی

مسعود شاه‌حسینی

اسماعیل گرجی‌پور،
مدیرکل دفتر بیمه‌های

اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در جلسه‌ای با حضور مدیران و کارشناسان ارشد سازمان تأمین اجتماعی، با گزارشی از اقدام‌های انجام شده برای پیاده‌سازی نظام چندلایه بیمه‌ای سخن گفت و هشدار داد اگر لایه حمایتی تقویت نشود، لایه بعدی که همان لایه مشارکتی است در معرض خطر جدی قرار می‌گیرد. به نظر گرجی‌پور، مشخص‌ترین مسئله در این حوزه کمبود منابع است که باید با انجام اصلاحاتی در نحوه پوشش و تخصیص اعتبار، این لایه را از رخوت موجود نجات دهد که خود عاملی در مدیدن روح تازه به کالبد نظام بیمه‌های اجتماعی کشور است. به اعتقاد گرجی‌پور، آنچه نظام‌های رفاهی در اکثر نقاط دنیا در پی دستیابی به آن هستند و برنامه‌ریزی‌های خود را بر تحقق آن قرار داده‌اند، سه هدف اساسی است. اهدافی مانند افزایش نرخ اشتغال،

کاهش نابرابری درآمد در میان افراد جامعه و انضباط مالی. به اعتقاد وی، دستیابی به این سه هدف رفاهی به طور هم‌زمان امکان‌پذیر نیست و هر کدام بنا به موقعیت‌ها و بازه‌های زمانی مختلف و با عنایت به برنامه‌ها و سیاست‌های دولت‌ها عینیت می‌یابند. در عین حال این مسئله نیز وجود دارد که در زمینه این سه هدف، ممکن است هدف‌های دیگری هم بتوان ذکر کرد که بسته به نوع نظام رفاهی در درون همین سه هدف جای می‌گیرند. مدیرکل دفتر بیمه‌های اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در این نشست، هدف اصلی اعمال نظام چندلایه در کشور را تقویت نقش و وظیفه اجتماعی نظام نظیر حمایت از سالمندان محروم، تشویق و ترغیب افراد به پس‌انداز و کمک به اعضا در مدیریت مخاطرات و همچنین تضمین ثبات مالی و کاهش ناسامانی‌های موجود در اقتصاد خرد و کلان دانست و گفت: «مسلم است که ایران باید با استفاده از تجارب کشورهای مختلف و با توجه دقیق به بافت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود اقدام به حرکت به سوی برقراری نظام جامع تأمین اجتماعی یا همان نظام چندلایه کند.»

وی افزود: «با توجه به تکلیف قانونی ماده ۲۷ برنامه پنجم توسعه، سیمای کلی نظام تأمین اجتماعی چندلایه در سه لایه اصلی مشخص و پیشنهاد شده است. لایه اول همان لایه مساعدت اجتماعی است که به دو سطح حمایتی کامل و حمایتی نسبی تقسیم می‌شود. بیمه‌های اجتماعی پایه در لایه دوم قرار دارند که دارای سطح‌بندی چندگانه‌ای هستند و شامل بیمه‌های اجتماعی اجباری،

گرفته شود. با وجود این، مجلس مانند سنوات قبل اصرار به حذف دهک‌ها از طریق کاهش منابع یارانه نقدی داشت تا این که خردادماه سال جاری دولت با تصویب آئین‌نامه اجرایی تبصره ۲۰ قانون بودجه شاخص‌هایی را برای حذف پردرآمدها از دریافت یارانه مشخص کرد. محسن بهرامی، مشاور معاون اجرایی رئیس‌جمهور درباره تصمیم دولت درباره آئین‌نامه اجرایی تبصره ۲۰ قانون بودجه گفت: این آئین‌نامه در دولت مورد تصویب قرار گرفته و برخی شاخص‌های افراد غیرنیازمند برای حذف از دریافت یارانه مشخص شدند. بنابراین در خبرها شنیدیم حذف یارانه افراد غیرنیازمند با استفاده از بانک اطلاعاتی که در اختیار دولت و وزارت رفاه و تأمین اجتماعی قرار دارد شروع شده بدون این که مردم به طور رسمی از شاخص‌های حذف یارانه پردرآمدها که قرار بود خردادماه اعلام شود مطلع باشند.

◀ اعلام شاخص‌ها: از سردرگمی تا شفافیت

علی ربیعی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی دهم تیرماه یعنی حدود ۷۰ روز قبل وعده داد که در یک برنامه تلویزیونی حاضر می‌شود و شاخص‌های حذف یارانه نقدی را اعلام می‌کند، وعده‌ای که هنوز عملی نشده و در این زمینه تنها به برخی اظهارات پراکنده از سوی مقامات این وزارتخانه اکتفا شده است.

یارانه‌بگیران در ماه‌های اخیر با اخبار زیادی حول حذف یارانه برخی از اقشار مواجه شده‌اند، اما شاخص شناسایی این افراد هیچگاه به‌طور شفاف اعلام نشده تا ابهامات در این زمینه همچنان باقی مانده باشد. حذف یارانه نقدی از ابتدای امسال آغاز شده اما ظاهراً در این زمینه سیاست حذف بدون سروصدا در پیش گرفته شده و همراه یارانه تعدادی از اقشار یارانه‌بگیر حذف می‌شود و تنها زمانی که یارانه به حساب سرپرستان خانوار واریز می‌شود، مشمولان حذف متوجه خارج شدن از لیست یارانه‌بگیران می‌شوند. آنها ابتدا احتمال اشتباه بانکی را عامل این امر می‌دانند، اما از طریق سامانه اعتراض به حذف یارانه از این اتفاق باخبر می‌شوند. باقی یارانه‌بگیران نیز به‌طور دقیق نمی‌دانند با چه میزان درآمد یا در اختیار داشتن کدام دارایی‌ها، ثروتمند محسوب می‌شوند. معاون وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، هجدهم مردادماه امسال در این زمینه چند شاخص را اعلام کرد، اما از جزئیات آن سخنی نگفت. به گفته احمد میدری، خودروی گرانیقیمت، شغل، املاک و مدارکی که نشان دهد افراد دارای ثروت زیادی هستند، از شاخص‌های حذف یارانه است. طبق مصوبه مجلس، در قانون بودجه سال جاری، دولت در ۳ ماهه ابتدای امسال فرصت داشت تا آئین‌نامه اجرایی تبصره ۲۰ مربوط به هدفمندی یارانه‌ها و شاخص‌های حذف یارانه ثروتمندان را در آن تدوین کند. در این



موعد هیأت دولت در آیین‌نامه‌ای تعیین شاخص‌ها را به وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی سپرد اما این وزارتخانه بدون آن که معیارهای حذف را اعلام کند، این کار را آغاز کرده است. براساس قانون بودجه امسال، دولت باید با حذف ۶ میلیون نفر از لیست یارانه‌بگیران، ۳ هزار میلیارد تومان در پرداخت یارانه نقدی صرفه‌جویی کند تا بخشی از کسری بودجه این بخش جبران شود.

کارشناسان اقتصادی و نمایندگان مجلس حذف یارانه ثروتمندان را برای اصلاح شیوه اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها ضروری دانسته اما اعلام شاخص‌های حذف یارانه و ایجاد شفافیت در اجرای قانون را نیز مورد تأکید قرار داده‌اند. چهارشنبه ۱۸ شهریور قائم مقام وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی از آخرین وضعیت شناسایی و حذف یارانه پردرآمدها خبر داد. ابوالحسن فیروزآبادی اعلام کرد تا این لحظه ۲ میلیون نفر از پردرآمدها حذف شده‌اند. کار بندریچ در حال انجام است و تلاش می‌کنیم با دقت زیاد، کار شناسایی پردرآمدها را دنبال کنیم.

شاخص‌های حذف یارانه غیرنیازمندان باید توسط دولت تعیین می‌شد که این موضوع در دولت اصلاح شده است. بنابراین حذف یارانه‌بگیران توسط وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی غیرقانونی است. این آخرین خبری است که از قول وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی درباره شاخص‌های حذف غیرنیازمندان شنیدیم اما این بار هم بدون آمار و اطلاعات دقیق از نحوه شناسایی افراد پردرآمد و... به هر حال دست‌کم باید ۶ میلیون نفر از شهروندان پردرآمد از لیست یارانه نقدی حذف شوند تا دولت بتواند هزینه-بودجه ۳۹ هزار میلیارد تومانی یارانه نقدی در سال ۹۴ را متعادل کند. البته شناسایی و حذف یارانه نقدی پردرآمدها علاوه بر این که یک تکلیف و الزام قانونی برای دولت به‌شمار می‌آید، مورد تأیید و حمایت کارشناسان و فعالان اقتصادی هم هست. حتی نتایج نظرسنجی‌ها هم نشان می‌دهد که بیش از ۷۵ درصد مردم موافق پرداخت یارانه نقدی به افراد پردرآمد نیستند. حالا بعد از این همه مدت که پرداخت بی‌هدف یارانه در حال هدفمند شدن است، موضوعی که مهم به نظر می‌رسد، نوید یک اصلاح جدی در اجرای قانونی است که بسیار شتابزده و با نگاه پوپولیستی در دولت گذشته اجرا شد.

قلمرو رفاه

◀ خبر-تحلیل

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۵

بیمه‌های اجتماعی پایه تعیین‌کننده است. با این حال لایه مساعدت‌های اجتماعی در کشور ما با مسائل و مشکلاتی دست‌وپنجه نرم می‌کند که تأثیرات اجتناب‌ناپذیری بر لایه‌های بالاتر می‌گذارد. بنابراین باید تا حد امکان رسیدگی به آنچه در این لایه اتفاق می‌افتد را به‌خوبی رصد و مدیریت کنیم. این از آن رو دارای اهمیت است که هرگونه اشتباه محاسباتی در این لایه منجر به تحمیل هزینه‌های گاه کمرشکن به لایه‌های بعدی خواهد شد. بنابراین ضروری است که حساسیت‌های بیشتری در مورد این لایه داشته باشیم.»

وی، مسائل حوزه حمایتی (مساعدت) را مواردی مانند ناتوانی در پوشش دادن کل خانوارهای نیازمند به دلیل کافی نبودن اعتبارهای حمایتی، مناسب نبودن سازوکارهای شناسایی و پذیرش نیازمندان و عدم سازگاری آن با کرامت انسانی، نبود پایگاه اطلاعاتی متمرکز برای شناسایی و پوشش و رصد وضعیت جامعه هدف، کافی نبودن میزان پرداخت‌های معیشتی در بخش حمایتی در مقایسه با هزینه‌های زندگی و... دانست و گفت: «نظام مساعدت اجتماعی با حدود ۳۰ نهاد عمومی و مدیریت قریب به ۱۰۰ برنامه و بنیاد خیریه سازماندهی می‌شود. بهزیستی به عنوان یکی از سازمان‌های تخصصی در حوزه مساعدت اجتماعی ۵۲ نوع برنامه حمایتی دارد. ضرورت لایه حمایتی به این دلیل است که در نبود لایه حمایتی قوی و عمیق، انتظارات حمایتی جامعه به سمت لایه بیمه‌های اجتماعی هدایت می‌شود و هزینه‌های ناخواسته آن را باید بیمه‌شدگان بپردازند.»

بیمه‌های اجتماعی فراگیر (ملی)، بیمه‌های سلامت اجباری و بیمه‌های سلامت همگانی است. البته با توجه به وضعیت صندوق‌های بان‌نشستگی کشور، اصلاحات مدنظر بیمه‌های اجباری اجتماعی در قالب نظام نوین بان‌نشستگی به صورت جداگانه در حال برنامه‌ریزی و پیگیری است. لایه سوم هم لایه بیمه‌های تکمیلی است که بیمه‌های خصوصی، بیمه‌های تجاری و حساب‌های انفرادی در آن جای می‌گیرند. به عبارت دیگر سیمای کلی نظام تأمین اجتماعی چندلایه به صورت هرم و شامل سه لایه مختلف است که هر کدام زیرشاخه‌هایی دارند و این زیرشاخه‌ها هم از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های خاصی برخوردارند. این مسئول همچنین از تصویب مدل پیشنهادی نظام لایه‌بندی اجتماعی در کمیسیون اجتماعی دولت خبر داد و گفت: «با همکاری کمیسیون اجتماعی دولت و دستگاه‌های ذیربط و بخصوص سازمان تأمین اجتماعی، مشغول انجام مطالعاتی در رابطه با لایه‌های دیگر شامل بیمه‌های اجتماعی پایه، سلامت و لایه‌های بالاتر هستیم که قطعاً پس از بررسی‌ها و توافق متصدیان و بخصوص سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور به دلیل اهمیتی که از نظر مباحث مالی دارد، به تصویب خواهد رسید.» گرجی‌پور در ادامه تأکید کرد: آنچه به عنوان لایه مساعدت اجتماعی شناخته می‌شود، نمایانگر درست یا نادرست بودن مسیر نظام تأمین اجتماعی خواهد بود. وی افزود: «اگر لایه اول به خوبی مدیریت نشود، لایه‌های بالاتر هم نمی‌توانند به اهدافی که برای آنها متصور شده‌ایم دست یابند. این امر از این رو است که در ارزیابی نهایی این لایه،

از خاور میانه تا سیم‌های خاردار اروپا

واکاوی دلایل اجتماعی و سیاسی مهاجرت به قاره سبز

فرشاد گلزاری

شاید بتوان گفت پدیده مهاجرت‌هایی که از خاورمیانه به سمت قاره سبز صورت گرفته که البته در نوع و مدل خود بی‌سابقه بوده؛ حاصل خلق و توزیع بحرانی است که در دو کشور سوریه و عراق صورت گرفت. ویروس تکفیر که توسط داعش و گروه‌های تروریستی در عراق و سوریه توزیع و منتشر شد، علاوه بر این که موجب به راه افتادن خون و خونریزی در استان‌های این دو کشور شده است، باعث شده تا زیرساخت‌های اصلی در اکثر شهرهای این دو کشور از بین برود که البته مشابه همین موضوع را در حمله هوایی و زمینی عربستان و امارات به یمن هم شاهد هستیم.

از این‌رو پس از آن‌که در طی ۴ سال حضور تروریست‌ها در خاورمیانه و خامت اوضاع به بالاترین سطح خود رسید، شاهد به هم ریختگی اجتماعی در این دو کشور بودیم که باید گفت ریشه این موضوع به طور مستقیم علاوه بر این‌که به موضوع‌های سیاسی و جنگ مربوط می‌شود، با مشکلات اقتصادی گره خورده است.

به بیانی بهتر اگر نگاهی گذرا به درگیری‌ها و جنگ‌های مختلفی که در دنیا رخ داده بیندازیم؛ موج آوارگان و پناهندگان که به عنوان انسان‌های فاقد مسکن و درآمد به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند را به چشم خواهیم دید؛ به خصوص پس از جنگ دوم جهانی مشاهده می‌شود که در کشورهایی که اروپایی‌ها در آنجا سوابق استعماری داشتند و در آستانه مستقل شدن آنها به رغم خصومتی که میان این کشورها وجود داشته، شاهد یکسری از

موج‌های مهاجرت هستیم؛ به گونه‌ای که قسمتی از این موج‌ها به مهاجرت اتباع هندی، پاکستانی و کشورهای شبه قاره آسیا به بریتانیا در اوایل دهه ۵۰ میلادی مربوط می‌شود و یک موجی هم از الجزایر و بسیاری از کشورهای فرانکوفون آفریقای سیاه به فرانسه را شاهد هستیم. حتی در کشورهایی که مسأله تقابل بین مردم و گروه‌های مخالف دولت با دولت وجود داشته هم شاهد مهاجرت‌شان به اروپا بوده‌ایم. در کشور خودمان هم قبل از انقلاب اسلامی بسیاری از مخالفین شاه به خصوص در چارچوب حرکت‌های دانشجویی به اروپا مهاجرت می‌کردند و پس از انقلاب هم جریان‌هایی مانند چپ‌ها و منافقین هم چنین مهاجرت‌هایی را به قاره اروپا صورت می‌دادند.

اما پرونده‌ای که در ماه گذشته به خصوص در هفته‌های اخیر باعث شده تا علاوه بر بحث سیاست بین‌الملل، محورهای اقتصادی و خصوصاً مباحث رفاه مدنی و اجتماعی مورد نظر قرار گیرد، بحث مهاجرت‌هایی است که از خاورمیانه و به خصوص سوریه به سمت کشورهای اروپای مرکزی رخ داده است. اگر بخواهیم واکاوی دقیقی در این بین صورت دهیم، مفهومی که از سوی پدیده مهاجرت‌های یکباره با این حجم بالا به جامعه جهانی مخابره می‌شود این است که رفاه عمومی اعم از مسکن، شغل و درآمد به دلیل وجود جنگ به سطحی از افول رسیده که شهروندان سوری دیگر قادر به زندگی در این کشور و حتی کشورهای مبتلا به ویروس تروریسم نیستند.

در حقیقت باید گفت اقدام نظامی و پدیده‌ای مانند تروریسم علاوه بر این که امنیت پایدار یک دولت -

ملت را تهدید می‌کند، به دنبال خود باعث می‌شود تا پایه‌های اقتصادی یک کشور متزلزل شود و زمانی که چرخه اقتصادی و مناسبات اقتصادی به حداقل ضریب خود رسید؛ آنگاه است که ناقوس مرگ رفاه عمومی برای آن کشور به صدا درمی‌آید.

در همین راستا، زمانی که دولت کشور درگیر با پدیده جنگ یا تروریسم سازمان‌یافته نمی‌تواند سطح رفاه اجتماعی و اقتصادی را حداقل ثابت نگه دارد دو سناریو مطرح می‌شود. اول این که احتمال پیوستن مردمان آن کشور به گروه‌های تروریستی به دلیل وجود فقر و عدم اشتغال متصور می‌شود که این موضوع هم‌اکنون در افغانستان و به خصوص در میان جوانان این کشور در پیوستن به القاعده و داعش صورت می‌پذیرد. حال نکته اینجاست که اخبار رسیده از سمت غرب و شمال افغانستان حاکی از آن است که القاعده و طالبان به دلیل این که نمی‌توانند سطح رفاه نیروهای خود اعم از مادی و اسکان را تأمین کنند، مشوقی برای پیوستن نیروهای این دو گروهک شبه‌نظامی و تروریستی به داعش ایجاد شده است، لذا باید گفت نه تنها در میان شهروندان کشورهای هدف بلکه در میان تروریست‌ها هم جایگاه و سطح رفاه اجتماعی و اقتصادی حائز اهمیت است.

در حالت دوم، اوضاع و احوال کمی از سناریوی اول متفاوت‌تر است. به طوری که در این حالت بحث مهاجرت‌های اجباری پیش می‌آید که نقل مکان پناهیان و آوارگان جنگی سوری به کشورهای اروپایی مصادق بارز این مسأله است که مجدداً بحث توسعه اقتصادی و زیر صفر بدون رفاه اجتماعی و همچنین فقدان امنیت برای حیات

قلمرو رفاه

خبر-تحلیل

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۶

چرخه فقر، بی‌سوادی و کودکان کار

آمارها درباره کودکان کار چه می‌گویند؟

آزاده شعبانی

در ایران طبق ماده ۷۹ قانون کار مصوب

آبان‌ماه ۱۳۶۹، به کار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال تمام ممنوع شده است و متخلفان مستوجب جزای نقدی و حبس هستند. همچنین کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ که دولت جمهوری اسلامی ایران نیز در سال ۱۹۹۴ (۱۳۷۳) به آن ملحق شده است، تمامی افراد کمتر از ۱۸ سال را در زمره کودکان به شمار می‌آورد. تعاریف حاکی از آن است که کودکان کار به دو دسته کودکان کارگر و کودکان خیابان تقسیم می‌شوند: ۱- کودکان کارگر که معمولاً به کارهای تولیدی و خدماتی مشغول هستند. ۲- کودکان خیابان.

برخی دلایل کار کودکان در ایران عبارتند از فقر، از هم پاشیدگی خانواده، سوءمصرف مواد مخدر و الکل توسط والدین، کودک‌آزاری، نیاز به درآمد کار کودک، طرد کردن کودک، قحطی و بلایای طبیعی، مهاجرت، گرفتاری کودک در باندها و مافیای کودکان کار یا مواد مخدر، اعتیاد کودک، وجود آسیب اجتماعی در خانواده، بدسرپرستی، فوت والدین، جنگ، نقص و ناکارآمدی قوانین حمایت از کودکان، ناآگاهی و فقر فرهنگی والدین، بزهکاری خانواده، پرجمعیت بودن خانواده و....

سنجش رفتارهای پرخطر در کودکان کار و خیابان در ایران که توسط

«سازمان بهزیستی» انجام شده، حاکی از آن است که این کودکان دچار بلوغ زودرس بوده و از سنن پائین با روابط جنسی آشنا می‌شوند که زمینه‌ساز ورود انواع آسیب‌های جنسی است به گونه‌ای که میانگین سن شروع روابط





حداقلی از دلایل بارز آن است.

به موازات مهاجرت‌ها، باید روی دیگر سکه که کشورهای مهاجرپذیر اروپایی هستند را هم مدنظر قرار داد. اخباری که در این خصوص طی ماه گذشته تا به امروز مخابره شده حاکی از آن است که جمهوری فدرال آلمان به رهبری انگلار مرکل بالاترین حجم پذیرش مهاجران سوری را داشته است. البته اقدام خانم صدراعظم انتقاداتی از سوی احزاب افراطی و ضد مهاجر که از طیف نئونازی‌ها و فاشیست‌های ساکن در شرق آلمان به حساب می‌آیند را در بر داشته که حتی منجر به آتش زدن یکی از مکان‌های اسکان مهاجران در آلمان نیز شد. شاید در نگاه اول جامعه جهانی با خرج کردن احساسات و عواطف انسانی به این فکر بیفتد که اقدام مرکل یک امر انسان‌دوستانه است، اما با در نظر گرفتن این فرض باید بگوییم که در پله نخست مرکل به دنبال کسب پرستیژ سیاسی خود و آلمان در نظام بین‌الملل است و حتی به دنبال این است تا بتواند با این عمل چهره خود را برای انتخابات

سال ۲۰۱۷ آلمان در ذهن ژرمن‌ها و شهروندان آلمان حک کند.

در مرحله دوم که می‌توان گفت اهمیت بسیاری زیادی از مرحله نخست دارد، بحث تزریق نیروی کار به بدنه صنعت کشور آلمان است؛ چراکه بر اساس آمارهای منتشر شده، کشور آلمان در بین سرزمین‌های اروپایی و حتی سایر کشورهای جهان، پیرترین و کهنسال‌ترین جامعه اجتماعی را دارا است. لذا به همین دلیل اگرچه سطح رفاه اجتماعی در آلمان قابل قبول و مناسب است اما بخش‌هایی از صنعت آلمان توسط این معطل تعطیل شده که متقابلاً به اقتصاد این کشور ضربه می‌زند. لذا آلمان و بخصوص مرکل که در اروپا با لقب «بانوی آهنین» شناخته می‌شود، با طرح یک برنامه بلندمدت درصدد این است تا با پذیرش ۸۰۰ هزار مهاجر، صنعت و سپس اقتصاد خود را با تزریق نیروی جوان که از خاورمیانه به این کشور و خصوصاً قاره اروپا هجرت کرده‌اند تقویت کند تا در آینده ارتقای رفاه اجتماعی خود را

شاهد باشد که البته این اقدام واکنش‌هایی از سوی کشورهای عضو اتحادیه اروپا مانند مجارستان، صربستان و کشورهای دیگر علیه آلمان را به دنبال داشت.

نکته‌ای که در انتها باید به آن توجه داشت و یکی از اصول فکری جریان ضدمرکل در آلمان هم محسوب می‌شود این است که کشورهای اروپایی و جریان‌های ضد مهاجر در آلمان معتقدند که ورود مهاجرین به اروپا و آلمان هزینه‌های بسیار زیادی را از حیث مالی و مخاطرات امنیتی بر جای خواهد گذاشت. به عبارتی دیگر مرکل درصدد است با این حرکت سطح آرامش اقتصادی و رفاه اجتماعی را در آلمان بالا ببرد اما کشورهای دیگر سناریویی معکوس با نظرات مرکل را مطرح می‌کنند و معتقدند ورود پناهجویان و اسکان آنها و حتی پرورش آنها بر اساس ایده‌آل‌های اروپایی کشورهای مهاجرپذیر هزینه‌های گزافی را برای آنها خواهد داشت و حتی امکان ورود تروریست‌ها به این کشورها را افزایش می‌دهد.

سرپرست شاغل در بخش خصوصی قرار دارند. نتایج این پژوهش می‌گوید که اکثر قریب به اتفاق فقیران در ایران در خانواده‌های با سرپرست فاقد تحصیلات عالی و مهارت تحصیلی به سر می‌برند. در سال‌های اخیر حدود ۱۳ میلیون دانش‌آموز بایستی در مدارس حضور می‌یافتند که معمولاً بخشی از این تعداد افراد زیر ۱۸ سال که طبیعتاً باید در مدارس حضور یابند جزو آمار دانش‌آموزان ثبت‌نامی نبوده‌اند. به عنوان مثال در سال ۱۳۹۳، حدود ۱۲ میلیون نفر دانش‌آموز در مدارس ثبت‌نام کرده و حدود ۴۰۰ هزار نفر جهت ثبت‌نام در مدارس حضور نیافته‌اند. جدای از این که بسیاری از کودکان کار در مدارس نیز حضور دارند، دلایل این عدم ثبت نام دانش‌آموزان در مدارس، باید مورد بررسی‌های دقیق‌تری قرار گیرد؛ چراکه الزاماً حتی اگر آن بخش از دانش‌آموزانی که در مدارس ثبت‌نام نمی‌کنند به کودکان کار تبدیل نشوند بازهم سرنوشت خوشایندتری پیش رو نخواهند داشت چراکه از سوی دیگر آمارهای دیگری نیز از ازدواج کودکانی که ترک تحصیل می‌کنند خبر می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد میزان درآمد پایین خانوارها سبب می‌شود تا کودکان یا امکان تحصیل در مدارس را نیابند یا در صورت حضور در مدارس به دلیل مشکلات اقتصادی، کار کردن یا فشارهای روحی و دلایل بی‌شمار دیگر نتوانند در تحصیل خود به موفقیت برجسته‌ای دست یابند و به همین دلیل کودکانی که در خانواده‌هایی که با فقر اقتصادی و درآمد پایین دست و پنجه نرم می‌کنند پرورش می‌یابند، معمولاً همچون والدینشان امکان تحصیل و کسب تخصصی خاص را نمی‌یابند و به همین دلیل در بزرگسالی در مشاغل با درآمد پایین به کار گماشته می‌شوند و این چرخه شوم به شکل یک تراژدی غمناک ادامه خواهد یافت.

جنسی در دختران، ۱۲/۵ و در پسران ۱۳/۷ سال است و در مجموع، ۲۱ درصد این کودکان رابطه جنسی را تجربه کرده‌اند. طبق تحقیقات انجام شده ۴۵ درصد کودکان کار و خیابان در معرض بیماری‌هایی نظیر ایدز، هیپاتیت و سفلیس قرار دارند و از بیماری‌هایی مانند سوءتغذیه، کوتاهی قد، کمبود وزن، مشکلات روحی روانی و بیماری‌های پوستی رنج می‌برند. گزارش مرکز تحقیقات ایدز در نمونه اخیرش با مطالعه‌ای که روی یک‌هزار کودک کار در تهران صورت گرفته، نشان داد «بیشترین میزان شیوع ایدز در کودکان کار و خیابان بین سنین ۱۰ تا ۱۸ سال است و بیشترین راه ابتلا در بین این کودکان، تجاوز جنسی هم بین دختران و هم بین پسران بوده است».

معمولاً آمار دقیقی درباره کودکان کار وجود ندارد و آمارهای غیررسمی درباره این کودکان همواره بسیار بیشتر از آمارهای رسمی بوده است. به گزارش سازمان بهزیستی کشور در سال ۱۳۸۵، حدود ۲۰ هزار کودک کار و خیابان در کشور وجود دارد و به گزارش مرکز آمار ایران در همان سال حدود یک میلیون و ۷۰۰ هزار کودک به صورت مستقیم در ایران درگیر کار هستند. در سال ۱۳۸۹ گزارش سازمان بهزیستی کشور حاکی از آن است که ۶ هزار کودک کار و خیابان در مراکز بهزیستی ساماندهی شده‌اند و در سال ۱۳۹۴ این سازمان تعداد کودکان کار و خیابان در کل کشور را ۵۰ الی ۷۰ هزار نفر اعلام می‌کند. در پژوهشی که توسط حسین راغفر استاد اقتصاد دانشگاه الزهرا در سال ۱۳۸۵ صورت گرفته یافته‌ها حاکی از آن است که جمعیت کثیری از کودکان فقیر (۸۰/۵۸ درصد) در خانوارهای با سرپرست مرد که در بخش خصوصی رسمی شاغلند، زندگی خود را می‌گذرانند و ۴/۳۵ درصد فقر کودکان در خانوارهای زن

بازی بقا

سازمان ملل متحد: برای ریشه‌کن کردن
گرسنگی تا سال ۲۰۳۰ سالانه ۲۶۷ میلیارد
دلار سرمایه‌گذاری لازم است

منطقه آسیا-اقیانوسیه، حدوداً ۴۹۰ نفر از کل افراد دچار فقر و گرسنگی جهان را در خود جای داده است. بنا به گزارش اخیر سازمان ملل متحد در مورد ریشه‌کن کردن گرسنگی در جهان، ۱/۲۵ دلار برای رفع نیازهای ابتدایی هر نفر می‌تواند کافی باشد اما از آنجایی که دیگر پولی برای پس‌انداز باقی نمی‌ماند، همین سطح از زندگی یعنی رفع نیازهای ابتدایی نیز دوام نخواهد داشت. بنا به اظهارات گرازینو داسیلوا، «اگر رویکرد فعلی را ادامه دهیم، تا سال ۲۰۳۰ همچنین بیش از ۶۵۰ میلیون نفر خواهیم داشت که از گرسنگی رنج می‌برند». بنابراین اتخاذ رویکردی نوین و ترکیب برنامه‌های حمایت اجتماعی و سرمایه‌گذاری‌های ضدفقر، ضرورتی جدی است تا بتوان کارآمدی آن دسته از مردم را که در فقر و گرسنگی زندگی می‌کنند، تقویت کرد. طبق این گزارش برای تحقق هدف مذکور، دولت‌ها و جامعه بین‌المللی می‌بایست رویکردهایی را پی بگیرند که ترکیبی از سه فاکتور مهم هستند: (۱) ارائه سریع غذا و خدمات مرتبط با تغذیه برای جمعیت دچار گرسنگی و سوء تغذیه، از طریق برنامه‌های حمایتی از جمله انتقال غذا یا پول نقد برای رفع سریع گرسنگی و نیز برای افزایش ظرفیت‌های تولیدکنندگی و کارآمدی این افراد. (۲) خلق و افزایش فرصت‌هایی برای افراد دچار فقر و گرسنگی با هدف بهبود معیشت آنها، به‌ویژه از طریق ارتقای شرایط کار شایسته، افزایش سرمایه‌گذاری برای بهبود تولید کشاورزی، زیرساخت‌های مناطق روستایی و دسترسی این مناطق به بازار و برای بهبود آموزش و دسترسی به اطلاعات در مناطق محروم. (۳) افزایش ثبات و پایداری سیستم‌های غذایی برای این بخش از جمعیت از طریق حفظ منابع طبیعی و به‌کارگیری سیستم‌های کشاورزی پایدار، کاهش اتلاف غذا در فرایند تولید و فرآوری آن و نیز مصرف، اصلاح رژیم‌های غذایی نامناسب، کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای از بخش کشاورزی و دیگر بخش‌ها که همگی اینها روند تخریب محیط زیست را کند می‌کند و امنیت غذایی برای نسل فعلی و نسل آتی را افزایش می‌دهد و تضمین می‌کند. به این ترتیب ترکیب سرمایه‌گذاری‌ها و برنامه‌های حمایت اجتماعی در این زمینه سبب خواهد شد افرادی که دچار گرسنگی و فقر هستند، به واسطه بهبود تغذیه‌شان و افزایش فرصت تحقق ظرفیت‌ها و کارآمدی‌های خود قادر شوند از چرخه فقر، گرسنگی، ناکارآمدی و تولید درآمد پایین خارج شوند و در بلندمدت درآمد و پس‌انداز خود را به حدی برسانند که بتوانند از دام فقر مطلق نجات یابند.

صادق عبدی

سازمان ملل متحد اخیراً در گزارشی اعلام کرد سالانه به ۲۶۷ میلیارد دلار اضافه نیاز داریم تا بتوانیم با سرمایه‌گذاری آن در برنامه‌های حمایت اجتماعی، گرسنگی جهانی را تا سال ۲۰۳۰ ریشه‌کن کنیم. بنا بر این گزارش، آن دسته از برنامه‌ها و سیاست‌های حمایت اجتماعی که هدف آنها ارتقای سطح زندگی مردمی است که در مناطق روستایی و شهری در سراسر جهان در نهایت فقر و گرسنگی زندگی می‌کنند، باید برای مدت ۱۵ سال، برای هر فرد فقیر به طور میانگین سالانه ۱۶۰ دلار سرمایه‌گذاری کنند. به گفته گرازینو داسیلوا، مدیرکل سازمان خواربار و کشاورزی (فائو)، این مبلغ نسبتاً اندک تضمین خواهد کرد که این مردم دسترسی بهتری به غذا و معاش روزمره داشته باشند: «به عقیده من، این مبلغ که کمابیش معادل ۰/۳ درصد از تولید ناخالص جهانی است، هزینه نسبتاً کمی است که ما برای ریشه‌کن کردن گرسنگی می‌پردازیم». ریشه‌کن کردن گرسنگی در سراسر جهان تا سال ۲۰۳۰، یکی از مهمترین مواردی است که سازمان ملل متحد به عنوان «اهداف توسعه پایدار» در دوران پس از ۲۰۱۵ برشمرده است.

پیش‌تر سازمان ملل گزارشی با عنوان «اهداف توسعه هزاره» منتشر کرده بود که اعلام می‌کرد جمعیت افرادی که در نهایت فقر زندگی می‌کنند به نصف کاهش یافته است. طبق این گزارش، جمعیت افرادی که روزانه با کمتر از ۱/۲۵ دلار درآمد زندگی می‌کنند، در دهه ۱۹۹۰، ۱/۹ میلیارد نفر بوده و این تعداد در سال ۲۰۱۵ به ۸۳۶ میلیون نفر رسیده و انتظار می‌رود تا پایان سال ۲۰۱۵ حداقل ۱۷۵ میلیون نفر دیگر از دام فقر نجات یابند؛ صرف نظر از این پیشرفت، جهان شاهد نابرابری زیادی در توزیع مواهب اولیه بوده است. به عنوان نمونه می‌توان تنها به اشاره به این نکته اکتفا کرد که گزارشات منطقه‌ای سازمان ملل در سال ۲۰۱۵ نشان می‌دهند آسیا و آفریقا همچنان خانه فقیرترین‌های جهان است و

۵۲۷ آسیا
۲۲۳ آفریقا
۴۷ آمریکای لاتین

▲ نقشه گرسنگی در
جهان: عددها به میلیون
نفر است

قلمرو رخا

شماره	ششم
مهر	۱۳۹۴
۸	

بار جهان بر دوش سالمندان

بیش از نیمی از سالمندان جهان محروم از مراقبت‌های طولانی‌مدت در حوزه سلامت هستند

کمبودها مواجهیم، به رغم این واقعیت که قسمت بزرگی از مراقبت سلامت - بیش از ۸۰ درصد از کار مراقبت سلامت بلندمدت - توسط اعضای زن خانواده و بدون دستمزد برای سالمندان فراهم می‌شود، این تعداد بسیار بیشتر از کارگران رسمی مراقبت سلامت بلندمدت در همه کشورهاست.

رفع شکاف

طبق نظر کارشناسان ILO، این وضعیت با فقدان کامل پوشش سلامت بلندمدت در اکثر طرح‌های حمایت اجتماعی وخیم‌تر شده است. تنها ۵/۶ درصد از جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند که پوشش جامع مراقبت سلامت بلندمدت فراهم می‌کنند.

درحالی که بیش از ۴۸ درصد جمعیت جهان فاقد حمایت قوانین مراقبت سلامت بلندمدت ملی هستند، ۴۶/۳ درصد دیگر به شکل گسترده از پوشش مراقبت سلامت بلندمدت به دلیل قوانین کوتاه‌فکرانه که مزایای دریافتی را محدود به فقیرترین افراد می‌کند، محرومند. این روند دومی، بسیاری از افراد ۶۵ سال به بالا را مجبور می‌کند تا از جیب‌شان برای دریافت خدمات سلامت بلندمدت پول بپردازند. زینا شیل آلدونگ می‌گوید: «این وضعیت اسفناک در هزینه‌های بس بسیار پایین مراقبت سلامت بلندمدت عمومی انعکاس دارد که کمتر از یک درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) در میانگین جهانی است.

مطالعه جدید سازمان بین‌المللی کار (ILO) نشانگر کمبود جهانی ۱۳/۶ میلیونی کارگران مراقبت سلامت است که ارائه خدمات باکیفیت به بیش از نیمی از سالمندان جهان را تضعیف می‌کند. سازمان بین‌المللی کار می‌گوید بیش از نیمی از جمعیت ۶۵ سال به بالای جهان که حدود ۳۰۰ میلیون نفر هستند، از مراقبت‌های سلامت بلندمدت (LTC) فوری و ضروری محرومند. مطالعه جدید ILO با عنوان «حمایت سلامت بلندمدت برای سالمندان: گزارشی از کمبود در ۴۶ کشور» با پوشش ۸۰ درصد جمعیت ۶۵ سال به بالای جهان، کمبودهای فزاینده حمایت اجتماعی برای سالمندان محتاج به مراقبت سلامت بلندمدت را نشان می‌دهد که علت آن فقدان ۱۳/۶ میلیون کارگر برای مراقبت‌های طولانی مدت در سرتاسر جهان است.

در آفریقا که ۱/۵ میلیون کارگر سلامت کم دارد، بیش از ۹۰ درصد سالمندان هیچ خدمات سلامت بلندمدتی در زمان نیاز دریافت نمی‌کنند. مهمترین کمبود در تعداد کل، در آسیا و اقیانوس آرام دیده می‌شود؛ جایی که کمبود ۸/۲ میلیون کارگر سلامت وجود دارد، یعنی ۶۵ درصد سالمندان از دستیابی به مراقبت سلامت بلندمدت محرومند. پر کردن این شکاف منجر به ایجاد تعداد شغل عظیمی خواهد شد. زینا شیل آلدونگ، مسئول هماهنگی سیاستگذاری بهداشت در ILO و نویسنده این گزارش می‌گوید: «ما با این

کف تشنگی: روزانه ۲۰ لیتر

۱ / ۱ میلیارد نفر به آب سالم دسترسی ندارند و ۲ / ۶ میلیارد نفر از سیستم فاضلاب نامناسب رنج می‌برند

درصد آب مصرفی
از کل ذخیره آبی



آزاده شعبانی

برنامه توسعه سازمان ملل متحد، در گزارش سالیانه اش درباره توسعه انسانی اظهار کرد ۱ / ۱ میلیارد نفر به آب سالم دسترسی ندارند و ۲ / ۶ میلیارد نفر نیز از سیستم فاضلاب نامناسب رنج می‌برند. این مسئله صرفاً به خاطر نبود آب نیست بلکه همچنین به دلیل فقر، نابرابری و نابسامانی دولت‌ها است. این گزارش بر این مسئله تأکید دارد که دولت‌ها باید تضمین کنند هر شخص صرف نظر از میزان ثروت، موقعیت، جنسیت یا قومیت، روزانه حداقل ۲۰ لیتر آب سالم داشته باشد. این گزارش اضافه می‌کند اگر آب به صورت رایگان در اختیار فقرا قرار بگیرد، گامی مهم در راستای توسعه انسانی برداشته شده است.

بسیاری از کشورهای جنوب صحرای آفریقا، روزانه کمتر از ۲۰ لیتر آب در اختیار دارند و دو سوم از آنها به سرویس‌های بهداشتی مناسب دسترسی ندارند. در مقابل، به طور متوسط بریتانیایی‌ها، روزانه ۱۵۰ لیتر آب استفاده می‌کنند و آمریکایی‌ها در میزان استفاده از آب، پر مصرف‌ترین کشور جهان محسوب می‌شوند و روزانه ۶۰۰ لیتر آب مصرف می‌کنند. در فینیکس و آریزونا، هر شخص به طور متوسط

هزار لیتر آب استفاده می‌کند که این میزان مصرف آب، صد برابر بیشتر از مصرف آب در کشور موزامبیک است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، شرکت‌هایی که در زمینه توزیع آب فعالیت می‌کنند آب را به صورت یارانه‌ای در اختیار مردم قرار می‌دهند اما با این وجود باز اکثریت مردم فقیر دسترسی محدودی به آب دارند و حدود پنج هزار کودک روزانه به دلیل نوشیدن آب‌های آلوده جان خود را از دست می‌دهند.

برنامه توسعه سازمان ملل می‌گوید که بسیاری از کشورها کمتر از یک درصد درآمد ملی شان را صرف تأمین آب می‌کنند و لازم است این میزان افزایش یابد و بخش عمده کمک‌های خارجی در این زمینه مصرف شود چرا که مطالعات نشان می‌دهد که چگونه صرف هزینه در زمینه آب سالم و سیستم فاضلاب مناسب منجر به پیشرفت‌های چشمگیری در سلامت و میزان مرگ و میر نوزادان در بریتانیا و ایالات متحده در دهه ۱۸۰۰ شد.

مردم فقیر مدت زمان بسیار زیادی را صرف تهیه مقادیر اندکی آب می‌کنند. بررسی‌ها نشان می‌دهد در کشورهای جنوب صحرای آفریقا، ۴۰ میلیارد ساعت در سال صرف تهیه آب می‌شود که برابر کل ساعات کاری مردم فرانسه در

طول یک سال است. آبی که افراد فقیر به آن دسترسی دارند معمولاً بسیار آلوده است که یا باعث گسترش بیماری‌های کشنده می‌شود یا آنها را از انجام کار عاجز می‌کند. برنامه توسعه سازمان ملل، تخمین می‌زند که تقریباً نیمی از مردم کشورهای در حال توسعه، از بیماری‌های ناشی از آب آلوده یا فاضلاب نامناسب رنج می‌برند. خاورمیانه در زمینه مشکل کم آبی یکی از پر خطرترین مناطق جهان محسوب می‌شود بخصوص برای فلسطینی‌ها در غزه این مسئله بسیار حادث‌تر است. تغییرات آب و هوایی به کشورهای در حال توسعه آسیب‌های زیادی وارد کرده و باعث کاهش دسترسی به آب و کاهش میزان بهره‌وری محصولات کشاورزی و منجر به افزایش تعداد گرسنگان در این کشورها شده است. تغییر الگوهای آب و هوایی در سال‌های اخیر منجر به خشکسالی در کشورهای چون کنیا، مالی و زیمبابوه شده است و در مقابل نیز منجر به افزایش بارندگی در کشورهای مرطوب‌تر شده و باعث وقوع سیل‌های ویرانگر و از دست رفتن جان انسان‌ها شده است.

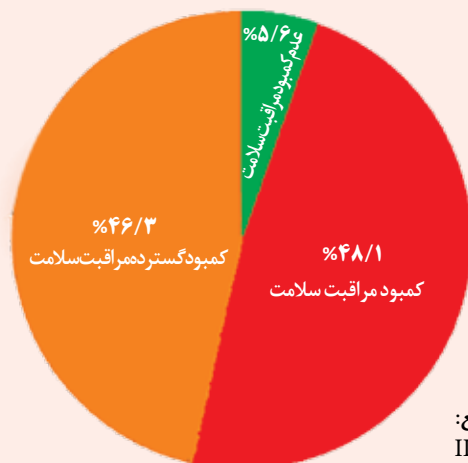
این گزارش می‌گوید که دولت باید از طریق بخش‌های دولتی و خصوصی اقدام‌های کافی را برای تهیه آب سالم انجام دهد. منبع: گاردین

قلمرو رفاه

خبر-تحلیل
شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴
۹

می‌یابد.

سالمندستیزی امروزی، همچنین در این ترس غیرعقلانی که در افکار عمومی مسلط بیان می‌شود، قابل مشاهده است؛ این که مراقبت سلامت بلندمدت قابل پرداخت و فراهم‌کردنی نیست، بی‌آن که این ترس، مزایای سرمایه‌گذاری در مراقبت سلامت بلندمدت را به لحاظ ایجاد اشتغال و بهبود رفاه مردم در نظر بگیرد.



منبع:
وبگاه ILO

پایین‌ترین هزینه‌های عمومی در آفریقا است؛ جایی که اکثر کشورها صفر درصد از تولید ناخالص داخلی را خرج مراقبت سلامت بلندمدت می‌کنند. «دست و دلبازترین» کشورها در اروپا یافت می‌شوند اما آنها نیز به طور میانگین تنها ۲ درصد یا کمتر از ۲ درصد تولید ناخالص داخلی شان را صرف این هزینه‌ها می‌کنند. در نتیجه، جمعیت سالمندانی که در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه زندگی می‌کنند، مجبورند ۱۰۰ درصد هزینه‌های مراقبت سلامت بلندمدت را از جیب خودشان بپردازند. ایزابل اورتیز، رئیس دپارتمان حمایت اجتماعی سازمان بین‌المللی کار می‌گوید: «بی‌توجهی به نیازهای اساسی سالمندان و بهره‌کشی از اعضای زن خانواده که فاقد دستمزدند، نتیجه شکست سرمایه‌گذاری در حمایت سلامت بلندمدت طی سال‌های متمادی است. رفع این شکاف و فراهم کردن پوشش سلامت بلندمدت جهانشمول، احترام به حقوق و منزلت هم سالمندان و هم ارائه‌کنندگان خدمات سلامت است و میلیون‌ها شغل ایجاد می‌کند».

تبعیض سنی و جنسیتی

بی‌توجهی به نیازهای سلامت بلندمدت، تبعیض سنی و جنسیتی را نشان می‌دهد و اغلب با عنوان «سالمندستیزی» (ageism) به آن اشاره می‌شود. چنین چیزی در ویژگی نابرابر و نظام‌مند نیاز سالمندان به خدمات سلامت بلندمدت در قیاس با جوانانی که نیازهای مشابه سلامتی-بهداشتی دارند، نادیده‌گیری حقوق سالمندان، فقدان گسترده کارگران مراقبت سلامت بلندمدت و سرمایه‌گذاری ناکافی عمومی انعکاس

آیا شستا غول است؟

◀ پرونده اصلی

درباره داشته‌ها
و نداشته‌های
شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی
که درباره سهمش در اقتصاد
و سیاست ایران
افسانه‌های زیادی
ساخته‌اند



که مدیران ارشد سازمان تأمین اجتماعی بارها بر آن تأکید کرده‌اند.

با توجه به این نکات و با در نظر گرفتن بین‌النسلی بودن صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی، تورم‌های سالانه، کاهش ارزش پول و افزایش تعهدات، صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی باید مازاد منابع خود را سرمایه‌گذاری کنند تا در آینده بتوانند تعهدات درمانی و بازنشستگی خود را در مقابل بیمه‌شدگان خود ایفا کنند. از آنجا که مستمری پرداخت شده از سوی صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی برای بسیاری از بیمه‌شدگان این صندوق‌ها تنها محل درآمد در دوران بازنشستگی است و اساساً تعطیلی تعهدات صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی امکان‌پذیر نیست، این صندوق‌ها و سازمان‌ها در سرمایه‌گذاری‌های خود همواره نکاتی را مدنظر قرار می‌دهند. شأنیت اجتماعی، ریسک پایین و نقدپذیر بودن سرمایه‌گذاری، از جمله این نکات است. بر همین اساس، سازمان تأمین اجتماعی در اواسط دهه ۱۳۶۰ اقدام به سرمایه‌گذاری مازاد منابع خود و تشکیل شرکت سرمایه‌گذاری این سازمان (شستا) کرد. حجم سرمایه‌گذاری‌ها و گردش مالی سازمان تأمین اجتماعی و البته بدهی‌های روزافزون دولت به این سازمان و تهاوت شرکت‌ها و دارایی‌های دولتی، باعث رشد روزافزون شستا شد به طوری که برخی افراد در حال حاضر شستا را بزرگترین هلدینگ اقتصادی در کشور می‌دانند. در صورتی که این‌گونه نیست و مطالعات نشان می‌دهد که شهرت شستا بیشتر به دلیل برخی سیاست‌زدگی‌هایی است که در دوران دولت قبل برای این مجموعه اقتصادی اتفاق افتاد.

فعالیت اقتصادی برای همه سازمان‌ها و نهادهای فعال در اقتصاد، با هدف کسب منابع است اما رفتاری که با این منابع کسب شده انجام می‌شود، یکسان نیست. برخی افراد و سازمان‌ها بسته به هدفی که دنبال می‌کنند، شاید به حفظ ارزش مازاد منابع خود اهمیت ندهند و این مازاد منابع را صرفاً پس‌انداز کنند، برخی ممکن است اصلاً اعتقادی به پس‌انداز نداشته و برخی نیز ممکن است مازاد منابع خود را سرمایه‌گذاری کنند. اگر بپذیریم که فعالان اقتصادی قدرت انتخاب میان شیوه‌های پیش‌گفت را دارند، باید تأکید کرد که صندوق‌ها و سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی این قدرت انتخاب را ندارند و برای بقای خود، ناگزیر از سرمایه‌گذاری و به کار انداختن ذخایر خود برای کسب بالاترین بازدهی ممکن هستند. در این بین حتی میان بیمه‌های تجاری و بیمه‌های اجتماعی تفاوت زیادی وجود دارد. در بیمه‌های تجاری حق بیمه با محاسبات مشخص و بر اساس ضریبی از ریسک تعیین و اخذ می‌شود و ممکن است ریسک مورد نظر، هیچگاه اتفاق نیفتد و بیمه‌های تجاری هیچ تعهدی را ایفا نکنند، اما تعهدات سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی به طور قطع سرسید می‌شوند و گریزی از آنها نیست. برای مثال، ممکن است فردی با پرداخت مقدار معینی حق بیمه، منزل خود را در برابر آتش‌سوزی بیمه کند و این احتمال وجود دارد که منزل این فرد هیچگاه دچار آتش‌سوزی نشود. اما در مورد بیمه‌های اجتماعی این‌گونه نیست. وقتی فرد با پرداخت حق بیمه به عضویت در صندوق بیمه‌گر اجتماعی درمی‌آید، به طور قطع خود یا بازماندگان این فرد، از خدمات و مستمری صندوق بیمه‌گر اجتماعی استفاده خواهند کرد. نکاتی

مسئله بزرگ بودن نیست، کارآمد بودن است

سرمایه گذاری برای بقا

دکتر سیدتقی نوربخش، مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی چه برنامه‌ای برای سرمایه‌گذاری‌های این سازمان دارد؟

با شکل‌گیری دولت یازدهم، نگاه مجموعه دولت و همچنین سازمان تأمین اجتماعی به مقوله سرمایه‌گذاری عوض شده است. در این نگاه جدید، تأکید و تمرکز بر کارآمدسازی و شفافیت قرار گرفته است. نمونه این نگاه را می‌توان در سخنان دکتر سیدتقی نوربخش، مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی دید که به‌طور خاص در افتتاحیه و اختتامیه نمایشگاه

«تأمین اجتماعی؛ سرمایه‌گذاری و توسعه پایدار» و نیز بر شفافیت، کارآمدی و قانونمندی فعالیت‌های اقتصادی شرکت‌های تحت پوشش این سازمان تأکید کرده است. بخش‌هایی از دیدگاه‌های دکتر نوربخش درباره الزامات، ضرورت‌ها و اصول اساسی حاکم بر فعالیت‌های اقتصادی سازمان تأمین اجتماعی را پیش رو دارید.

■ سازمان تأمین اجتماعی در حوزه سرمایه‌گذاری‌ها به گونه‌ای حرکت می‌کند که هم فعالیت‌های شفافیت داشته باشد و هم حاشیه ریسک را به حداقل برساند. در طول مدتی که از فعالیت مدیریت جدید سازمان می‌گذرد خوشبختانه موفق شدیم گام‌هایی جدی در مسیر شفاف‌سازی برداریم و امروز با افتخار اعلام می‌کنیم که حوزه اقتصادی و سرمایه‌گذاری سازمان حیات خلوت هیچ فرد یا گروهی نیست.

■ سازمان تأمین اجتماعی خود را موظف می‌داند از این دارایی‌ها حفظ و صیانت و برای آنها ارزش افزوده ایجاد کند تا بتواند تعهدات آتی خود را در قبال بیمه‌شدگان به شکلی مناسب ایفا کند.

■ سوددهی شرکت شستا نسبت به گذشته افزایش پیدا کرده و این مرهون تلاش و برنامه‌ریزی جامع در دو سال گذشته است. در ابتدای دولت یازدهم، نرخ سوددهی شرکت شستا حدود ۱۰ تا ۱۱ درصد بود، اما در این مدت بازده سود این شرکت افزایش یافته است. همچنین شرکت‌های سازمان توانسته‌اند برای حدود ۶۰ هزار نفر اشتغالزایی ایجاد کنند.

■ در حالی که گاهی در مورد ابعاد فعالیت اقتصادی سازمان تأمین اجتماعی بزرگنمایی‌هایی صورت می‌گیرد، ۹۲ درصد بودجه سالانه سازمان از محل حق بیمه‌ها تأمین می‌شود و بودجه سازمان تنها حدود ۶ درصد وابستگی به سود حاصل از سرمایه‌گذاری‌ها دارد.

■ سال گذشته حدود ۲ هزار و ۸۰۰ میلیارد تومان و امسال هم حدود ۳ هزار و ۹۰۰ میلیارد تومان از سود سرمایه‌گذاری شرکت‌های تأمین اجتماعی برای پرداخت مستمری‌های ماهانه استفاده شد.

■ سازمان تأمین اجتماعی با دارا بودن ۶۰ سال قدمت، محوری‌ترین سازمان بیمه‌گر اجتماعی کشور است. قانون تأمین اجتماعی، قانونی جامع است و در کشور ما که سطح حداقلی رفاه اجتماعی به اتکای بودجه‌ها و منابع عمومی به‌طور کامل تأمین نمی‌شود، وجود این سازمان برای آرامش خاطر بیمه‌شدگان و نیروهای مولد بسیار ضروری است.

■ تغییر نسبت تعداد بیمه‌پردازان به مستمری‌گیران، تغییر پارامترهای اقتصادی مانند نرخ سود بانکی و تورم و شرایط توازن منابع و مصارف از جمله دلایلی است که توجه‌کننده تقویت حوزه سرمایه‌گذاری است و منجر به

ضمانت بیشتر برای تأمین مالی پایدار صندوق می‌شود.

■ اقدام‌هایی که در تمام بنگاه‌های اقتصادی زیرمجموعه سازمان آغاز شده، تعامل منطقی میان اعضای خانواده تأمین اجتماعی و بین سازمان تأمین اجتماعی و سایر نهادهای مالی زیرمجموعه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی را ایجاد خواهد کرد.

■ درست است که منطق یک صندوق بین‌نسلی این است که برای منابعش ارزش افزوده ایجاد کند که بتواند نرخ تورم را جبران کند و برای نسل‌های بعدی امکان ارائه خدمات داشته باشد و بتواند تعهداتش را انجام دهد؛ اما شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی - شستا - فقط براساس این منطق شکل نگرفته است. منشاء شکل‌گیری شستا، آغاز رد دین دولت در قالب واگذاری برخی بنگاه‌ها به این سازمان بوده است. تا سال ۸۷ امکان سرمایه‌گذاری و افزایش ارزش افزوده منابع را داشتیم، چون از نقطه سربه‌سری عبور نکرده بودیم. منطقی‌ترین وظیفه سازمان در آن مقطع، این بوده که بیاورد و برخی بنگاه‌های ضررده را اصلاح ساختار و آنها را سودده و در مرحله بعد آنها را نقد کند و به جای اینکه در امور جاری هزینه کند، سرمایه‌گذاری‌هایی متناسب با شرح فعالیت‌های سازمان انجام دهد. این اقدام هم با فراز و نشیب‌هایی انجام شده است اما از سال ۸۷ به بعد، شرایط کاملاً تغییر کرده است. یعنی نه تنها سازمان چیزی به شستا نمی‌داده است، بلکه از دارایی هم می‌فروخت و در امور جاری هزینه می‌کرد که این بدترین حالت در یک صندوق بیمه‌ای است.

■ اصولی که باید بر سرمایه‌گذاری در صندوق‌های بیمه‌ای حاکم باشد، شامل چند اصل است. اول اینکه نقدشوندگی بالایی داشته باشد چون سازمان بیمه‌ای ممکن است در مقاطعی نیاز به نقدینگی داشته باشد. دوم اینکه باید کمترین ریسک را داشته باشد، یعنی اینکه صندوق بیمه‌ای نمی‌تواند وارد حوزه‌های پرریسک شود. سوم اینکه باید سوددهی متناسب داشته باشد، وقتی دشواری‌ها و چالش‌های بنگاه‌داری را به ناچار می‌پذیریم، باید نرخ سوددهی بالاتر از نرخ سود سپرده بانکی باشد تا توجیه داشته باشد.

■ با توجه به اصول اساسی حاکم بر سرمایه‌گذاری صندوق‌های بیمه‌ای منطقی‌تر به نظر می‌رسد که ما به جای بنگاه‌داری، منابع را وارد بازار سرمایه کنیم که

این سیاست را در این دوره مدیریتی دنبال کرده‌ایم، هلدینگ دارویی سازمان که دومین هلدینگ بزرگ سازمان است را وارد بورس کردیم. بخش عمده‌ای از پرتفوی شستا به بورس وارد شده است. اما دو نکته مهم وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. نکته اول این است که شاکله توسعه اقتصادی بسیاری از کشورها از جمله ژاپن و حتی آمریکا، منابع صندوق‌های بیمه اجتماعی هستند. صندوق‌های بیمه‌ای کارآمد، به دلیل مکانیزم خود میزانی از نقدینگی دارند که این میزان نقدینگی می‌تواند با حفظ مصالح و اصول در توسعه ملی به کار گرفته شود. نکته دوم اینکه در کشورهایی مثل ما که وارد فاز خصوصی‌سازی می‌شوند، سازمان‌های بیمه‌ای یک میانجی برای واگذاری اموال عمومی به بخش خصوصی هستند. مثلاً در بخش نفت و گاز امکان اینکه بخش خصوصی بتواند حجم نقدینگی موردنیاز را فراهم کند، وجود ندارد.

■ چون سازمان تأمین اجتماعی یک نهاد عمومی است، اعتمادسازی در مورد سلامت فرایند واگذاری اموال عمومی در قابل خصوصی‌سازی به صندوقی که نفع آن عاید همه می‌شود با سهولت بیشتری انجام می‌شود. بنابراین انتقال از دولت به سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی و بعد از آن به بخش خصوصی، می‌تواند فرایند انتقال را در بستری مطمئن و مورد اعتماد عمومی تسهیل کند. البته شرط اول این است که سازمان بیمه‌گر تنها به‌عنوان یک واسطه در این فرایند ایفای نقش کند و به محض اینکه بنگاه‌های واگذارشده را اصلاح ساختار کرد، ایستایی در بنگاه‌داری نداشته باشد. بنگاه‌داری فی‌نفسه اشکال ندارد، اما اینکه در این بنگاه‌ها نامتناسب با منطق‌های اقتصادی عمل کنیم، بد است.



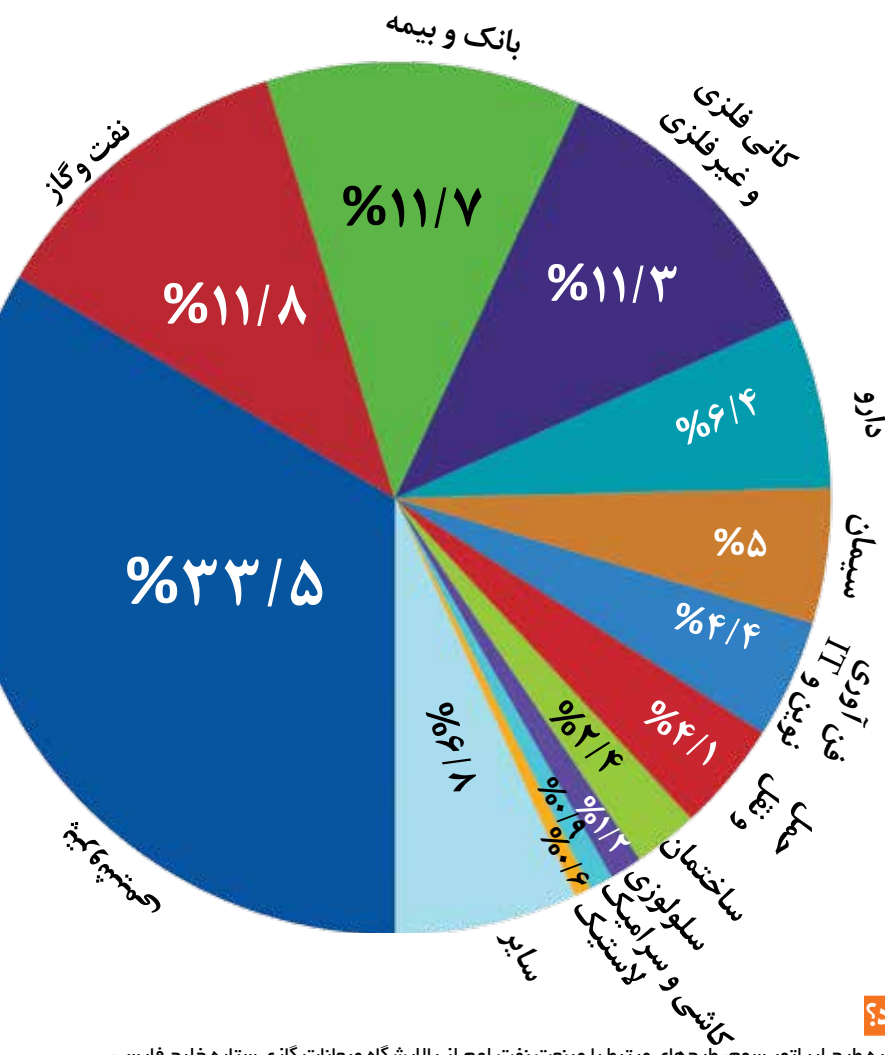
اتفاق شیشه‌ای شستا

۵ نکته اصلی درباره
شرکت سرمایه گذاری
تأمین اجتماعی
که حتماً باید بدانید

سازمان تأمین اجتماعی، مانند هر سازمان یا صندوق بیمه‌گر اجتماعی دیگر برای این که بتواند در آینده و در مواجهه با تورم و کاهش ارزش پول، تعهدات خود را در مقابل ذینفعان انجام دهد، نیازمند سرمایه‌گذاری است. بازوی سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی از دیرباز در کنار بازوهای بیمه‌ای و درمانی و با رعایت اصول خاص حاکم بر سرمایه‌گذاری صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی، در این زمینه در حال فعالیت است.

بر اساس آخرین آمارها، بیش از ۹۵ درصد سرمایه‌گذاری‌های سازمان تأمین اجتماعی در شرکت سرمایه‌گذاری این سازمان (شستا) انجام شده است. شستا از سال ۱۳۶۵ با سرمایه ۲۰ میلیارد ریال فعالیت خود را آغاز کرد و سرمایه ثبت شده آن در پایان سال مالی ۹۳-۹۲ مبلغ ۳۹ هزار میلیارد ریال است. شرکت‌های تحت پوشش شستا در قالب هلدینگ‌های مختلف سازماندهی شده‌اند که با واگذاری برخی شرکت‌ها از شستا به هلدینگ‌ها و همچنین ادغام برخی هلدینگ‌ها، شستا راهبری این هلدینگ‌ها را به عهده دارد که عبارتند از:

شرکت سرمایه‌گذاری دارویی تأمین، شرکت سرمایه‌گذاری سیمان تأمین، شرکت سرمایه‌گذاری صدر تأمین، شرکت سرمایه‌گذاری صبا تأمین، شرکت سرمایه‌گذاری نفت و گاز و پتروشیمی تأمین، شرکت سرمایه‌گذاری صنایع عمومی تأمین، شرکت سرمایه‌گذاری عمران و حمل و نقل تأمین، شرکت سرمایه‌گذاری صنایع نوین تأمین و شرکت سرمایه‌گذاری انرژی تأمین. در حال حاضر شستا و هلدینگ‌های تحت پوشش دارای ۳۲۷ شرکت هستند که از این تعداد، ۱۸۹ شرکت بورسی و ۱۳۸ شرکت غیربورسی هستند. با توجه به تشکیل هلدینگ گردشگری در زیرمجموعه سازمان تأمین اجتماعی، برخی از شرکت‌های زیر مجموعه هلدینگ‌ها به هلدینگ جدید گردشگری منتقل شده‌اند که به دلیل تازه تأسیس بودن این هلدینگ، اطلاعات عملکردی آن در دسترس نیست.



قلمرو رخا
پرونده اصلی
شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴
۱۲

۱
شستا در چه حوزه‌هایی از اقتصاد
فعالیت می‌کند؟
سهام هر کدام چقدر است؟

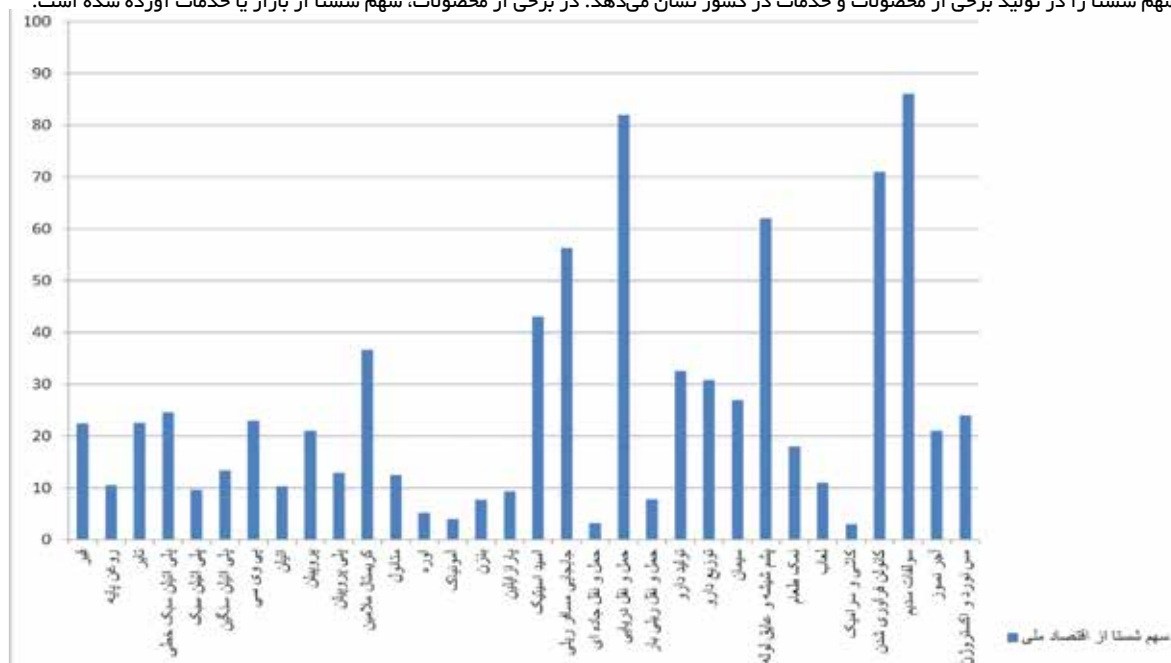
در این نمودار سهم هریک از فعالیت‌های تولیدی و خدماتی شستا از مجموع سرمایه‌گذاری انجام شده بر حسب ارزش روز را مشاهده می‌کنید. همان‌طور که مشخص است، صنایع پتروشیمی، بیشترین حجم سرمایه‌گذاری را به خود اختصاص داده‌اند و بعد از آن، صنایع نفت و گاز و بیمه هستند.

۲
شستا چه طرح‌هایی در دست اقدام دارد؟

از مهمترین طرح‌های در دست اجرای شستا می‌توان به طرح اپراتور سوم، طرح‌های مرتبط با صنعت نفت اعم از پالایشگاه میعانات گازی ستاره خلیج فارس، نفت نیک قشم، پالایشگاه آنهیتا و... اشاره کرد.

تعداد پروژه	مبلغ سرمایه گذاری	هزینه های سرمایه گذاری انجام شده تا پایان سال مالی ۱۳۹۳				تعهدات آتی
		منابع نقدی و داخلی سهامداران		تسهیلات	جمع	
		کل سهامداران	سهم گروه تامین			
۴۵	۵۹۳.۷۷۵	۴۶.۴۸۳	۲۵.۶۵۳	۱۲۹.۸۰۶	۱۷۶.۲۸۹	۴۱۸.۴۸۶

شست‌سای با وجود آن که در قیاس با تعهدات جاری و آتی تأمین اجتماعی، چندان بزرگ به نظر نمی‌رسد. به عنوان یکی از بزرگترین شرکت‌های سرمایه‌گذاری کشور، نقش قابل توجهی در اقتصاد و صنعت کشور دارد. شستا در تولید بسیاری از محصولات استراتژیک در صنایع زیربنایی مانند نفت و گاز، پتروشیمی، دارو، سیمان، حمل و نقل و عمران و ساختمان حضوری فعال دارد و در تعداد قابل توجهی از این محصولات، حائز رتبه اول در کشور است. نمودار زیر، سهم شستا را در تولید برخی از محصولات و خدمات در کشور نشان می‌دهد. در برخی از محصولات، سهم شستا از بازار یا خدمات آورده شده است.



قلمرو رضا

پرونده اصلی

ششم
۱۳۹۴

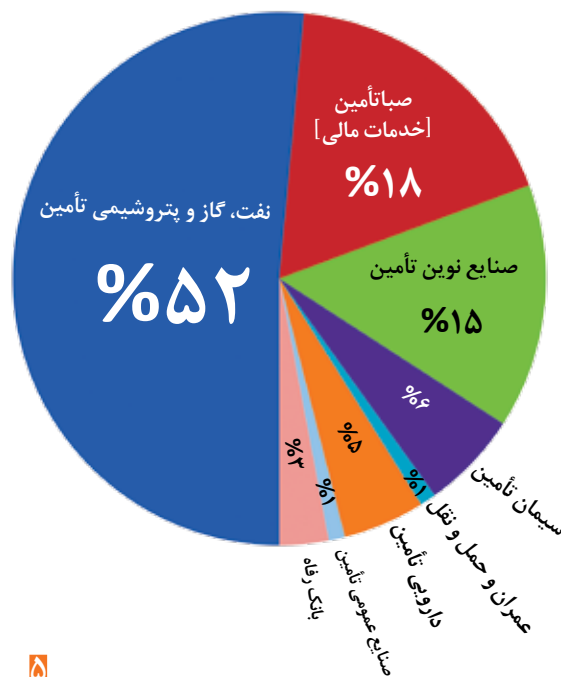
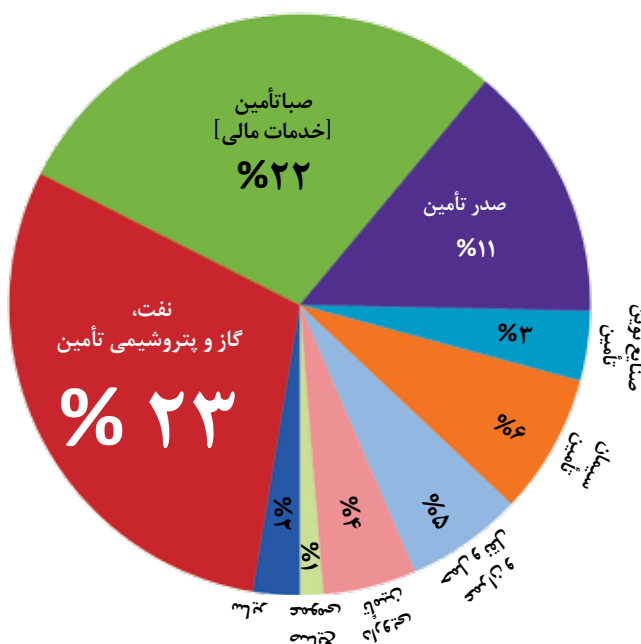
شماره
مهر

31

تست‌ها از سرمایه‌گذاری‌های خود چه درآمدی دارد؟

سهم هر بخش چقدر است؟

بر اساس آخرین آمارهای منتهی به سال مالی ۱۳۹۳، سرمایه‌گذاری‌های شش‌تار درآمدی در حدود ۳۳ هزار و ۶۶۹ میلیارد ریال داشت که توزیع سهم هر یک از گروه‌های زیر مجموعه در تحقق این درآمد در نمودار مقابل آمده است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، بیشترین درآمد حاصل از سرمایه‌گذاری نفت و گاز و پتروشیمی تاکنون (تاپیکو) و بعد از آن، مبادا و منابع نوین تاکنون با ۱۸ و ۱۵ درصد بوده است.



۵ **سرمه هریک از هلدینگ‌ها از ارزش روز سرمایه‌گذاری‌های شستا چقدر است**

سرمایه‌گذاری‌های شش‌گانه در حوزه‌های مختلف صورت گرفته است. بر اساس آخرین آمارها، جمع ارزش روز سرمایه‌گذاری‌های شش‌گانه به‌لایحه‌گذاری تا به‌حدی بالغ بر ۲۶۲ هزار میلیارد ریال می‌رسد. همان‌طور که در نمودار مقابل نیز مشاهده می‌شود، به‌لایحه‌گذاری‌های نفت و گاز و پتروشیمی تأمین (تیپکو) و به‌لایحه‌گذاری‌های تأمین، بیشترین سهم را در ارزش روز سرمایه‌گذاری‌های شش‌گانه به خود اختصاص داده‌اند و کم‌ترین سهم به به‌لایحه‌گذاری‌های عمومی اختصاص دارد.

کارنامه‌ای بیست ساله

نگاهی به مهمترین فعالیتهای شستا

در یک کلام، بیمه‌شدگان تأمین اجتماعی را در قالب شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) به شکل گسترده‌تری وارد مناسبات بازار و سرمایه کنند تا با ارزش‌افزایی بتوانند تکیه‌گاهی برای تضمین آرامش خیال افراد در آینده آنها باشد. با این حال، دست‌کم در طول دو دهه گذشته، سیاست‌های شستا با نوسانات زیادی همراه بوده است. از زیانده بودن معدود شرکت‌های اوایل دهه هفتاد تا تبدیل این مجموعه با تعداد شرکت‌های یک رقمی (۷ شرکت) به مجموعه‌ای با تعداد شرکت‌های سه رقمی (بیش از ۱۰۰ شرکت) در اوایل دهه هشتاد و سپس تبدیل شدن به تکیه‌گاه برخی سیاست‌های اقتصادی پوپولیستی دولت نهم و دهم، همگی نقاط مهمی از تاریخ پرافت و خیز دو دهه اخیر شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی بودند. بررسی زیر و بم و دلایل تغییرات سیاست‌گذاری اقتصادی شستا، نیازمند تحلیل مفصل و گفت‌وگو با سیاست‌گذاران و مدیران اصلی آن در دوره‌های مختلف است. به رغم اینها، توصیف وضع اقتصادی امروز شستا و شرکت‌های اصلی زیرمجموعه آن مسئله‌ای است که کمتر بدان توجه شده است؛ توصیفی که می‌تواند دست‌کم تصویری کلی از وضع و حال فعلی شستا به دست بدهد و زمینه را برای تحلیل‌های بیشتر و گسترده‌تر فراهم کند.

بیش از دو دهه از فعالیت گسترده شستا

سینا چگینی

سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی به عنوان یکی از کانون‌های اصلی جذب سرمایه و تولید کالا و خدمات در ایران می‌گذرد. از اوایل دهه هفتاد و با افزایش میزان نیروی کار جوان شاغل در بخش‌های مختلف صنعتی و خدماتی در کشور، پایان جنگ و ایجاد ثبات نسبی برای انباشت سرمایه در اقتصاد، حجم وسیعی از سرمایه‌های کارگران و بیمه‌شدگان به نهاد تأمین اجتماعی وارد و انباشت شد. اما انباشت این حجم از سرمایه به صورت ساکن، شمشیری دولبه بود، چون از یکسو تجمع صرف این سرمایه‌ها هیچ تضمینی در قبال حفظ ارزش مالی آنها در آینده نمی‌داد و از سوی دیگر به دلیل موج افزایش جمعیت و گسترده‌ی نیروی کار جوان، باید سیاست‌هایی اتخاذ می‌شد که سرمایه کارگران و بیمه‌شدگان بی‌آنکه ارزش خود را در گذر زمان و متاثر از افت‌وخیزهای اقتصادی از دست بدهد، بتواند در زمان بازنشستگی و از کارافتادگی یا بیماری آنها به دردشان بخورد و ضمانتی برای دوران کهولت، بیماری و مواقع اضطراری زندگی آنها باشد. بر این اساس سیاست‌گذاران اقتصادی درصدد این برآمدند که سرمایه‌های تجمیعی کارگران، تولیدکنندگان و

۱

تاپیکو

هلدینگ نفت و گاز و پتروشیمی تأمین

این شرکت در ابتدا با نام شرکت پالایش روغن آبادان (سهامی خاص) در سال ۱۳۸۱ تأسیس و سپس طی دو مرحله تغییر نام داد. در نهایت پس از ادغام با هلدینگ نفت و گاز تأمین، به نام شرکت سرمایه‌گذاری نفت و گاز و پتروشیمی تأمین (تاپیکو) به ثبت رسید. سهام شرکت در مورخ ۱۸ آبان سال

و کار شامل نفت و گاز، پتروشیمی، صنایع لاستیک و صنایع سلولزی، سهم قابل توجهی در اقتصاد کشور داشته و با در اختیار داشتن طیف وسیعی از محصولات متنوع، یکی از مهمترین بازیگران اصلی این کسب و کارها در کشور و منطقه محسوب می‌شود.

۱۳۹۲ در بورس اوراق بهادار تهران عرضه شد و شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) با در اختیار داشتن مالکیت ۸۷ درصد به سهامدار اصلی آن بدل شد. تاپیکو با در اختیار داشتن شرکت‌های مختلف مدیریتی و غیرمدیریتی در چهار حوزه اصلی کسب

قلمرو رخا

پرونده اصلی

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۱۴

شرکت‌های سرمایه‌پذیر هلدینگ نفت و گاز و پتروشیمی تأمین (تاپیکو)

حوزه	نام شرکت	درصد مالکیت	حوزه	نام شرکت	درصد مالکیت
حوزه پتروشیمی	پتروشیمی فن آوران	۴۸	حوزه نفت و گاز	نفت ایرانول	۴۸
	پتروشیمی خراسان	۴۲		نفت پاسارگاد	۵۱
	پتروشیمی آبادان	۵۷		پرسی ایران گاز	۵۰
	پتروشیمی غدیر	۹۰		پالایش نفت آناهیتا	۳۳
	پتروشیمی مارون	۱۳		پالایش نفت اصفهان	۱/۸۱
	پتروشیمی جم	۲۳		نفت ستاره خلیج فارس	۴۹
	پتروشیمی نوری	۱۷		نفت نیک قشم	۱۰
	پتروشیمی خارک	۲۲		توسعه نفت و گاز آریا	۱۰۰
	پتروشیمی باختر	۵	حوزه لاستیک	گروه صنعتی بارز	۵۱
	پتروشیمی شازند	۲۰		ایران یاسا	۱۷
حوزه سرمایه‌گذاری	پتروشیمی مرجان	۱۷		لاستیک یزد	۳۶
	پتروشیمی ایلام	۱۷	حوزه سرمایه‌گذاری	سرمایه‌گذاری پتروشیمی	۳۶
	پتروشیمی فارابی	۱/۵۶		سرمایه‌گذاری و توسعه صنایع لاستیک	۵۱
	پتروشیمی مروارید	۱۷	سایر	پتروسینا	۱۰۰
	پتروشیمی شیراز	۵		نیروکلر	۳۲

شرکت سرمایه‌گذاری سیمان تامین

شرکت سرمایه‌گذاری سیمان تامین (سهامی عام) در سال ۱۳۷۷ با نام مدیریت سرمایه‌گذاری برق و لوازم خانگی تامین تاسیس و در سال ۱۳۸۲ با تغییر اساسنامه و موضوع فعالیت به نام سرمایه‌گذاری سیمان تامین تغییر نام داد. در حال حاضر سرمایه‌گذاری این شرکت ۲ هزار و ۵۰۰ میلیارد ریال و با توجه به در اختیار داشتن مدیریت سهام شرکت سیمان فارس و خوزستان بزرگترین تولیدکننده سیمان در کشور است. شرکت‌های تابعه این گروه عبارتند از شرکت سیمان فارس و خوزستان، سیمان ارومیه، شرکت سیمان قائن، شرکت سیمان صوفیان، شرکت سیمان زنجان، شرکت سیمان شاهرود، شرکت آذریت، شرکت کرمانیت و سنگ‌های تزئینی کلاردشت.

وضعیت صنعت سیمان ایران در سال ۱۳۹۳

- ۷۲ واحد تولیدکننده سیمان
 - ۸۰ میلیون تن ظرفیت سیمان
 - ۲۱/۱ میلیون تن ظرفیت افزایش ظرفیت
 - ۱۵۱/۱ میلیون تن ظرفیت تولید تا پایان سال ۲۰۱۸
 - مصرف داخلی در حدود ۵۴/۲ میلیون تن
 - ۱۸/۹ میلیون تن صادرات در سال ۲۰۱۳
 - منفی ۴/۱ درصد رشد مصرف سیمان در سال ۱۳۹۲
- عملکرد سال ۱۳۹۳ هلدینگ سیمان
- ۱۸ واحد تولیدکننده فعال سیمان
 - ۲۵/۲ میلیون تن ظرفیت تولید
 - ۵/۸ میلیون تن صادرات سیمان و کلینکر
 - ۲۱/۲ میلیون تن تولید در سال ۹۳

حوزه	نام شرکت	درصد مالکیت
سایر	آذریت	۳۷
	کرمانیت	۲۴
	پرسیت	۲۲
	فارسیت اهواز	۸۴
	فارسیت درود	۱۰
	گچ ماشینی فارس	۱۰۰
	خدمات مهندسی سیمان فارس و خوزستان	۹۳
	فولاد و چدن و ماشین‌سازی دورود	۱۰۰
	ساخت و نصب صنعتی البرز	۱۰۰
	تحقیق و توسعه صنعت سیمان	۵۱

جدول ۲: شرکت‌های سرمایه‌پذیر هلدینگ سیمان

«نظارت و ارزیابی عملکرد شرکت‌های تابعه آماده‌سازی و به قیمت‌رسانی جهت واگذاری سهام شرکت‌ها انجام اقدام‌های لازم جهت شرکت‌های در حال انحلال و تصفیه به طور کلی استراتژی کلان شرکت سرمایه‌گذاری صنایع عمومی تامین، اقدام لازم در جهت عملیاتی کردن برنامه‌های راهبردی شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی در امر واگذاری شرکت‌ها و اصلاح سبد دارایی‌های آن است.

مجموعه از مسئولیت‌های مهم این هلدینگ است. با توجه به نقش و مسئولیت هلدینگ، تنوع منابع آن در طیف وسیعی از کسب و کارها (کشت و دامداری تا صنعت لوازم خانگی و توریسم و غیره) قرار دارد که اهم موضوع‌های مرتبط برای اداره امور شرکت‌های تابعه آن به شرح ذیل است:

- وجود صنایع متنوع شامل گروه شرکت‌های کشت و دامداری، لوازم خانگی، سلولزی، گردشگری
- صنایع غذایی، خدمات مدیریتی و بازرگانی
- اداره و راهبری شرکت‌های با شرایط و مشکلات خاص

حوزه	نام شرکت	درصد مالکیت
لوازم خانگی	کارخانجات لوازم خانگی پارس	۹۸
	کارخانجات پارس الکتریک	۵۶
	ارج	۱۶
سایر	شرکت خدمات مدیریت صبا تامین	۱۰۰
	سرمایه‌گذاری ایرانگردی و جهانگردی	۵۰

جدول ۳: شرکت‌های سرمایه‌پذیر هلدینگ صنایع عمومی تامین

حوزه	نام شرکت	درصد مالکیت
سیمان	سیمان صوفیان	۷۱
	سیمان قائن	۵۳
	سیمان ارومیه	۶۶
	سیمان شاهرود	۴۹
	سیمان زنجان	۳۸
	سیمان یاسوج	۴۸
	سیمان فیروزکوه	۴۵
	سیمان استهبان	۱۵
	سیمان فارس و خوزستان	۵۷
	سیمان آبیک	۹۸
	سیمان خوزستان	۴۱
	سیمان فارس نو	۸۴
	سیمان فارس	۹۱
	سیمان بجنورد	۳۷
	سیمان خاش	۴۳
	صنایع سیمان غرب	۵۴
	سیمان خزر	۵۹
	سیمان دورود	۵۴
	سیمان بهبهان	۵۲
	سیمان سفید نی‌ریز	۵۹
	سیمان مازندران	۱۲
	سیمان سپاهان	۶
	سیمان شرق	۱۲
	سیمان ساوه	۳۰

شرکت سرمایه‌گذاری صنایع عمومی تامین

با در نظر گرفتن راهکار مدیریت شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی در طبقه‌بندی هلدینگ‌ها بر اساس صنایع مرتبط، جایگاه شرکت سرمایه‌گذاری صنایع عمومی تامین جهت مدیریت و واگذاری سهام شرکت‌هایی که در صنایع غیر هدف هستند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. لزوم مدیریت سبد سرمایه‌گذاری و کاهش ریسک سرمایه‌گذاری از طریق خروج از شرکت‌های زیانده، کم‌بازده، خارج از استراتژی و کوچک مقیاس و همچنین آماده‌سازی و ساماندهی این شرکت‌ها جهت واگذاری و امور تصفیه تحت ضوابط و مرفه و صلاح

حوزه	نام شرکت	درصد مالکیت
حوزه چوب	صنایع چوب اسالم	۴۷
	الیاف	۱۳
حوزه کشت و دامداری	کشت و دامداری فکا	۱۰۰
	کشت و دامداری ملارد شیر	۱۰۰
	کشت و دامداری گل‌دشت اصفهان	۱۰۰

شرکت سرمایه‌گذاری صدر تأمین

شرکت سرمایه‌گذاری صدر تأمین در سال ۱۳۷۸ سرمایه‌گذاری یک میلیارد ریال به عنوان یکی از هلدینگ‌های تخصصی در حوزه صنایع کاشی و سرامیک در قالب سهامی خاص تأسیس شد. در سال ۱۳۸۷ و با توجه به سند چشم‌انداز شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا)، جهت‌گیری

صنعت در دسته صنایع برتر و پیشرو در اقتصاد ملی است که با عنایت به حاشیه سود بسیار مناسب معدن و صنایع وابسته به آن نسبت به سایر صنایع، تداوم رشد آن طی چند سال اخیر در ایران و جهان همواره قابل ملاحظه بوده و پیش‌بینی‌ها نیز بر استمرار آن در سال‌های آتی تأکید دارد.

جدیدی برای هلدینگ صدر تأمین تعیین شد و ورود به حوزه صنعت کانی‌های فلزی و غیر فلزی در دستور کار این هلدینگ قرار گرفت.

صنایع معدنی در کنار پتروشیمی جزء صنایع استراتژیک کشور محسوب می‌شود و به دلیل مزیت نسبی ایران و میزان ذخایر قابل توجه کشور، این

حوزه	نام شرکت	درصد مالکیت
حوزه کانی‌های فلزی	فولاد خوزستان	۰/۴
	فولاد مبارکه اصفهان	۹/۴۶
	فولاد اکسین خوزستان	۳۰
	ملی صنایع مس ایران	۵/۷۸
	صنایع مس شهید باهنر	۷۶
	سرمایه‌گذاری معادن و فلزات	۴
	گروه صنعتی سدید	۴
	لوله‌سازی اهواز	۲۶
	لوله‌سازی ماهشهر	۳۰
حوزه کانی‌های غیرفلزی	خاک چینی ایران	۸۶
	معدنی املاح ایران	۸۴/۶۴
	پشم و شیشه ایران	۵۱/۴۲
	فرآورده‌های نسوز ایران	۶۰/۶۲
	صنایع کاشی و سرامیک الوند	۹۰/۷۲
حوزه کاشی و سرامیک	کارخانجات کاشی و سرامیک سعدی	۴۵
	سرام آرا	۶۱
	لعابیران	۶۶

قلمرو رفاخ

پرونده اصلی

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۱۶

جدول ۴: شرکت‌های سرمایه‌پذیر هلدینگ صدر تأمین

تیبیکو

شرکت سرمایه‌گذاری دارویی تأمین

شرکت سرمایه‌گذاری دارویی تأمین در سال ۱۳۸۲ و در راستای مدیریت تخصصی شرکت‌های دارویی متعلق به شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) که سابقه برخی از آنها بیش از نیم قرن است، تأسیس شد. این شرکت با تولید حدود ۴۰ درصد از مواد اولیه دارویی، کسب یک سوم بازار محصولات دارویی تولید شده داخل کشور و یک سوم توزیع محصولات این صنعت، به عنوان بزرگترین هلدینگ دارویی کشور و یکی از بزرگترین گروه‌های دارویی منطقه خاورمیانه شناخته می‌شود که حدود ۹ هزار نفر نیروی انسانی در شرکت‌های تحت پوشش آن مشغول فعالیت هستند و با صادرات به بیش از ۵۰ کشور در پنج قاره جهان، مقام اول صادرات دارو در ایران را در اختیار دارد.

شرکت‌های تیبیکو هم اکنون با تولید بیش از ۸۲۹ قلم محصولات دارویی (۱۱۳ قلم مواد اولیه و ۷۱۶ قلم فرآورده‌های دارویی) در ۷۴ حوزه درمانی (از مجموع ۸۸ حوزه درمانی موجود در کشور) فعالیت دارد و در تولید ۱۱۴ از اقلام دارویی کشور به صورت انحصاری فعالیت می‌کند.

وضعیت کلی صنعت دارو در کشور

* ۱۱۸ شرکت تولیدی
* ۳۴ شرکت سراسری توزیعی
* ۱۷۸ شرکت بازرگانی
* حجم اقتصاد داروی کشور ۱۱۶۰۷۹ میلیارد ریال
نسبت تولید به واردات: ۶۲ درصد تولید در برابر ۳۸ درصد واردات

وضعیت کلی هلدینگ دارویی تأمین

* ۸ هزار و ۵۴۷ نفر سرمایه‌انسانی شاغل در مجموعه‌های تحت پوشش
* ۹۱۰ قلم محصول و مواد اولیه دارویی
* ۴ درصد سهم واردات دارو
* ۲۷ درصد سهم بازار تولید داروی انسانی
* حدود ۴۰ درصد سهم بازار مواد اولیه دارویی
* ۲۹ درصد سهم بازار توزیع دارو
* ۲۰ درصد سهم تولید داروهای دامی

* نسبت تولید به واردات:
۹۱ درصد تولید در برابر ۹ درصد واردات در مجموع کل محصولات دارویی

شرکت سرمایه‌گذاری صبا تأمین

شرکت سرمایه‌گذاری صبا تأمین یک هلدینگ مالی است که با ارائه خدمات در بازارهای مالی در سطح ملی و بین‌المللی، نیازهای مجموعه شستا، هلدینگ‌های تابعه

آن و دیگر سازمان‌های بزرگ مقیاس را تأمین می‌کند. حضور فعال و مؤثر در بازارهای مالی و کسب بیشترین بازده ممکن در این بازارها با توجه

به ریسک‌های موجود و اقتضائات محیطی و نیز نقش‌آفرینی به عنوان بازوی مالی شستا در هر شرایط از مهمترین اهداف بنیادی شرکت مذکور است.

حوزه	شرکت	درصد مالکیت
بانک	بانک ملت	۱۶
	بانک تجارت	۱۱
	بانک کارآفرین	۹
بیمه	بیمه میهن	۲۰
	بیمه ملت	۱۹
	بیمه دانا	۲۰
	بیمه البرز	۱۶
تأمین سرمایه	بیمه اتکایی امین	۱۱
	تأمین سرمایه امین	۱۴
	کارگزاری باهنر	۹۰
کارگزاری	کارگزاری صبا تأمین	۱۰۰
	کارگزاری بیمه تأمین آینده	۱۰۰
	سرمایه‌گذاری هامون شمال	۱۰۰
سایر		

جدول ۶: شرکت‌های سرمایه‌پذیر هلدینگ صبا تأمین



نام شرکت	درصد مالکیت	نام شرکت	درصد مالکیت
داروپخش	۷۴/۶۹	شیمی دارویی داروپخش	۸۸/۴۳
کارخانجات داروپخش	۶۸/۳۰	داروسازی دانا	۴۳/۶۱
داروسازی اکسیر	۷۳/۱۹	کلرپارس	۹۴/۵۶
داروسازی ابوریحان	۶۳/۳۰	آنتی‌بیوتیک سازی ایران	۱۰۰
داروسازی زهراوی	۴۶/۸۳	دارویی آترا	۹۹/۹۳
لابراتوارهای رازک	۳۹/۰۸	دارویی ره‌آورد تأمین	۱۰۰
داروسازی شهید قاضی	۲۶/۹۹	شیرین دارو	۵۵/۱۰
کاسپین تأمین	۹۵/۰۰	پارس دارو	۶۵/۹۵
گسترش بازرگانی داروپخش	۷۷/۲۶	داروسازی فارابی	۴۸/۶۵
توزیع داروپخش	۷۷/۲۳	تولید ژلاتین کپسول ایران	۴۸/۶۵
توزیع داروهای دامی داروپخش	۶۸/۷۴	پخش هجرت	۳۱/۰۳
پخش دارویی اکسیر	۵۲/۷۱	اوزان	۱۰۰
تولید مواد اولیه داروپخش	۹/۵۱	مدیریت تولید و خدمات پارس دارو	۶۵/۸۳

جدول ۵: شرکت‌های سرمایه‌پذیر هلدینگ دارویی تأمین

لازم به ذکر است علاوه بر شرکت‌های فوق، دو هلدینگ جدیدالتأسیس انرژی تأمین و شمس تأمین نیز که اولی حوزه نیروگاهی و دومی حوزه فناوری‌های نوین از جمله

راپتل را راهبری می‌کنند، در مجموعه حضور دارند که گزارش مستند جدید چندانیتی درباره وضعیت کلی و شرکت‌های سرمایه‌پذیر آنها در دسترس نیست.

در دسرهای یک آغاز

داستان شکل‌گیری شستا از زبان مهدی کرباسیان، مدیرعامل دوران پساجنگ سازمان تأمین اجتماعی

مقدمه دوم: بیش از دو دهه از تشکیل شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) می‌گذرد. شرکتی که با هدف سرمایه‌گذاری مازاد منابع سازمان تأمین اجتماعی توسط خرید سهام از شرکت‌های مختلف و واگذاری برخی کارخانجات و شرکت‌های دولتی بابت رد دین تشکیل شد اما در طول فعالیت خود، فراز و فرودهای زیادی را تجربه کرد و می‌توان گفت برخی اوقات، کم‌وبیش از مسیر و موضوع فعالیت‌های خود خارج شد و بیشتر حول ریل سیاست‌های چپ و راست چرخید. در پرونده‌ای که پیش رو دارید، دوره‌های مختلف مدیریتی شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی بررسی شده و از آنجا که آغاز فعالیت جدی شستا در قالب جدید و گسترده آن به دوران تصدی‌گری مهدی کرباسیان بر سازمان تأمین اجتماعی بازمی‌گردد، با او به گفت‌وگو نشستیم. کرباسیان در این گفت‌وگو از زمینه‌های شکل‌گیری شستا و وضعیت سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی در دوران مدیریت خود (۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶) می‌گوید. این گفت‌وگو را از زاویه‌ای دیگر می‌توان بازخوانی بخشی از تاریخ سازمان تأمین اجتماعی نیز دانست.

مقدمه اول: نیاز به معرفی ندارم؛ مهدی کرباسیان را می‌توان یکی از مدیران شاخص در حوزه‌های نفت، صنایع و معادن و البته تأمین اجتماعی کشور دانست. متولد ۱۳۳۰ در شهر اصفهان است. لیسانس حسابداری و فوق لیسانس مدیریت بازرگانی MBA از دانشگاه اوکلاه‌ماسیتی آمریکا ۱۳۵۷، دانش‌آموخته دوره مدیریت عالی از مدرسه عالی «بنف» دانشگاه البرتا کانادا ۱۳۷۰ و دکترای مدیریت از دانشگاه پیسلی اسکاتلند ۱۳۸۲ تاکنون دو بار موفق به دریافت نشان درجه ۲ لیاقت، مدیریت و خدمت شده است. او یک مدیر اقتصادی است که سوابق و مسئولیت‌های متنوعی در حوزه‌های مختلف اقتصادی داشته و دارد. در حوزه تأمین اجتماعی هم از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶ مدیرعامل و رئیس هیأت‌مدیره بود و پس از آن، تا زمان حیات شورای عالی تأمین اجتماعی، در عضویت این شورا حضور داشت. کرباسیان مجدداً در دولت تدبیر و امید، به هیأت امنای سازمان تأمین اجتماعی و صندوق‌های دیگر بازگشت که این حضور، همچنان ادامه دارد. وی همچنین بنیانگذار صندوق بازنشستگی کارکنان صنعت نفت و عضو شورای سیاست‌گذاری صندوق بازنشستگی کشوری هم بوده است.

امیرشفیعی، متین غفاریان

● زمانی که سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی فعالیت خود را آغاز می‌کنند، در ابتدا مصارف کم و درآمد و منابع زیادی دارند. در این مدت باید یکسری از این منابع را ذخیره کنند تا بتوانند در آینده پاسخگوی تعهدات بلندمدت خود باشند. در زمانی که شما به سازمان تأمین اجتماعی آمدید، وضعیت سازمان از حیث منابع و مصارف چطور بود؟ آیا مازاد منابعی که از محل حق بیمه‌ها جمع می‌شد، در جایی سرمایه‌گذاری می‌شد؟

خوشحالم از این که این موضوع بسیار مهم را در دستور کار قرار دادید. من علاقه خاصی به حوزه تأمین اجتماعی دارم و به دلیل مسئولیت در هیأت امنای تأمین اجتماعی، مسائل این حوزه را دنبال می‌کنم. یکی از چالش‌های جدی دولت در برنامه ششم بحث صندوق‌های بازنشستگی است و این دغدغه باید به مسئولان نظام منتقل شود.

در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳، دولت وقت تصمیم گرفت سازمان‌هایی را تأسیس کند که این سازمان‌ها بعدها به سازمان‌های مهمی تبدیل شدند. در حوزه صنایع و معادن سازمان گسترش و نوسازی، در حوزه فرهنگ عمومی قانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و در حوزه بیمه‌های اجتماعی هم سازمان تأمین اجتماعی تأسیس شد. ایجاد سازمان تأمین اجتماعی در تداوم آنچه سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران نام داشت و از اوایل دهه ۳۰ پایه‌گذاری شده بود، یکی از اقدامات خوب دولت وقت بود اما نام مناسبی برای این سازمان انتخاب نشد. چون مفهوم تأمین اجتماعی فراتر از بیمه اجتماعی است و باید نام این سازمان، سازمان بیمه‌های اجتماعی گذاشته می‌شد. به هر صورت، ماهیت این سازمان بیمه‌ای بود. همچنین کارهای اکچوئری و محاسبات بیمه‌ای در آن زمان انجام شد و حق بیمه بر اساس این محاسبات به میزان ۲۷ درصد پرداختی از

اتفاق بعد که نقطه عطفی برای سازمان تأمین اجتماعی ایجاد کرد؛ وقوع جنگ تحمیلی بود. در دوران جنگ، اولویت کشور پشتیبانی جبهه و جنگ و عزت ملت بود. برخی در دولت نیز سازمان تأمین اجتماعی را به عنوان یک سازمان پولدار محسوب می‌کردند و حتی بحث‌هایی وجود داشت که سازمان تأمین اجتماعی به عنوان یک سازمان پولدار، باید به دولت کمک کند. در همان مقطع، بر سر مدیریت سازمان تأمین اجتماعی نیز اختلاف نظر زیادی وجود داشت. گروه‌های کارگری که بیشترین بیمه‌شدگان را تشکیل می‌دادند و وزارت کار حامی آنها بود، خود را صاحبان اصلی سازمان تأمین اجتماعی می‌دانستند. از طرف دیگر وزارت بهداشتی وقت که متولی درمان کشور بود، سازمان تأمین اجتماعی را به دلیل خدمات درمانی که ارائه می‌داد، زیر سیطره خود می‌خواست. پس دو تفکر وجود داشت، یکی تفکر وزارت کار و کارگران بیمه‌شده که به دنبال افزایش رفاه برای کارگران بودند و دیگری تفکر وزارت بهداشتی که به دنبال توسعه خدمات درمانی بود. دولت نیز که در این میان باید نقش میانجی را ایفا می‌کرد، بیشتر از کارگران حمایت می‌کرد و این مسائل موجب شده بود سازمان نتواند ثبات و اقتدار لازم را داشته باشد. مرحوم دکتر غرضی که در آن موقع مدیرعامل تأمین اجتماعی بود، تلاش زیادی می‌کرد که اقتدار سازمان را حفظ کند و معتقد بود منابع سازمان تأمین اجتماعی حق الناس است و دولت نباید به آن ورود کند. به هر صورت، این روند ادامه داشت و می‌توان گفت در آن دوران، سازمان هیچ وقت نتوانست به طور وسیع به سرمایه‌گذاری بپردازد. البته چند مورد سرمایه‌گذاری کوچک انجام شده بود. مثلاً می‌گفتند سازمان تأمین اجتماعی کشتی خریده یا به ارگان‌های دیگر وام داده است. از طرفی در آن موقع نمایندگان کارگری گله می‌کردند که چرا سازمان به جای این که به کارگران وام بدهد، مثلاً کشتی خریده است و... بنابراین می‌توان گفت

سوی کارگر و کارفرما و سه درصد نیز به عنوان سهم دولت مقرر شد و قانون تأمین اجتماعی به تصویب رسید. به نظر می‌رسد در آن مقطع، به لحاظ محاسبات بیمه‌ای نظر عنایت به سازمان تأمین اجتماعی وجود داشت و حق بیمه بالاتر از شاخص‌های آن روزها تصویب شده بود. به همین دلیل و از آنجا که هنوز بازنشسته‌ای در سازمان تأمین اجتماعی وجود نداشت و ورودی و منابع زیاد بود، حتماً مازاد منابع برای سازمان می‌ماند. اما مدت زیادی از آغاز به کار صندوق نگذشت که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. یکی از نخستین تصمیمات شورای انقلاب این بود که بیمه از نظر شرعی شبیه دارد؛ نه فقط بیمه‌های اجتماعی حتی گفته می‌شد بیمه‌های بازرگانی شبیه بیشتری دارند. به همین دلیل در شورای انقلاب، نرخ جریمه تأخیر در پرداخت حق بیمه قطع شد. یعنی اگر کارفرما حق بیمه کارگر را از حقوقش کم می‌کرد اما به تأمین اجتماعی نمی‌پرداخت، سازمان تأمین اجتماعی ابزاری برای جریمه کارفرما نداشت. در نتیجه برخی کارفرمایان نپرداختن حق بیمه را ادامه می‌دادند و حق بیمه حالت قرض‌الحسنه پیدا کرده بود. یعنی اگر سازمان تأمین اجتماعی می‌توانست بوروکراسی اداری بسیار زمان‌بر را طی کند و از مراحل هیأت بدوی و هیأت تجدیدنظر بگذرد و حق بیمه را مطالبه کند، فقط می‌توانست اصل حق بیمه را وصول کند و خبری از جریمه نبود. به همین دلیل، به نفع کارفرمایان بود که حق بیمه‌ها را به موقع نپردازند. تنها ابزاری که سازمان تأمین اجتماعی در آن دوره برای وصول حق بیمه در اختیار داشت، تمدید نکردن دفترچه‌های درمان بیمه‌شدگان بود. اما از آنجا که بیشتر بیمه‌شدگان کارگران بودند و بعضاً حق بیمه از حقوق آنها کم شده بود، تأمین اجتماعی از این ابزار استفاده زیادی نمی‌کرد و بدحسابی کارفرمایان را به پای کارگران نمی‌نوشت. شاید هم در آن مقطع تلاش شده بود جرائم مجدداً برقرار شوند، اما به نتیجه نرسیده بود.

قلمرو رخا

پرونده اصلی

شماره ششم مهر ۱۳۹۴

۱۸

قبل از ورود من به شستا دو تفکر وجود داشت، یکی تفکر وزارت کار و کارگران بیمه‌شده که به دنبال افزایش رفاه برای کارگران بودند و دیگری تفکر وزارت بهداشتی که به دنبال توسعه خدمات درمانی بود



صورت گیرد، چون تأمین اجتماعی هم در حوزه کارگری و هم در حوزه درمان و هم در اقتصاد دخیل بود و ذخایر زیادی در اختیار داشت. بعد از درگذشت دکتر غرضی در آذر ماه ۱۳۷۰، تا بهمن ماه که بنده منصوب شدم، چالش انتخاب مدیرعامل تأمین اجتماعی بین گروه‌های مختلف وجود داشت و گروه‌های سیاسی هم وارد این کش و قوس شده بودند. گروهی بنده را به دولت پیشنهاد کرده و بر انتخاب من اجماع شد. دو روز قبل از این که نام بنده از رادیو به عنوان مدیرعامل تأمین اجتماعی اعلام شود، دکتر ملک‌زاده وزیر بهداشت و درمان وقت، بنده را احضار کردند. من در آن موقع عضو هیأت‌مدیره و معاون بازرگانی شرکت نفت بودم. دکتر ملک‌زاده به من گفت که به عنوان کاندیدای مدیرعاملی تأمین اجتماعی معرفی شده‌ام و من گفتم تمایلی به این کار ندارم، چون فردی اقتصادی هستم و در بازسازی شرکت نفت مشغول به کارم. البته حوزه تأمین اجتماعی را از طرق مختلف می‌شناختم. من قبل از پیروزی انقلاب در شرکت‌های خصوصی کار می‌کردم و می‌دانستم سازمان تأمین اجتماعی چه سازوکاری دارد. بعد از پیروزی انقلاب هم در سمت‌های مختلف در بنیاد مستضعفان و وزارت راه و... حضور داشتم و حوزه تأمین اجتماعی را می‌شناختم، خصوصاً حوزه بیمه‌ای این سازمان را. همچنین مشکلات کارگاه‌ها را هم می‌دانستم. در حوزه اقتصاد هم به دلیل این که همیشه در اقتصاد کلان حضور داشتم، صاحب تجربیاتی بودم. به هر صورت، صبح یک پنجشنبه، بدون اطلاع من، نام بنده از رادیو به عنوان رئیس سازمان تأمین اجتماعی اعلام شد و بار اول همسرم این خبر را به من داد. با چند نفر از وزیران وقت که از دوستان من بودند تماس گرفتم و آنها تأیید کردند که شب قبل در هیأت دولت این موضوع مطرح و تصویب شده است. بنابراین از روز شنبه، رئیس سازمان تأمین اجتماعی شدم. در شروع کار، یک شورای مشورتی را که حدود ۹ نفر بودند در تأمین اجتماعی پیش‌بینی کردم. در این شورا یکسری از صاحب‌نظران بیمه‌ای از درون سازمان و تعدادی صاحب‌نظران اقتصادی از بیرون حضور داشتند. نخستین دستور کار شورا این بود که گلوگاه‌های سازمان و مشکلات موجود را شناسایی و تبیین کنند. کار گسترده‌ای انجام شد و از همه کارکنان بیمه‌ای و درمانی و ستادی سازمان تأمین اجتماعی در همه نقاط

درک مشترک و مناسبی بین جامعه کارگری و مدیریت سازمان تأمین اجتماعی و دولتمردان برای اصل سرمایه‌گذاری با نگاه بلندمدت وجود نداشت. از طرف دیگر در رده‌های کشوری هم بین وزارت کار و وزارت بهداشت اختلافاً وجود داشت و شورای عالی تأمین اجتماعی هم که ترکیبی از نمایندگان کارگری و کارفرمایی و دولت بود و ریاست آن را وزیر بهداشتی وقت بر عهده داشت، محل این تنش‌ها بود که به سازمان نیز راه پیدا کرد.

پیش از انتخاب من به سمت مدیریت عامل سازمان تأمین اجتماعی در نیمه دوم سال ۱۳۷۰، گروهی از مدیران وقت تأمین اجتماعی در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، به جمع‌بندی رسیده بودند که تأمین اجتماعی باید مازاد منابع خود را سرمایه‌گذاری کند. بنابراین طرح‌هایی را خدمت آقای هاشمی بردند و آقای هاشمی هم قبول کرد که تأمین اجتماعی مازاد درآمد خود را در صندوق سرمایه‌گذاری ذخیره کند. مصوبه مربوطه هم گرفته شد تا صندوقی برای سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی تشکیل شود، اما تصمیم‌گیری در مورد سرمایه‌گذاری‌ها و مدیریت این صندوق در اختیار سازمان نبود. قرار بود یک شورای ۵ نفره توسط شورای عالی و دولت منصوب شوند و این شورا در مورد اموال سازمان تصمیم بگیرند. به یاد دارم که آن موقع قرار شد مدیرعامل بانک ملی و چند نفر دیگر در این شورا حضور داشته باشند.

● این شورا تشکیل شد؟

نه. تشکیل نشد و در حد مصوبه ماند. پیش از انتصاب من به عنوان مدیرعامل تأمین اجتماعی، اختلاف نظر زیادی بین گروه پزشکان و مدیران وزارت بهداشت و دکتر ملک‌زاده وزیر بهداشت وقت با گروه کارگران و وزارت کار و آقای کمالی وزیر کار وقت که خود از بنیانگذاران خانه کارگر بود، وجود داشت که مدیرعامل تأمین اجتماعی چگونه انتخاب شود. نمایندگان این تفکرها در دولت هم حضور داشتند. یک گروه معتقد بودند رئیس سازمان تأمین اجتماعی باید پزشک باشد، برخی معتقد بودند که یک نفر غیرپزشک و منسوب به جامعه کارگری باید رئیس تأمین اجتماعی باشد. گروهی نیز مانند مرحوم دکتر نوریخس و دکتر عادلی در دولت بودند که تفکرات اقتصادی داشتند و معتقد بودند از آنجا که سازمان تأمین اجتماعی روی تولید ناخالص داخلی GDP کشور اثر دارد، باید مدیری اقتصادی داشته باشد. خود آقای هاشمی هم معتقد بود سازمان تأمین اجتماعی باید قوی باشد تا بتواند تنش‌های بعد از جنگ در دوران بازسازی را کم کند. به همین دلیل بعد از درگذشت دکتر غرضی، مطابق برخی برآوردها دهها نفر کاندیدای ریاست سازمان تأمین اجتماعی بودند.

● یعنی در واقع سه لیست از سه گروه وزارت بهداشت، وزارت کار و اقتصادیان دولت تهیه شده بود.

بله. آقای هاشمی هم معتقد بود باید اجماع



همه مدیران عامل بانک‌هایی که نزد آنها پول داشتیم را به صرف ناهار دعوت کردیم و در آن جلسه به مدیران بانک‌ها گفتیم که خودمان می‌توانیم سرمایه‌گذاری کنیم و به همین دلیل به پول خود نیاز داریم. همچنین به آنها اعلام شد اگر می‌خواهند اموال و دارایی‌های خود را به تأمین اجتماعی بفروشند یک شانس به آنها می‌دهیم و آن این است که باید نرخ‌های سود را اصلاح کنند

کشور که در آن موقع حدود ۱۴ هزار نفر بودند خواستم اعلام کنند که آنها چالش‌های سازمان را چه می‌دانند و راه‌حل خروج از این چالش‌ها از نظر آنها چیست. فکر کنم بیش از هزار پیشنهاد برای من از حوزه داخل و خارج از تأمین اجتماعی آوردند. من گروهی را مسئول بررسی این پیشنهادات قرار دادم و خود نیز حداقل ۳۰۰ مورد از این پیشنهادات را خواندم. از مدیران میانی هم خواهش کردم چالش‌های اصلی را در حوزه درمان، بیمه، سرمایه‌گذاری، حقوقی و فناوری اطلاعات اعلام کنند. یکی از مشکلاتی که در آن موقع خود را نشان داد این بود که حوزه اقتصادی و سرمایه‌گذاری سازمان تقریباً مغفول مانده بود و به آن توجه نمی‌شد. بین حوزه درمان و حوزه بیمه هم چالش وجود داشت. بیمه‌ای‌ها مدعی بودند که آنها منابع سازمان را جمع‌آوری می‌کنند اما از آنجا که در درمان خدمات مناسبی ارائه نمی‌شود، بنابراین بیمه‌شدگان و کارفرمایان ناراضی هستند و حق بیمه‌ها را به موقع پرداخت نمی‌کنند. ضمن این که سازمان در آن زمان طلب بسیار زیادی از کارفرمایان داشت، چون هنوز امکان جریمه کردن کارفرمایانی که حق بیمه‌ها را به موقع پرداخت نمی‌کردند، وجود نداشت.

● یعنی تا آغاز کار شما در تأمین اجتماعی، اقدامی برای جریمه کارفرمایانی که حق بیمه نمی‌پرداختند، انجام نشده بود؟

اقدام‌هایی انجام شده بود، اما نتیجه مطلوبی نگرفته بودند. بعد از ۱۰ تا ۱۵ روز، چالش‌های سازمان را جمع‌بندی کردیم و آنطور که به یاد دارم، ۲۱ چالش جدی در پیش‌رو داشتیم. من این چالش‌ها را فهرست کردم و به ملاقات آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور وقت رفتم و این موارد را به اطلاع ایشان رساندم. در آن زمان حوزه‌های کارگری و بازسازی کشور برای آقای هاشمی بسیار مهم بود و به من گفتند که سازمان تأمین اجتماعی در این دو حوزه نقش مهم و اساسی دارد، زیرا می‌تواند مسائل کارگری و بیمه‌شده‌ها را حل و فصل کند و اگر این اتفاق می‌افتاد، ایشان می‌توانست با خیال راحت حوزه اقتصاد و چالش‌های بازسازی و کسری بودجه و به فروش نرسیدن نفت و مشکلات آن را سروسامان دهد. در آخر به این نتیجه رسیدیم که سازمان تأمین اجتماعی باید توجه خود را به جز بخش بیمه‌ای و درمانی، به بخش سرمایه‌گذاری و اقتصادی هم معطوف کند. بنابراین، یکی از حوزه‌هایی که در آن زمان به طور جدی مورد توجه قرار گرفت و به آن ورود کردیم، حوزه سرمایه‌گذاری و راه‌اندازی شستا بود.

● آیا در جلسه‌ای که با آقای هاشمی داشتید این بحث مطرح شد؟ چون در آن زمان به دلیل بودجه کشور، گویا قرار بود که نهادها و شرکت‌ها و ادارات به لحاظ مالی وضعیت خودکفایی پیدا کنند.

بله. بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۰ که دولت آقای هاشمی مستقر شده بود و من در تأمین اجتماعی نبودم، توجه به سرمایه‌گذاری در حد بحث در

حوزه‌ها وجود داشت ولی هنوز عملیاتی نشده بود. ما به این نتیجه رسیدیم که باید این حوزه سریعاً کار خود را آغاز کند. بنابراین در ملاقات بعدی که با آقای هاشمی داشتم، برنامه‌های خود را برای ورود به حوزه اقتصاد و سرمایه‌گذاری که به مصوبه دولت و مصوبه شورای عالی نیاز داشت برای ایشان شرح دادم. ما در این مورد بحث کردیم و ایشان نظرات من را پسندید و پیشنهادهای ما در شورای عالی به تصویب رسید. این پیشنهادهای در دولت هم مطرح شد و مصوبه قبلی که قرار بود گروهی از دولت مسئولیت برنامه‌ریزی و مدیریت مازاد منابع تأمین اجتماعی را بر عهده داشته باشند، لغو و قرار شد شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) زیر نظر هیأت‌مدیره سازمان تأمین اجتماعی تشکیل شود.

● این مصوبه شکل‌گیری شستا بود؟

بله. من برای اجرای این مصوبه و تشکیل شستا، از گروه مشورتی که در آن افرادی مانند دکتر تربتی، مهندس بجنود، مهندس ثابت، مهندس افخمی و... حضور داشتند، استفاده کردم. مهندس ثابت نیز که در سازمان تأمین اجتماعی معاون شده بود و قبل از آن، مدیرعامل شرکت بازرگانی نفت تهران بود، به عنوان مدیرعامل شستا انتخاب و فعالیت جدی شستا آغاز شد.

در آن زمان، اکثر دارایی‌های سازمان تأمین اجتماعی در سیستم بانکی متمرکز بود. مرحوم دکتر غرضی و مدیریت تأمین اجتماعی به بانک‌ها اعلام کرده بودند که نرخ سود سپرده‌ها باید حداقل ۸ درصد محاسبه و پرداخت شود. بانک ملی و بانک مرکزی به این دلیل که حجم پول زیاد بود، اعلام کردند که فقط توانایی پرداخت ۴ درصد سود را دارند.

● بعضی روایات نیز وجود دارد که در آن موقع برخی بانک‌ها برای نگهداری از سرمایه‌ها حتی تقاضای کارمزد کرده بودند!

بله. همین‌طور است. این چالش بین تأمین اجتماعی و بانک‌ها ادامه داشت و بانک‌ها به تأمین اجتماعی اعلام کرده بودند که پول‌ها را از حساب بانکی خارج کند. برخی بانک‌ها هم برای نگهداری سرمایه درخواست کارمزد کرده بودند. نخستین اقدامی که من در این زمینه انجام دادم این بود که همه مدیران عامل بانک‌هایی که نزد آنها پول داشتیم را به صرف ناهار دعوت کردم. مدیران عامل بانک ملی، بانک صنعت و معدن، بانک رفاه و... و در آن جلسه به مدیران بانک‌ها گفتم که خودمان می‌توانیم سرمایه‌گذاری کنیم و به همین دلیل به پول خود نیاز داریم. همچنین به مدیران عامل بانک‌ها اعلام کردیم اگر می‌خواهند اموال و دارایی‌های خود را به تأمین اجتماعی بفروشند یک شانس به آنها می‌دهیم و آن این است که باید نرخ‌های سود را اصلاح کنند. همچنین تأکید کردیم که اگر اقدامی انجام ندهند، پول را توسط چک و خرید اجناس، از حساب‌ها خارج می‌کنیم. در آن جلسه مهندس آرامی مدیرعامل بانک صنعت و معدن نیز حضور داشت و در آن زمان، حدود ۵ میلیارد تومان (به ارزش آن زمان) دارایی

سازمان نزد این بانک بود. در پاسخ به درخواست بنده، مهندس آرامی گفت که پول ندارند و نمی‌توانند سپرده‌های ما را نقد بازگردانند. من پیشنهاد کردم که به جای پول، اموالی را در اختیار ما بگذارند که آنها قبول کردند. گروهی را مأمور کردیم دارایی و اموال بانک‌هایی که از آنها طلبکار بودیم را بررسی کنند. در نهایت، توانستیم سهام برخی کارخانجات و شرکت‌ها مانند شرکت مس شهید باهنر کرمان را که در اختیار بانک صنعت و معدن قرار داشت، خریداری کنیم. در مورد بقیه بانک‌ها هم روش‌های مختلفی پیدا کردیم و در نهایت، بیشتر پول‌های مانده در حساب‌های بانکی را به سرمایه‌گذاری تبدیل کردیم.

● حجم طلب‌ها از سیستم بانکی و پیمانکاران چقدر بود؟

رقم بسیار بالایی بود. برای نمونه در آن مقطع، قانونی تصویب شده بود که سازمان به شرکت کشت و صنعت نیشکر خوزستان بیش از ۱۰ میلیارد تومان وام بدهد. دانشگاه آزاد هم وام سنگینی می‌خواست. قبل از مدیریت بنده، شهرداری تهران نیز وام سنگینی از سازمان تأمین اجتماعی گرفته بود. تأمین اجتماعی در آن موقع اعلام کرده بود که بانک‌ها سود مناسبی به سپرده‌ها پرداخت نمی‌کنند و شهردار وقت که آقای کرباسچی بود اعلام کرد حاضر است دوبرابر نرخ سود بانک‌ها به تأمین اجتماعی سود بدهد و به همین دلیل توانست وام سنگینی از تأمین اجتماعی بگیرد. از زمان تصویب قانون تأمین اجتماعی در سال ۱۳۵۲ تا آن زمان، بابت سه درصد سهم دولت در حق بیمه، حتی یک ریال هم به تأمین اجتماعی پرداخت نشده بود و در این رابطه، مبلغ زیادی هم از دولت طلب داشتیم که پرداخت نمی‌کرد و دلیل پرداخت نکردن دولت این بود که کشور در دوران بازسازی پس از جنگ قرار داشت و بعضاً می‌گفتند تأمین اجتماعی سازمان پولداری است و نیازی به این پول‌ها ندارد! من چون عضو شورای معاونین وزارت بهداشت و به اعتباری قائم مقام وزیر بهداشت در امور سازمان نیز بودم، دوباره با آقای هاشمی که در آن دوران رئیس‌جمهور بودند ملاقات کردم و نامه‌ای دادم و مبلغ بدهی‌ها را اعلام کردم و درخواست کردم دولت این بدهی‌ها را پرداخت کند. ایشان نامه را به رئیس سازمان برنامه ابلاغ کردند که در بودجه سال ۱۳۷۱ رقم بدهی به تأمین اجتماعی دیده و پرداخت شود. فکر می‌کنم آن موقع بدهی دولت حدود ۵۰۰ میلیارد تومان بود. سازمان برنامه به دلیل این که بازسازی کشور مطرح بود و این که از زمان تصویب بودجه هم گذشته بود، حتی یک ریال در بودجه در نظر نگرفت. من دوباره خدمت ایشان رسیدم و آقای هاشمی گفتند که در بودجه سال بعد این بدهی پرداخت خواهد شد. وقتی از ناحیه دولت دلسرد شدم، به مجلس و کمیسیون تلفیق رفتم. آن موقع ابلاغ شده بود که هیچ مقام دولتی حق ندارد در زمان بررسی بودجه در کمیسیون تلفیق مجلس حضور داشته باشد و اگر این اتفاق می‌افتاد، حتماً با متخلف برخورد می‌کردند. کمیسیون تلفیق سؤالاتی در مورد تأمین اجتماعی داشت و به

خبر انتصاب را از رادیو شنیدم

ناگفته‌های مهدی کرباسیان
از دوران ریاست بر
تأمین اجتماعی

همین دلیل توانستم در کمیسیون حضور پیدا کنم. در این کمیسیون، توانستیم با همکاری معاون وقت وزیر اقتصاد که خزانه‌دار کل کشور نیز بود پیشنهادی برای اعمال درخواست سازمان تأمین اجتماعی در بودجه ارائه دهیم. پیشنهاد ما را یکی از نمایندگان کمیسیون تلفیق که فکر می‌کنم آقای احمد ناطق نوری بود قرائت کرد و دو نفر از نمایندگان در دفاع از پیشنهاد صحبت کردند. پیشنهاد در کمیسیون تصویب شد و به صحن مجلس رفت و در قانون نوشته شد دولت مجاز است بدهی خود به سازمان تأمین اجتماعی را از طریق اموال و سهام تحت پوشش خود، پرداخت کند. در آن مقطع وزارت صنایع بودجه کمی برای تکمیل طرح‌ها داشت و مهندس نعمت‌زاده وزیر وقت صنایع و دکتر بانکی رئیس سازمان صنایع ملی بودند. من خدمت آنها رسیدم و درخواست کردم که بدهی خود را به وسیله واگذاری سهام کارخانجات بپردازند. آنها موافق نبودند و می‌گفتند در صورتی کارخانه‌ها را واگذار می‌کنیم که همه ارزش آنها نقداً پرداخت شود. پیشنهاد ما این بود که درصدی از ارزش سهام کارخانجات را به صورت نقد پرداخت کنیم و مابقی بابت رد دیون دولت محاسبه شود. مجموعه وزارت صنایع در آن مقطع نیاز زیادی به نقدینگی داشت و مجبور شدند با ما توافق کنند. اول ۷۰ درصد نقد می‌خواستند و ۳۰ درصد بابت رد دیون، اما پیشنهاد ما ۶۰ درصد نقد و ۴۰ درصد بابت رد دیون بود. در نهایت با آقای نعمت‌زاده و آقای بانکی به توافق رسیدیم که کارخانجات را با ۶۰ درصد نقد و ۴۰ درصد بابت رد دیون دولت تحویل بگیریم. آن موقع شستا تشکیل شده بود و از کارشناسان آن خواستیم تا موضوع را بررسی و بهترین شرکت‌های تحت پوشش وزارت صنایع و صنایع ملی را مشخص کنند. آنطور که به یاد می‌آورم، کارشناسان حدود ۱۴ شرکت مانند کاشی الوند، تایر کرمان و... را انتخاب کردند و تقریباً می‌توان گفت، ما روی شرکت‌های خوب وزارت صنایع دست گذاشتیم. مجموعه وزارت صنایع موافق نبود و این مسئله در دولت مطرح شد. آقای هاشمی حامی سازمان تأمین اجتماعی بود و حتی معتقد بود که کارخانجات باید بابت رد دیون واگذار شود و تأمین اجتماعی هیچ بخشی را نقداً نپردازد. اما خود ما اصرار کردیم که سهمی از ارزش کارخانجات را به صورت نقد بپردازیم، چون از یک طرف نقدینگی‌هایی که در اختیار داشتیم در جایی سرمایه‌گذاری می‌شد و از طرف دیگر وزارت صنایع بهتر می‌توانست این کار را انجام بدهد. در نهایت آقای هاشمی دستور دادند که ۵۰ درصد ارزش کارخانه‌ها نقداً پرداخت شود و مابقی بابت رد دیون دولت. پس ما توانستیم ۵۰ درصد ارزش کارخانجات را بپردازیم و ۱۰۰ درصد کارخانجات را تصاحب کنیم و در نهایت، شستا از محل واگذاری این ۱۴ شرکت به سازمان، سازمان یافت.

● در سال‌های قبل از آن و دهه شصت، داد و ستدی صورت نگرفته بود؟

خیر. فقط چند شرکت و دارایی داشتیم که کارفرمایان بابت بدهی خود به سازمان داده بودند، اما تعداد زیادی و توسط خود سازمان اداره می‌شد.

در زمان ریاست بنده در سازمان تأمین اجتماعی، مدیرعامل تأمین اجتماعی قائم مقام وزیر بهداشت و عضو شورای معاونین این وزارتخانه نیز بود. وقتی بنده به این سمت انتخاب شدم، در نخستین جلسه شورای معاونین وزارت بهداشت که همه پزشکان بودند، برای این که من نیز همسطح سایر پزشکان شوم، یکی از اعضا پیشنهاد داد که مدرک دکترای افتخاری پزشکی به من بدهند. رأی‌گیری کردند و این پیشنهاد رأی آورد و من از وزارت بهداشت مدرک پزشکی افتخاری گرفتم و از آن به بعد به من می‌گفتند دکتر کرباسیان!

ممن
خبر انتصاب خود به عنوان شنیدم و از آن اطلاع نداشتم. آقای هاشمی رئیس‌جمهور هم من را به چهره نمی‌شناختند. در ملاقاتی که با ایشان داشتم گفتم که: «در اصفهان قدیم این اجازه را می‌دادند که از پشت پرده به داماد نگاه کند و از نظر خواهی می‌کردند. شما که من را گذاشتید رئیس سازمان تأمین اجتماعی، لاقلاً از من سؤال می‌کردید که تمایل دارم یا نه؟» ایشان در پاسخ فرمودند: «از سرباز انقلاب سؤال نمی‌کنند، بلکه به او مأموریت می‌دهند»



زمانی که قرار بود مطالبات تأمین اجتماعی از دولت در بودجه قرار گیرد اما به دلیل گذشتن زمان تصویب، امکان این کار وجود نداشت، من برای پیگیری به کمیسیون تلفیق مجلس رفتم. در کمیسیون تلفیق در کنار آقای فاطمی‌زاده، معاون وزیر اقتصاد و دارایی وقت و خزانه‌دار کل کشور نشسته بودم. از ایشان خواهش کردم و قضیه را به ایشان گفتم که اگر به سازمان پول ندهند، چه اتفاقی برای سازمان و بیمه‌شدگان می‌افتد و از وی خواستم متنی را برای تبصره در قانون به من بدهد. ایشان با مداد روی یک کاغذ بدون آرم و غیررسمی پیشنهاد خود را نوشت و تأکید کرد که اگر کسی از این ماجرا خبردار شد، تکذیب می‌کند!

وقتی برای تعیین تکلیف سپرده‌هایی که نزد بانک‌ها داشتیم، مدیران بانک‌ها را به ناهار دعوت کردم، در خواست کردم که ناهار هیچ کم و کسری نداشته باشد. به همین دلیل گروهی از من خرده گرفتند و گفتند که ولخرجی بود در صورتی که در جلسه با مدیران بانک‌ها قرار من را با دکتر غرضی مقایسه می‌کردند. منتقدان مواقع حتی غذای خود را از منزل می‌آورد. یک بار که با دکتر غرضی جلسه داشتیم، دکتر برای ناهار به جلسه صبحت از میلیاردها تومان پول بود



گاهی وقت‌ها من از خدا طلب بخشش می‌کنم که چرا در سال ۱۳۷۱ باعث شدم تبصره واگذاری اموال دولت به سازمان به جای بدهی‌هایش در قانون قرار گیرد چون از این بند بعدها سوءاستفاده‌های زیادی شد و بدترین آنها هم در دولت دهم بود که اموال دولت را به اسم رد دیون، به سازمان‌های غیراهل واگذار کردند و این اتفاق در ایامیدرو هم افتاد

ما این موارد را نیز به شستا منتقل کردیم. از آن زمان یعنی نیمه دوم سال ۱۳۷۱، شستا رونق گرفت و دارای بودجه و ترازنامه و به مفهوم امروزی، شستا شد.

● برنامه‌ای هم داشتید که چه صنایع یا حوزه‌هایی را خریداری کنید یا فقط تراز مثبت برای شما اهمیت داشت؟

ما در سه مرحله کار کردیم. در سال ۱۳۷۲ سازمان‌های دیگر هم خود را در شمول تبصره قانونی مورد اشاره قرار دادند. مثلاً صندوق بازنشستگی کشوری هم که بابت حق بیمه از دولت طلب داشت و آستان قدس رضوی، خود را به مشمولان این تبصره قانونی اضافه کردند. در این مقطع، اتفاق دیگری هم افتاد. مجلس شورای اسلامی، به وزارت بهداشت تکلیف کرد که ۳ هزار تخت بیمارستانی به تخت‌های بیمارستانی خود در سراسر کشور اضافه کند. به همین دلیل در مجلس به وزارت بهداشت پیشنهاد داده بودند که تبصره‌ای در بودجه دیده شود و سازمان تأمین اجتماعی مکلف شود ۵ میلیارد تومان به وزارت بهداشت وام بدهد و وزارت بهداشت هم موافق بود. ما با این موضوع مخالف بودیم و رابطه خوبی هم با صحن مجلس داشتیم. در آن دوره، مجلس و در رأس آن رئیس وقت مجلس از سازمان تأمین اجتماعی حمایت می‌کردند. بررسی کردیم و متوجه شدیم که یکی از شرکت‌های دولتی که در اختیار وزارت بهداشت قرار دارد و امکان واگذاری آن وجود دارد، شرکت داروپخش است، در مجلس مطرح کردیم که نمی‌توانیم وام بدهیم، اما می‌توانیم در مقابل دریافت سهام شرکت داروپخش، مبلغ مورد نیاز وزارت بهداشت را بپردازیم. وزارت بهداشت مخالف بود و شرکت داروپخش هم با وجود این که بزرگترین شرکت دارویی کشور بود، سودآور نبود.

اما پیشنهاد ما در مجلس مورد قبول واقع شد و قرار شد سهام داروپخش در مقابل ۵ میلیارد تومان که وزارت بهداشت نیاز داشت، به تأمین اجتماعی واگذار شود. قیمت‌گذاری هم کردیم، تقریباً همین قیمت بود. ما ۵ میلیارد تومان به وزارت بهداشت پرداخت کردیم و کل سهام داروپخش را خریدیم. جالب است بدانید در همان سال اول که داروپخش را در اختیار گرفتیم، توانستیم با تزریق نقدینگی طرح‌های نیمه تمام آن را تکمیل کنیم و داروپخش توانست به سودآوری برسد و بعد از ۲ تا ۳ سال کل هزینه‌ای که برای خرید آن صرف شده بود را مستهلک کرد. در سال اول حدود ۹۰۰ میلیارد تومان سود داد، زیرا ساختار و مدیریت آن اصلاح شده بود.

● در آن دوران چه کارهای دیگری در حوزه شستا انجام شد؟

از همان ابتدای تشکیل شستا، تفکر حاکم بر آن، شکل‌گیری سازمانی کوچک اما چابک بود. لذا یکی از نخستین اقدام‌هایی که انجام دادیم این بود که استقلال شستا را حفظ کنیم. در آن دوره سازمان تأمین اجتماعی تنها برنامه، بودجه و ترازنامه و عملکرد شستا را در هیأت‌مدیره

تصویب می‌کرد. تا سال ۱۳۷۶ که بنده از سازمان تأمین اجتماعی رفتم، در مدیریت شرکت‌ها کوچکترین دخالتی نمی‌کردیم و اجازه نمی‌دادیم که از بیرون سازمان نیز دخالتی صورت گیرد. شستا در آن زمان سازمانی مستقل و قدرتمند بود که فقط بر مبنای چگونگی سود و زیان و عملکرد شرکت‌ها حرکت می‌کرد. متأسفانه بعدها مراکز سیاسی در آن دخالت کردند. حتی در دوره دولت نهم و بعد از آن دوره دولت دهم، مدیرعامل وقت شستا به بنده گفت که لیست ۲۰۰ نفره به او داده‌اند که در هیأت‌مدیره شرکت‌ها قرار دهد و وقتی ایشان مخالفت کرده بود، بعد از مدتی خود او را از کار برکنار کردند. خود من در آن دوره حداکثر دخالتی که در شستا کردم این بود که از مدیران عامل ۸ یا ۹ شرکت بزرگی که سهم زیادی در شستا داشتند خواستم هر وقت تصمیم گرفتند مدیران عامل شرکت‌های زیرمجموعه را تغییر بدهند، فقط به من اطلاع بدهند. آن هم به این دلیل که این شرکت‌ها در حوزه کلان اقتصاد کشور مؤثر بودند و من به عنوان رئیس تأمین اجتماعی باید از این موضوع اطلاع می‌داشتم. سیاست دیگری که در شستا داشتیم این بود که باید در برخی حوزه‌ها حضور داشته باشیم و در برخی حوزه‌ها بعد از این که کارخانه یا شرکت را گرفتیم و اصلاحات را انجام دادیم و سود بردیم، آن حوزه‌ها را بفروشیم و از آنها خارج شویم. اما متأسفانه بعد از سال ۱۳۷۲، شرایط به گونه‌ای بود که در کشور مشکلات رکود و کمبود نقدینگی و بحران ارز وجود داشت و ما برای فروش برخی کارخانجات، مشتری نداشتیم. ما اعتقاد داشتیم شستا نباید بنگاهداری کند. به عنوان یک کارشناس حوزه اقتصاد و تأمین اجتماعی کشور می‌گویم که بدترین نوع کار این است که تأمین اجتماعی در حوزه بنگاهداری باقی بماند. متأسفانه این وضعیت در ۱۰ سال گذشته تشدید شد و تأمین اجتماعی به طور وسیعی در بنگاهداری حضور یافت. تنش‌های بنگاهداری، هرازگاهی سازمان را دچار تنش می‌کند. در دنیا صندوق‌های بازنشستگی معمولاً در بازار سرمایه حضور دارند اما بنگاهداری نمی‌کنند. یعنی سهامدار شرکت‌ها هستند، ولی آنها را مدیریت نمی‌کنند. این تفکر کم کم به حوزه سایر صندوق‌ها هم رسید. گاهی وقت‌ها من از خدا طلب بخشش می‌کنم که چرا در سال ۱۳۷۱ باعث شدم تبصره واگذاری اموال دولت به جای بدهی‌هایش در قانون قرار گیرد و دولت دارایی‌های خود را به صندوق‌ها واگذار کند! چون از این بند در مقطعی سوءاستفاده‌های زیادی شد و بدترین آنها هم در دولت دهم بود که اموال دولت را به اسم رد دیون، به سازمان‌های غیراهل واگذار کردند و این اتفاق حتی در سازمان ایامیدرو هم افتاد.

● ولی شاید اگر آن کار در سال ۱۳۷۱ انجام نمی‌شد، هم‌اکنون بدهی دولت به تأمین اجتماعی به جای ۱۶ رقم، ۳۰ رقمی شده بود؟!
متأسفانه همین‌طور است.

● در ادامه دوران شما چه اتفاقاتی در شستا افتاد؟

بعد از سال ۱۳۷۲ تا سال ۱۳۷۶ که من در سازمان بودم، فرایند خرید شرکت‌ها و خرید سهام وجود داشت. ما سعی می‌کردیم شرکت‌های مناسب را انتخاب و خریداری کنیم. بعد از مرحله اول، وزارت صنایع دیگر تمایلی به فروش شرکت‌ها و کارخانجات نداشت. در دو یا سه مورد، آقای هاشمی دخالت کردند و حکم دادند که ما بتوانیم چند شرکت دیگر را هم خریداری کنیم که شرکت‌های خوبی بودند، مانند برخی شرکت‌های دارویی.

● آیا در آن زمان هلدینگ‌ها تشکیل شده بود؟ شرکت‌ها براساس نوع فعالیت دسته‌بندی شده بودند؟

وقتی تعداد شرکت‌ها زیاد شد چند هلدینگ برای مدیریت آنها تشکیل دادیم. تعداد هلدینگ‌ها در آن زمان ۳ یا ۴ هلدینگ بیشتر نبود چون با بنگاهداری مخالف بودیم. در دوره بعد که من عضو شورای عالی بودم، تعداد هلدینگ‌های شستا بیش از ۹ هلدینگ بود که کوشیدیم این تعداد به ۴ تا ۶ هلدینگ کاهش یابد. در دولت قبل اما وضعیت بسیار بد شد.

● در زمان شما چند هلدینگ به وجود آمد؟ فکر می‌کنم ۳ یا ۴ هلدینگ، هلدینگ دارویی، هلدینگ سیمان، کاشی و سرامیک و....

● برای خرید سهام و شرکت‌ها استراتژی خاصی داشتید؟

در مرحله اول استراتژی ما سودآوری و سلامت شرکت بود. بنای ما بر فروش شرکت‌ها بود. در مرحله دوم اولویت با شرکت‌هایی بود که به حوزه فعالیت تأمین اجتماعی ارتباط داشتند و می‌توانستند خدمات بدهند، مانند شرکت‌های دارویی.

● مرحله اول تا چه زمانی ادامه داشت؟
تا سال ۱۳۷۶ که من در سازمان حضور داشتم، آماده بودیم که برخی شرکت‌ها را واگذار کنیم، اما به دلیل رکودی که در کشور وجود داشت، کسی توانایی خرید این شرکت‌ها را نداشت.

● مطالبات عمده سازمان تأمین اجتماعی در دوره مدیریت شما از چه ارگان‌ها و نهادهایی بود؟

یک بدهی عمده مربوط به شهرداری بود که از سازمان وام گرفته بود. دومین طلب بابت مصوبه‌ای بود که سازمان را مکلف کرد به شرکت کشت نیشکر خوزستان وام بدهد. در آن مقطع دانشگاه آزاد هم می‌خواست از سازمان وام بگیرد که ما موافقت نکردیم. به یاد دارم آقای جاسبی خدمت رئیس‌جمهور وقت گله کرده بود که تأمین اجتماعی وام را نمی‌پردازد. من خدمت آقای هاشمی رسیدم و گفتم که سودآوری خود ما بیشتر است، آقای هاشمی هم گفت که تأمین اجتماعی اولویت دارد بنابراین وام به دانشگاه آزاد تعلق نگیرد.

تاریخ تأمین اجتماعی پیش و پس از انقلاب نیاز به بازخوانی دارد تا بتوان از تجربیات مدیران وصاحبنظران گذشته آن بهره گرفت و آن را مورد بررسی و نقد قرار داد. شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) بازوی اقتصادی اصلی سازمان تأمین اجتماعی است که وظیفه دارد ارزش سرمایه‌های کارگران و بیمه‌شدگان را در طی زمان حفظ کند و افزایش دهد. عبدالحسین ثابت در دهه ۷۰ و در آستانه گسترش شرکت‌های شستا مدیرعامل آن بوده است. ثابت معتقد است شرکت‌های شستا و مدیران آن باید با سازمان و سیاست‌های آن هماهنگ باشند تا از هرگونه تنش و دوگانگی در نظام تأمین اجتماعی جلوگیری شود. با ثابت درباره پیدایش و فعالیت‌ها و چالش‌های شستا در دهه ۷۰ در جنبه‌های مختلف به گفتگو پرداختیم.

شستا

هماهنگ در سیاست‌ها مستقل در عمل

گفتگو با عبدالحسین ثابت، مدیرعامل شستا در ابتدای دهه ۷۰

● آقای ثابت شما از مدیران و فعالان قدیمی حوزه شرکت‌های سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی هستید. تا آنجا که به تجربه فردی شما برمی‌گردد می‌توانید بگویید در دهه شصت چه شرایطی وجود داشت که پایه اولیه شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) نهاده شد؟

تا جایی که من اطلاع دارم در سال‌های ۶۵ یا ۶۶ برای نخستین بار گروهی از دوستانی که سابقه کار اقتصادی داشتند از جمله آقای عرب‌زاده، مرحوم دکتر تربتی و آقای مهندس بجنود و چند نفر دیگر از دوستان هسته اولیه شستا را بنا نهادند. آنها به مدیرعامل وقت سازمان تأمین اجتماعی یعنی مرحوم دکتر ابوالفضل غرضی پیشنهاد کردند که سازمان تأمین اجتماعی بهتر است یک شرکت سرمایه‌گذاری داشته باشد تا بتواند ارزش ذخایر بیمه‌شدگان را حفظ کند. من مستندات دیگری ندیدم، اما احتمالاً آنها گزارش‌هایی تهیه کردند و آنها را به شورای عالی تأمین اجتماعی بردند و به تصویب رساندند و تا جایی که من به یاد دارم مصوبه‌ای از مجلس و هیأت وزیران برای تأسیس شستا دریافت می‌کنند.

زمانی که من آمدم، هیأت‌مدیره شستا را هیأت وزیران تعیین می‌کرد و خود تأمین اجتماعی دخالتی در این خصوص نداشت. شستا در ابتدا یک شرکت کوچک و کم فعالیت بود چون عملاً سازمان تأمین اجتماعی همکاری چندانی با آن نمی‌کرد. شستا سرمایه‌ای حدود ۲ میلیارد تومان و ۶ یا ۷ شرکت داشت که جز یکی دو شرکت چندان مهم نبودند. شرکت‌هایی که من به یاد دارم یکی شرکت فولاد کاویان بود و دیگری مس شهید باهنر. چون تأمین‌کننده مواد اولیه شرکت فولاد کاویان، مجتمع فولاد اهواز بود و به آن مواد اولیه نمی‌داد، با مشکلات زیادی مواجه و در مجموع زیانده بود. وضعیت مس شهید باهنر نیز کمابیش همین‌طور بود. شرکت‌های دیگری هم بودند مانند اشتاد و اشتاد موتورز که دیگر نامی هم از آنها باقی نمانده است. به هر حال زمانی که من در سال ۷۰ به مجموعه شستا وارد شدم چنین شرایطی حاکم بود. بنابراین شستا در دهه ۶۰ عملاً چیز چندانی نداشت و در بین شرکت‌های سرمایه‌گذاری و هلدینگ‌های آن زمان از جمله بنیاد مستضعفان، بانک صنعت و معدن، سازمان صنایع ملی، سازمان گسترش صنایع و دیگر سازمان‌های بزرگ اقتصادی موجودیت چندانی نداشت و در حد یک هزارم تشکیلات موجود اقتصادی آن

زمان هم نبود. حتی دو شرکت فولاد کاویان و مس شهید باهنر نیز زیانده بودند. شما اگر به حدود سال‌های ۶۸ و ۶۹ رجوع کنید می‌بینید که تازه ۶۰ درصد سهام مس خریداری شده بود و آن را شستا اداره نمی‌کرد بلکه سازمان گسترش آن را اداره می‌کرد. یعنی مدیریت‌اش دست سازمان گسترش بود؛ به رغم این که شستا ۶۰ درصد سهم داشت و سازمان گسترش ۴۰ درصد. فولاد کاویان هم چون زیانده و دارای مشکلات بود ما آن را به وزارت معادن و فلزات برگرداندیم و در مقابل آن کارخانجاتی مطلوب‌تر مانند معدنی املاح ایران و فرآورده‌های نسوز را گرفتیم که اینها هنوز هم جزو بهترین شرکت‌های مجموعه شستا و سودآور هستند.

● یعنی این اتفاقات در دوره مدیریت شما افتاد؟

بله در آن دوره این اتفاقات افتاد. در آن دوره کم‌کم شرکت‌ها افزایش پیدا کرد و به حدود ۶۰ الی ۷۰ شرکت گسترش یافت. همچنین شرکت‌های سیمان ارومیه، فارس و خوزستان، سیمان سوفیان و سیمان قائن وارد شستا شد. تقریباً حدود ۳۵ تا ۴۰ درصد بازار سیمان کشور در اختیار شستا قرار گرفت. همچنین در بخش دارویی، شرکت داروپخش و شرکت‌های بزرگ دارویی (غیر از شرکت دارویی آترا که یک شرکت کوچک بود) مانند داروسازی لرستان و گسترش دارویی رشت، قاضی تبریز، ثامن، زهراوی، دامبران، رازک و شرکت‌هایی در سایر بخش‌های صنعت مثل کلرپارس، نیروکلر، پارس الکتریک، لوازم‌خانگی، لاستیک بارز، کاشی‌نیلو، کابل باختر، کمپرسورسازی تبریز و ده‌ها شرکت دیگر به مجموعه شستا افزوده شد. در بخش ساختمان‌سازی و هتل‌سازی هم ساخت مجموعه هتل‌های پنج ستاره پارس در تبریز، مشهد و کرمان از فعالیت‌های آن دوره است.





مهم است. در آن زمان وزارتخانه‌های صنایع و کار موافقت کرده بودند اما وزارت دارایی مخالف آن بود. وقتی مخالفت وزارت دارایی قرائت شد، آقای هاشمی آن جملات معروف را گفتند. با این بیانات آقای هاشمی، هیأت دولت هم موافقت کرد و از حدود سال ۷۱ این مدیریت به خود تأمین اجتماعی واگذار شد. به نظر من این تغییر بزرگی برای پیشبرد شستا بود.

● شما تا چه سالی در شستا بودید؟

فکر می‌کنم من بالاترین دوره مدیریتی را در شستا داشتم که تا سال ۷۶ چیزی حدود ۷ سال آنجا بودم. در دوره جناب آقای خاتمی مدیریت شستا را واگذار کردم و به سازمان بازنشستگی کشوری رفتم.

● مشخصاً دلیل جدایی شما از شستا چه بود؟ گویا در این زمینه دولت آقایان خاتمی و هاشمی کمابیش رویکرد هماهنگی داشتند.

نه این چنین نبود. دور اول ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی تغییرات زیاد بود. بخصوص این که مدیریت آقای کرباسیان تغییر کرد و آقای دکتر ستاری‌فر آمدند. من هم برای این که دست آنها باز باشد، ترجیح دادم که بروم. البته آقای دکتر ستاری‌فر از مدیران خوب این کشور و استاد بنده هستند و بعدها هم من افتخار همکاری با ایشان را در سازمان برنامه به عنوان معاون داشتم.

● علاوه بر تعویض دولت‌ها دلیل دیگری نیز باعث جدایی شما از شستا بود؟

ببینید بحث‌هایی بود که برخی از مدیران ارشد تأمین اجتماعی حمایت‌هایی از برخی از کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری انجام داده‌اند. برخی فکر می‌کردند شاید شستا در این زمینه کمک مالی کرده است. این تصور کاملاً نادرستی بود که بعدها اثبات شد چنین نبوده است. متأسفانه درست در دوره انتقال دولت جناب آقای خاتمی به رئیس جمهوری بعد هم این

بله، نگاه و استراتژی ما این بود که شستا را جزو شرکت‌های سرمایه‌گذاری نخست کشور قرار دهیم. شما اگر به برنامه استراتژیک ما در آن موقع که آقای دکتر ندیم‌فر از استادان دانشگاه‌های آمریکا، تهیه کرده‌اند نگاهی بیندازید، متوجه نوع نگاه خواهید شد. برای نخستین بار یک دوره مدیریت استراتژیک در شستا برگزار کردیم، بی‌آن که به دنبال مدرک و مدرک‌گرایی باشیم. بعدها همزمان در سازمان مدیریت صنعتی این دوره‌ها تحت عنوان مدیریت استراتژیک تعریف شد و به دانشجویان که اغلب مدیران بودند مدرک کارشناسی در رشته مدیریت استراتژیک می‌دادند. در برنامه استراتژیک می‌خواستیم شستا یکی از شرکت‌های سرمایه‌گذاری برتر کشور شود. البته در آن زمان شرکت‌های سرمایه‌گذاری مانند شرکت توسعه صنایع بهشهر و دیگران بودند که شستا در برابر آنها بسیار کوچک بود. در طول حدود ۷ سالی که من در شستا بودم، تعداد شرکت‌های آن از ۶ یا ۷ شرکت به بالای ۶۰ - ۷۰ شرکت رسید. انتخاب واژه مخفف شستا در همان موقع اتفاق افتاد. چون شرکت‌ها حول و حوش سال ۷۵ به بیش از «شصت تا» افزایش پیدا کرده بود، بنابراین وجه‌تسمیه شستا علاوه بر مخفف شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی، افزایش شرکت‌ها به بیش از ۶۰ شرکت نیز بود.

● زمانی که وارد شستا شدید تا چه حد شستا را می‌شناختید؟

زمانی که من از بنیاد به شستا آمدم حدود ۱۷۰ شرکت در بنیاد زیرمجموعه داشتیم. از سیمان گرفته تا کانی‌های غیرفلزی، کاشی، صنعت لوازم خانگی مانند جنرال استیل (ایران پویا) و... از زیرنظر داشتیم. بلافاصله که آقای کرباسیان حکم بنده را صادر کرد، شروع کردیم به توسعه شرکت‌های شستا. خوشبختانه در قدم اول ساختار شستا را اصلاح کردیم و مدیریت شستا در اختیار خود تأمین اجتماعی قرار گرفت. یکی از خاطرات جالب من این است که وقتی تعیین ۵ عضو هیأت‌مدیره شستا توسط سازمان تأمین اجتماعی را به دولت برای تصویب بردیم، وزارت دارایی وقت با این کار مخالفت کرد. وقتی این پیشنهاد به دولت آمد، جناب آقای هاشمی در جلسه هیأت دولت با لحنی کم و بیش تند گفتند: «خب، وقتی پول مال یکی است، نباید مدیرانش را کسان دیگری انتخاب کنند. اینها که پول مال خودشان است، بگذارید مدیرانشان را خودشان تعیین کنند، قرار نیست ما قیمومیتی انجام دهیم». این موضع ایشان باعث تصویب این پیشنهاد در هیأت وزیران شد.

● شما برای این که تغییر ساختار را انجام دهید با مقاومت‌هایی هم روبه‌رو بودید؟

بله، این تغییر باید مصوبه دولت را به دست می‌آورد. برای تغییر در هر نهادی باید وزارت مربوطه پیشنهاد مصوبه را بدهد. در آن زمان وزارت بهداشت، وزارتخانه ذریبط سازمان تأمین اجتماعی بود. پیشنهاد مصوبه را وزارت بهداشت تهیه کرد. وزیر بهداشت وقت، جناب آقای دکتر فاضل پیشنهاد را به هیأت دولت برد. وقتی پیشنهادی به هیأت دولت می‌رود در میان وزارتخانه‌های مختلف برای نظرخواهی می‌چرخد. طبیعتاً دستگاه‌های حاکمیتی مانند سازمان برنامه و وزارت دارایی نظرشان روی این مصوبه‌ها بسیار

● در صحبت‌هایتان به دهه ۶۰ اشاره کردید که در آن زمان سازمان تأمین اجتماعی خیلی با شستا همکاری نمی‌کرد. از طرف دیگر شستا نیز در بنگاه‌های زیانده حضور داشت. دلیل این دو مسئله چه بود؟

زمانی که من وارد شستا شدم اساس مشکل این بود که سازمان تأمین اجتماعی، شستا را حمایت کامل نمی‌کرد؛ به رغم این که خود آن را به وجود آورده بود. یکی از دلایلی این بود که هیأت‌مدیره شستا، منتخب تأمین اجتماعی نبود. اگر هم سازمان پیشنهادی می‌داد یا یکی دو نفر از سازمان عضو هیأت‌مدیره می‌شدند، عملاً باید مصوبه هیأت وزیران آن را تأیید می‌کرد. با هماهنگی آقای کرباسیان (مدیرعامل وقت سازمان) در سال ۷۰ یا ۷۱، نخستین کاری که کردیم این بود که با هماهنگی جناب آقای هاشمی رئیس جمهور وقت، مدیریت شستا را از دولت گرفتیم. مهمترین قدمی که برداشته شد همین بود، چون پی بردیم که ساختار شستا معیوب است. شاید دلیل عمده‌اش این بود که منابع را برای سرمایه‌گذاری، تأمین اجتماعی می‌داد اما کسانی که این منابع را برای سرمایه‌گذاری مدیریت می‌کردند، از جای دیگری تعیین می‌شدند. طبیعتاً ممکن بود این افراد سیاست‌های خود تأمین اجتماعی را دقیقاً پیاده نکنند یا در مواردی دولت خواسته‌هایی داشته باشد که به شرکت‌ها فشار بیاورد در حالی که ممکن بود تأمین اجتماعی با آن موافق نباشد. شاید هم یکی از دلایل عمده دیگر این بود که مدیریت وقت تأمین اجتماعی نگاه اقتصادی بلندمدت به منابع سازمان نداشت. در دوره آقای هاشمی برای نخستین بار در تاریخ تأمین اجتماعی، مدیر این سازمان فردی با رویکرد اقتصادی بود. این نکته خیلی مهم است. چون رویکرد صندوق‌های بازنشستگی عمدتاً باید رویکرد اقتصادی باشد چون کار، کار اقتصادی است.

● بهتر است کم کم وارد دهه ۷۰ شویم. شما قبل از ورود به شستا کجا بودید و به طور مشخص در چه حوزه‌ای از اقتصاد فعالیت می‌کردید؟ چه شد که به شستا آمدید؟

من در طول ۱۰ سال قبل از ورودم به شستا اساساً کار اقتصادی کرده بودم. از سال ۵۸ برای نخستین بار مدیرعامل یک کارخانه نساجی شدم. پس از آن به مدت ۳ الی ۴ سال مدیر گروه نساجی بنیاد مستضعفان بودم. سپس معاون صنایع بنیاد شدم که حدود ۱۸۰ کارخانه در حوزه معاونت صنایع و معادن بنیاد داشت. در آن موقع سازمان صنایع بنیاد مستضعفان هنوز تشکیل نشده و تحت عنوان معاونت صنایع و معادن بنیاد مشغول به کار بود. من در دوران ریاست آقای مهندس طهماسب مظاهری و بعد از ایشان در آنجا بودم تا زمانی که دولت آقای هاشمی روی کار آمد. در دو سال اول دولت آقای هاشمی، من به نفت رفتم و مدیرعامل کالای نفت تهران و لندن بودم. با انتقال آقای کرباسیان به تأمین اجتماعی و به دعوت ایشان، من به شستا آمدم. با توجه به سابقه طولانی مدت تقریباً ۱۰ ساله من در اداره هلدینگ صنایع بنیاد، وارد شستا شدم، در حالی که شستا آن زمان همان‌طور که گفتم در قیاس با شرکت‌های دیگر بسیار کوچک بود.

● یعنی به تدریج به نوعی شستای کوچک را به شستای بزرگ تبدیل شد؟

قلمرو رخا

پرونده اصلی

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۲۴

در سال ۷۰ یا ۷۱ ما نخستین کاری که کردیم این بود که با هماهنگی جناب آقای هاشمی رئیس جمهور وقت، مدیریت شستا را از دولت برای تأمین اجتماعی گرفتیم. مهمترین قدمی که آن زمان برداشته شد همین بود



تصور نادرست وجود داشت. برخی تصور می کردند شستا در انتخابات دخیل بوده یا دخالت هایی کرده است، در حالی که به هیچ وجه اینچنین نبود. ما در همان دوره انتقال ریاست جمهوری تأکید می کردیم که به هیچ وجه شستا و مدیران شستا وارد مسائل حزبی و انتخاباتی نشوند. هرکس عقیده خودش را دارد و می تواند هر رأی دوست دارد بدهد و شرکت ها، مدیران شرکت ها و پرسنل شرکت ها نباید وارد مسائل سیاسی شوند. چون به کار شرکت ها لطمه وارد می شود. در دوره آقای احمدی نژاد هم تصور غلطی وجود داشت مبنی بر کار که شستا هزینه های انتخابات قبل را تقبل کرده است و باید این کار را انجام دهد. این صحبت ها آن زمان هم می شد. یادم هست مدیر وقت شستا نزد وزیر وقت رفته و به او توضیح داده بود که اگر من را به عنوان مدیر خودتان قبول دارید، در شستا یک ریال هم برای این مقاصد هرگز هزینه نشده است. به هر حال ما اعتقاد داریم اگر بنگاه های اقتصادی وارد این کشاکش ها شوند، آسیب می بینند، بخصوص در کارخانجات، اگر در یک کارخانه عده ای از یک کاندیدا و عده ای از کاندیدی دیگری علناً حمایت کنند، فردا همکاری این دو گروه در اداره کارخانه به مشکل خواهد خورد و این خطرناک است. و به نفع بنگاه های اقتصادی نیست. به هر حال ما دارای سابقه زیادی در دموکراسی نیستیم که آن را نهادینه کرده باشیم و بعد از انتخابات همه چیز را فراموش کنیم و بنشینیم با هم کار کنیم. چه بسا این اختلافات بعد از انتخابات منشأ مشکل شود.

● **وضعیت سازمانی شستا زمان ورود شما**
اعم از مالی، پرسنلی، تعداد شرکت های زیر
مجموعه، نوع ساختار و سازماندهی و نرخ
بازدهی چگونه بود؟

تشکیلات شستا در دو ساختمان حضور داشتند و نزدیک ۳۰ الی ۴۰ نفر پرسنل داشت. بزرگ شدن سازمان ها از لحاظ توسعه عالی است اما به لحاظ اداری و تشکیلاتی هزینه های سنگینی دربر

دارد. من در دوره ای که به عنوان عضو غیرموظف هیأت مدیره شستا در دوران رئیس جمهوری احمدی نژاد حضور داشتم، به عنوان مسئول کمیته ساماندهی شستا در هیأت مدیره انتخاب شدم و برنامه ای را پیشنهاد دادم تا این کوچک سازی و چابک سازی انجام شود. در دوره مدیرعاملی من، ما به جای دو ساختمان در یک ساختمان متمرکز شدیم و با حدود ۳۰ نفر، شستا با آن همه شرکت اداره می شد. پارس الکتریک یکی از شرکت های شستا در آن زمان بود که متأسفانه به دلیل بوروکراتیزه شدن الان ما تقریباً پارس الکتریک را نداریم و در ردیف شرکت های بوری نیست. در زمان ما، این جزو بزرگترین شرکت های بوری کشور بود و در آخرین سال های حضور من نزدیک به ۳۰ میلیارد تومان سود می داد اما هم اکنون تقریباً تعطیل است. همچنین ارزش بازار پارس الکتریک در آن زمان بالغ بر ۱۱۰ میلیارد تومان بود. اگر پارس الکتریک به همان ترتیب رشد می کرد امروز شاید چند میلیارد دلار ارزش بازار آن بود. این جای تأسف است که پارس الکتریک نتوانست همزمان با تحول صنایع دیگر، پیش برود. امروز بهترین یخچال ها وارد کشور می شود. تمام تلویزیون ها، حتی اگر داخل کشور تولید شود، یک مونتاژ تقریباً نزدیک به ۹۰ درصد است، در حالی که اکثر لوازم پارس الکتریک در آن زمان در داخل کشور تولید می شد و می توانست توسعه پیدا کند. اواخر حضور در شستا، برنامه تولید کولر گازی داشتیم و تمام اینها باید در پارس الکتریک و لوازم خانگی پارس تولید می شد. متأسفانه امروز همه این محصولات وارد کشور می شود و اگر هم ساخته شود، بسیار اندک است.

● **در زمان مدیریت شما در شستا، اعضای هیأت مدیره و معاونان شما چه کسانی و با چه پیشینه تخصصی بودند؟**

فکر می کنم دوفنر از هیأت مدیره قبلی در هیأت مدیره جدید منصوب آقای کرباسیان باقی ماندند. یکی مرحوم آقای دکتر تربتی و دیگری آقای بجنود که از قبل باقی ماندند و معاونان شستا بودند. آقای دکتر تربتی معاون دارویی و آقای بجنود معاون امور شرکت ها شدند. بقیه اعضای هیأت مدیره یکی آقای مهندس افخمی بود که گذشته ای بسیار حرفه ای و موفق در صنعت به عنوان مدیرعامل سازمان صنایع ملی، مدیر گروه نساجی سازمان صنایع ملی و معاونت و وزارتخانه کار داشت معاون سرمایه گذاری سازمان تأمین اجتماعی بود، منابع باید از آن طریق وارد شستا می شد. فرد دیگر آقای مهندس خوانساری بود که هم فعالیت اجتماعی داشت و هم فعالیت اقتصادی (رئیس فعلی اتاق تهران). به هر حال انتخاب هیأت مدیره شستا توسط مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی موجب هماهنگی بسیار بالا میان افراد می شد. اگر مدیریت تبدیل به شرکت سهامی عام یا خاص شود که هر کس در انتخاب افراد سهمی داشته باشد، مطمئن باشید برای بنگاه های اقتصادی مشکلات جدی به بار می آورد. در تمام دورانی که من کار کردم حتی برای انتخاب مدیران زیرمجموعه شستا، هیأت مدیره شستا افراد را انتخاب نمی کرد. برای انتخاب هیأت مدیره لاستیک کرمان، تمام اعضای هیأت مدیره که تازه با هم هماهنگ بودند، به طور طبیعی نظراتی داشتند. من از آنها خواستم

معیارهای صلاحیت افراد برای مدیریت شرکت ها را تعریف کنند ولی انتخاب افراد بر عهده من باید باشد تا افراد واجد صلاحیت علمی و تخصصی در مناصب قرار گیرند. یعنی دارای سابقه، تجربه و معیارهای دیگر باشند. شاید مثلاً برای مدیریت یک شرکت لاستیک سازی بهتر است یک فرد مالی با رویکرد مالی قرار بگیرد چون آن شرکت دچار مشکلات مالی است. بنابراین تعریف پارامترها با هیأت مدیره است اما انتخاب فرد باید بر عهده یک نفر باشد تا هر دو در قبال هم مسئولیت داشته باشند. قبل از مدیریت من این گرفتاری وجود داشت. یعنی افراد هیأت مدیره شرکت های زیرمجموعه هر کدام منتخب یک عضو هیأت مدیره مرکزی شستا بودند. در نتیجه هر چهار یا پنج نفر گاهی با هم ناهماهنگ عمل می کردند و یکدیگر را خنثی می کردند، در نتیجه تفرق ایجاد می شد و در نهایت بنگاه اقتصادی لطمه می خورد.

● **همین ساختار را در هیأت مدیره اجرا کردید؟**

آقای کرباسیان که مدیرعامل تأمین اجتماعی بود، ۹۰ درصد مدیران من را نمی شناخت، چه رسد به آن که بخواهد در انتخاب آنها مداخله کند. من گاهی با ایشان مشورت می کردم اما در نهایت انتخاب با من بود. به همین جهت تصور می کنم یکی از بالاترین نرخهای ثبات مدیریتی و حتی بهره وری در آن زمان بود چون انسجام بین مدیران وجود داشت. می توانید تحقیق کنید و ببینید که بالاترین میزان رأس کار بودن مدیران در آن دوره بود و این ثبات مدیریتی به اداره شرکت ها خیلی کمک می کرد. نکته دیگر آن که ما سعی می کردیم اعضای هیأت مدیره بیشتر حقیقی باشند تا حقوقی، تا به وسیله یک حکم هر روز کسی عوض نشود.

● **برنامه استراتژیکی که برای توسعه شستا طراحی شد چه رویکردی داشت؟**

نخستین برنامه ای را که تنظیم کردیم چند نکته داشت. یکی این که سعی کنیم در صنایع سرمایه گذاری کنیم که بیشترین مزیت نسبی را در کشور داشته باشد. به همین جهت یکی از صنایع که ما برای آن برنامه ریزی کردیم، صنایع کانی غیرفلزی بود؛ از قبیل سیمان، کاشی، فرآورده های نسوز. فولاد آن زمان جزو صنایع مادر محسوب می شد و در اختیار دولت بود و هنوز قابل واگذاری نبود. بنابراین نمی توانستیم وارد فولاد شویم اما ما به شرکت حوض ماهی که آهک دانه بندی شده برای فولاد تولید می کرد یا فرآورده های نسوز که آجرهای نسوز برای فولاد تهیه می کرد، وارد شدیم. همچنین برخی دیگر از صنایع که شاید تا دهه شصت بودند اما ما آینده آنها را در خطر می دیدیم. برای مثال صنایع نساجی، شدیداً پرهیز کردیم تا به سراغ آنها نرویم. به رغم این که من سال ها مدیر گروه نساجی یک نهاد بودم و سال ها در این حوزه سابقه داشتم، چون آینده این صنعت را مثبت نمی دیدم، هرگز به آن ورود نکردم. نساجی در آن زمان چند مشکل عمده داشت، یکی این که سرمایه گذاری در بخش ماشین آلات آن بسیار ارزبر بود. هنوز بیشتر ماشین آلات در نساجی ساخت داخل نیستند و بیشتر ماشین آلات نساجی وارداتی هستند. نکته دوم آن که ما مزیت



نگاه و استراتژی ما این بود که شستا را جزو شرکت های سرمایه گذاری نخست کشور قرار دهیم. برای نخستین بار یک دوره مدیریت استراتژیک در شستا برگزار کردیم، بی آن که به دنبال مدرک و مدرک گرایی باشیم. بعدها با همزمان در سازمان مدیریت صنعتی این دوره ها تحت عنوان مدیریت استراتژیک تعریف شد و به دانشجویان که اغلب مدیران بودند مدرک کارشناسی در رشته مدیریت استراتژیک می دادند



آقای کرباسیان
که مدیر عامل

تأمین اجتماعی بود، ۹۰ درصد مدیران من را نمی شناخت، چه رسد به آن که بخواهد در انتخاب آنها مداخله کند. من گاهی با ایشان مشورت می کردم اما در نهایت انتخاب با من بود. به همین جهت تصور می کنم بالاترین نرخ بهره‌وری در آن زمان بود چون انسجام بین مدیران وجود داشت

نسبی مواد اولیه آن را از دست داده بودیم. نکته سوم آن که کشورهای رقیب ما در صنعت نساجی مانند هند، مصر، چین و ویتنام، قیمت تمام شده و دستمزدهایشان بسیار پایین بود. چون این صنعت بسیار نیازمند کارگر بود و بهره‌وری ما در نیروی انسانی نیز میزان پایینی داشت، قدرت رقابتی زیادی نداشتیم. مهمترین صنایعی که ما آن موقع روی آن سرمایه‌گذاری کردیم، صنایع کانی غیرفلزی بود. دومین صنعتی که ما روی آن تمرکز کردیم، صنعت دارو بود؛ به خاطر آن که تأمین اجتماعی خودش از مصرف‌کنندگان درجه اول دارو بود. نخستین شرکت داروسازی که ما خریدیم، شرکت داروپخش بود که از دولت خریدیم که آنموقع خودش یک هلدینگ بود. یکی از بهترین مدیران صنعت دارویی کشور، آقای دکتر نجفی، مدیر گروه دارویی سازمان صنایع ملی را دعوت کردیم تا مدیرعامل داروپخش شوند تا بتوانیم بخشی از کارخانجات داروسازی سازمان صنایع ملی را خریداری کنیم. بعدها هم طرح‌های دارویی و هم شرکت‌های داروسازی را خریدیم و بخش دارو را توسعه دادیم. هم‌اکنون چیزی حدود ۳۰ درصد از صنعت دارویی کشور در اختیار شستا است که تقریباً با رقم آن زمان برابر است یعنی بعدها چندان در دارو، پیشرفت و توسعه نداشته‌ایم.

سومین صنعتی که ما به سراغ آن رفتیم صنعت شیمیایی و بعدها پتروشیمی بود. در آنموقع پتروشیمی هنوز رشدی نداشت. پتروشیمی بندر امام هنوز بهره‌برداری نشده بود. آن زمان پتروشیمی فارابی و پتروشیمی خارک وجود داشت که این اولی، کوچک و متعلق به قبل از انقلاب بود. بنابراین پتروشیمی‌های بزرگ اصلاً کلید نخورده بود. در دوره آقای خاتمی بود که این پتروشیمی‌ها ایجاد شدند و توسعه پیدا کردند. پتروشیمی آبادان و فارابی در دوره ما خریداری شد که خریداری آنها در نوع خود یک انقلاب در صنعت پتروشیمی بود، چون زمانی که ما آنها را خریداری کردیم، بسیاری می‌گفتند اینها جزو صنایع بالادستی هستند و نباید واگذار شوند و برای واگذاری آنها مخالفت وجود داشت. اما به هر حال ما اینها را گرفتیم. البته این مخالفت‌ها درست نبود و دلیل آن عدم شناخت و عدم توسعه این صنعت بود. پتروشیمی آبادان واگذار شد. ما به‌سرعت به سمت استفاده و بهره‌برداری بهتر از پتروشیمی آبادان رفتیم و پتروشیمی آبادان با سودآوری بسیار بالایی به بهره‌برداری رسید.

یعنی بهره‌ورتر شد. همینطور پتروشیمی فارابی. اگر شما به پیشینه پتروشیمی فارابی نگاه کنید می‌بینید که سودآوری بسیاری برای شستا داشته است. هرچند در حال حاضر پتروشیمی فارابی نسبت به پتروشیمی‌های موجود کشور به اندازه یک دکان هم نیست. یک مغازه کوچک در مقابل مثلاً یک هایپر مارکت و هم‌اکنون اصلاً در شأن شستا نیست که آن را داشته باشد. یکی از نکاتی که در آن دوره جزو برنامه‌ریزی استراتژیک‌مان بود این بود که صنعتی را دنبال کنیم که نه شروع آن و نه انتهای آن انحصاری باشد. دلایل هم این بود که هر چقدر ما از انحصار دوری کنیم کمک می‌کند به ما که بتوانیم در بازار رقابتی بهتر عمل کنیم. مثلاً اگر صنعتی را انتخاب می‌کردیم که انتهای آن محصول را دولت بخرد ما با آن مخالف بودیم. مثلاً در مورد صنعت دارو انحصار وجود

نداشت طوری که اگر نمی‌خواست تأمین اجتماعی داروها را بخرد. دارو را داروخانه‌ها می‌خریدند. اما به هر حال اگر ما در این صنعت موفق می‌شدیم هزینه تأمین اجتماعی پایین می‌آمد. همان‌طور که می‌دانید داروهای تولید شده داخل کشور نسبت به داروهای خارجی به لحاظ قیمت اصلاً قابل مقایسه نیستند. البته در صنعت دارو یک به اصطلاح امتیاز دوران ساخت و برند وجود دارد که به کشور متقاضی نمی‌دهند. مثلاً اگر یک دارویی تازه ثبت شده باشد، یک دوره ۱۰ تا ۱۵ ساله دارد که به هیچ وجه به هیچ کشور یا کمپانی دیگری نمی‌دهند و به صورت انحصاری در اختیار کمپانی تولیدکننده باقی می‌ماند. اما بعد از یک دوره‌ای فرمول آن به اقسام گوناگون یا چیزی شبیه به اصل آن در اختیار کمپانی‌های دیگر قرار می‌گیرد. همان‌طور که در داروخانه‌ها می‌گویند مشابه فلان دارو را داریم. این داروها با اندازه‌ای تفاوت همان خاصیت‌ها را دارد. مثلاً داروی چینی در مقایسه با داروی اروپایی یا آمریکایی ممکن است تفاوت داشته باشد، اما به هر حال این تفاوت از زمین تا آسمان نیست. بنابراین یکی از پارامترهایی که در برنامه‌های استراتژیک به آن توجه داشتیم این بود که در انحصارات وارد نشویم.

● شما قبلاً گفتید که در شستا باید نگاه اقتصادی حاکم باشد در غیر این صورت دچار مشکل می‌شود مثلاً فرض کنید صنعتی مانند دارو که با سیاست‌های کلی تأمین اجتماعی ارتباط دارد و بحث سلامت و بهداشت عمومی در آن دخیل است، آیا با وارد شدن شستا به چنین صنعتی اختلال بین سیاست‌های کلی تأمین اجتماعی و نگاه اقتصادی شستا پیش نمی‌آید؟ آیا این موضوع موجب اختلاف و فشارهایی روی شستا نمی‌شود؟

ببینید، گاهی اوقات می‌گویند شما هرگز نمی‌توانید ۱۰۰ درصد از تضاد منافع منفک شوید. هم‌اکنون هم این موضوع وجود دارد. مثلاً وقتی تأمین اجتماعی پول مراکز درمانی طرف قرارداد از جمله داروخانه‌ها را نپردازد، داروخانه‌ها هم پول داروسازها را نمی‌دهند، این زنجیره مشکل ایجاد می‌کند. اما به هر حال صنعت دارو یک کار اقتصادی است و بخش خصوصی هم با چنین معضلاتی روبه‌رو است. ما به طور عمده با تأمین اجتماعی در مورد دارو طرف نبودیم. ما در تولید دارو با کارخانه‌ای که دارو تولید می‌کند و به داروخانه‌دار هم می‌فروشد مواجیم. بنابراین این موضوع چندان تأثیرگذار نبود، از طرف تأمین اجتماعی در مورد قیمت دارو دخیل نیست. وزارت بهداشت (همان‌طور که سیاست‌های وزارت صنایع و معدن در صنعت خودرو اثر می‌گذارند، به همان اندازه می‌تواند بر صنعت دارو تأثیر گذارد) بنابراین تأمین اجتماعی تأثیری در قیمت‌گذاری دارو ندارد.

● در مورد نحوه تعامل خود با سازمان تأمین اجتماعی کمی توضیح دهید؟

تعامل ما با سازمان در حد همه شرکت‌های دیگر بود. هر شرکتی یک مجمع دارد که عملکرد آن را آخر سال ارزیابی می‌کنند. تعامل ما با سازمان هم این گونه بود. مدیر شستا عضو شورای معاونین سازمان هم بود. ما جلسات هفتگی داشتیم. بعضاً ما

اطلاعاتی در مورد سیاست‌های کلی در جلسه ارائه می‌کردیم و پیشنهادهای و انتقادهای دوستان را هم می‌شنیدیم. اما همه چیز در شستا رقم می‌خورد و سالی یک مجمع برای ارزیابی عملکرد و یک مجمع هم برای بودجه‌ریزی شستا داشتیم. همه آنچه که در شستا رقم می‌خورد در این دو مجمع تعیین می‌شد. در مجمع بودجه‌ریزی، سیاست‌های شستا به اطلاع تأمین اجتماعی می‌رسید و اگر جرح و تعدیلی نیاز داشت همانجا انجام می‌شد. ارزیابی عملکرد هم در مجمع دیگر سالانه‌مان بود. در بقیه موارد نه شستا به سازمان کاری داشت و نه سازمان با شستا. مانند همه جاهای دیگر. مگر در بنگاه‌های اقتصادی سهامدارها هر لحظه به سراغ مجموعه می‌روند و از آن سؤال می‌کنند؟ بالاخره شستا یک هیأت‌مدیره‌ای دارد که آن هیأت‌مدیره توسط سهامدارها انتخاب شده و حافظ و ضامن منافع سهامدار هستند. این هیأت‌مدیره یک سال مهلت دارد که براساس برنامه و بودجه‌ای که به آنها ابلاغ شده است کار کنند و در پایان یک سال هم ارزیابی می‌شود. اگر عملکردشان خوب بود، پاداش می‌گیرند و اگر عملکردشان خوب نبود، عوض می‌شوند و این حق سهامدار است. اما اگر سهامدار بخواهد هر لحظه وارد مدیریت آنها شود، این رابطه سالم نیست و بنگاه اقتصادی را دچار مشکل می‌کند.

● اگر امکان دارد اندکی ساختار مدیریت شستا در آن دوران را شفاف‌تر توضیح دهید. آیا هیأت‌مدیره شستا را مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی تعیین می‌کرد؟
بله باید تعیین می‌کرد.

● آیا مدیر عامل از بین هیأت‌مدیره، آن هم مستقیماً با رأی این هیأت انتخاب می‌شد؟
نه، ببینید عملاً یک هماهنگی وجود داشت که مدیر عامل را اعضای هیأت‌مدیره تعیین نمی‌کردند ولی مدیرعامل و اعضای هیأت‌مدیره متفقاً توسط مدیران تأمین اجتماعی یا به تعبیر دیگر مدیر عامل تعیین می‌شد، اعضای هیأت‌مدیره با هماهنگی من به عنوان مدیر عامل تعیین می‌شد. چون اگر اعضای هیأت‌مدیره افرادی بودند که من قادر نبودم با آنها کار کنم، قطعاً آنجا نمی‌ماندم. من هم در مورد مدیران خودم این را رعایت می‌کردم که اگر مدیر عامل را انتخاب می‌کردیم، اعضای هیأت‌مدیره را با هماهنگی او تعیین می‌کردیم. بعضی‌ها فکر می‌کنند هماهنگی فساد می‌آورد. نه، هماهنگی اگر انتخاب غلطی داشته باشید، فساد می‌آورد. اگر انتخاب درستی داشته باشید، فرد درستکار را انتخاب کنید، که البته کار بسیار دشواری است و به او اعتمادبکنید قطعاً نتیجه مثبت خواهد شد. من اگر تصمیم می‌گرفتم مدیری را تغییر بدهم و مدیر دیگری را تعیین کنم، گاهی مدت‌ها طول می‌کشید که کسی را انتخاب کنم که صددرصد مطمئن باشم که او بهتر از مدیر قبلی عمل می‌کند و برای آن جایگاه مناسب باشد. این طور نبود که هر کسی که معرفی می‌شد، چه متناسب با آن شغل باشد چه نباشد، بلافاصله او را انتخاب کنیم. اِدا این گونه نبود.

● آیا مدیران اجرایی، جدای از هیأت‌مدیره بودند؟

تعیین مدیران اجرایی نیز به عهده مدیر عامل

است. این سلسله مراتبی است که در همه شرکت‌هاست. اعضای هیأت‌مدیره نمی‌توانند در انتخاب آن مدیر رده پایین دخیل باشند، ممکن است بتوانند کسی را معرفی کنند، اما در نهایت مدیر عامل او را انتخاب خواهد کرد. هیچ کدام از اعضای هیأت‌مدیره هم جزو مدیران اجرایی نبودند. من شخصا با سیستم عضو موظف هیأت‌مدیره موافق نیستم چون باعث می‌شود مدیر در این صورت دو شخصیت پیدا کند که دائما در تضاد با هم قرار گیرند. وقتی شما مدیر مالی یا معاون مالی تعیین می‌کنید و آن را عضو هیأت‌مدیره می‌کنید، اگر سلیقه این مدیر مالی با مدیر عامل تضاد داشته باشد، این دو با هم مشکل پیدا می‌کنند و آن مدیر مالی دیگر از مدیر عامل حرف شنوی نخواهد داشت و بنگاه اقتصادی دچار مشکل می‌شود. ما البته در مواردی این روش را داشتیم و تأکید می‌کردیم که توی مدیر مالی دو شخصیت داری، یک شخصیت تو عضو هیأت‌مدیره است که فقط در جلسه هیأت‌مدیره بروز می‌کند، از این جلسه که خارج شدی، مدیر مالی آن مدیر عامل هستی و باید دستورات مدیر عامل را اجرا کنی، اگر هم مخالفتی داری باید آن را در هیأت‌مدیره بیان کنی تا آنجا تصمیم‌سازی بشود. وگرنه اگر قرار باشد مدیر عامل و مدیر مالی با یکدیگر دائم درگیر باشند، آن شرکت قطعاً دچار مشکل خواهد شد. امروز مدیریت مشارکتی که همان بنگاهداری درست و اداره بنگاه‌ها با خرد جمعی است، ابزاری دارد که اگر به آن ملتزم نباشید، قطعاً بنگاه شما آسیب می‌بیند.

• برگردیم سراغ درآمدها و سرمایه‌های شستا در آن دوره. شما در مورد درآمدها چطور عمل می‌کردید؟ آیا از محل درآمدهای شستا به سازمان، پرداخت نقدی داشتید؟

در دوره ما سازمان تأمین اجتماعی از لحاظ منابع دچار مشکل نبود و جریان منابع بیشتر از سمت تأمین اجتماعی به شستا بود. من تا جایی که به یاد دارم ما پرداخت چندان به سازمان تأمین اجتماعی نداشتیم و معمولاً درآمدها یا سود سرمایه‌گذاری‌ها، صرف توسعه شستا می‌شد. تأمین اجتماعی هم چندان به ما منابع نقدی نمی‌داد. یک بخش مهمی از منابع مان از طریق واگذاری شرکت‌هایی بود که سازمان با دولت تفاهم می‌کرد و در ازای مطالبات سازمان برمی‌داشتیم، البته آن موقع چون تفاهم‌های سازمان با دولت این گونه بود که بخشی از پول نقدی به دولت پرداخت می‌شد، آن بخش نقدی را اغلب تأمین اجتماعی پرداخت می‌کرد، مثلاً اگر ۶۰ درصد مطالبات و ۴۰ درصد نقد بود، آن ۴۰ درصد را تأمین اجتماعی می‌داد. یا گاهی هم از مطالبات تأمین اجتماعی کم می‌شد. مثلاً من به خاطر دارم که در یک مقطعی سازمان گسترش تحت پوشش وزارت صنایع سنگین بدهی کلانی به تأمین اجتماعی بابت حق بیمه داشت. آن بدهی یک بخشی از پرداخت‌های نقدی بابت خرید سهام شد. مثلاً کارخانجات شهید باهنر که صد درصد آن به ما واگذار شد یا برخی شرکت‌های دیگر.

• شما در دوره مدیریت خود و تعامل با زیرمجموعه‌هایتان در شستا با چه مشکلاتی روبه‌رو بودید؟ مهمترین چالش‌های شما در آن زمان چه بود؟

تقریباً از یک منظر هیچ مشکل جدی نداشتیم. در آن زمان شرکت‌ها مانند ساعت کار می‌کردند. هرچند بالاخره هر واحدی که در حال کار است با یک سری چالش‌ها مواجه است. اما بزرگترین نگرانی ما، نسبت به آینده بود که این شرکت‌ها به تدریج دوباره سایه مدیریت دولتی بر آنها نیفتد. به هر حال ما ادعا داشتیم که اینها را از دولت بگیریم و می‌خواهیم آنها را مانند بخش خصوصی اداره کنیم. ما آن موقع هم مانند هم‌اکنون متهم می‌شدیم که شما دولتی هستید و نمی‌توانید مانند بخش خصوصی عمل کنید. ما هم دائم می‌گفتیم که سازمان تأمین اجتماعی و اصولاً صندوق‌های بازنشستگی وقتی واحدها به آنها واگذار شوند، به نوعی بوروکراسی زدایی می‌شوند و اینها می‌توانند با مکانیزم بازار و رقابت اقتصادی عمل کنند. در ابتدا ما این مشکل را نداشتیم، اما بتدریج نگرانی‌های ما زیاد شد که ممکن است این نگاه در آینده تغییر کند. ما بتدریج می‌دیدیم که هر چه شستا بزرگتر می‌شود، علاقه‌مندی برای افزایش دخالت‌ها در شستا هم زیادتر می‌شود. اما در دوره ما خوشبختانه چنین اتفاقی نیفتاد. به همین جهت آخرین کاری که من انجام دادم، تقاضای ورود شستا به بورس بود و قرارداد سهام ما در همه شرکت‌ها هم به زیر ۴۰ درصد برسد. بعد از دوره ما، تشکیل هلدینگ‌ها این سیاست برعکس شد. مدیران آن دوره عقیده‌شان متفاوت بود. به همین دلیل اولاً تقاضای ورود شستا به بورس را پس گرفتند و گفتند ما هلدینگ‌ها را تشکیل می‌دهیم و بعد هلدینگ‌ها را به بورس می‌بریم که همین کار را هم کردند که فقط هلدینگ نفت و هلدینگ دارویی بودند. به نظر من تشکیل هلدینگ‌ها، مشکل شستا و سازمان تأمین اجتماعی را بیشتر کرده است. به این دلیل که اگر واحدهای کوچک تحت پوشش شستا بود، شستا این واحدها را واگذار می‌کرد. هم‌اکنون این واحدهای کوچک در هلدینگ‌هاست و هلدینگ‌ها مدعی‌اند اگر شستا بخواهد واحدی را واگذار کند، باید به هلدینگ بگوید و مدیران هلدینگ‌ها موافق نیستند بنابراین عملاً وبه موقع اتفاقی نمی‌افتد.

این می‌شود که هنوز گاهی ممکن است شرکتی را که زیانده است نگه دارند یا به‌موقع نفروشدند. در حالی که باید این شرکت‌ها را در دوره اوج سوددهی و بهتر فروخت.

• اگر شما هم‌اکنون مدیر شستا بودید چه اقدامی می‌کردید؟

همین کار را که گفتم انجام می‌دادم. یعنی واحدهای کوچک را بلافاصله می‌فروختم. این شرکت‌های کوچک و متوسط حتی اگر سودده هم باشند، اصلاً به نفع و در شأن شستا نیست که حفظ‌شان کند. امروز باید رفت سراغ شرکت‌های بزرگ، سراغ فناوری‌های نوین مانند نانو تکنولوژی. باید برای تحقیق و توسعه پول خرج کرد. شستا می‌تواند یکسری متخصص هم جذب کند و به این بخش‌ها بپردازد. هم‌اکنون زمان با ۲۰ سال قبل فرق کرده است. من در سازمان بازنشستگی خیلی از واحدها را فروختم اما در شستا با من همراهی نکردند و ضرر هم کردند. مثلاً در مورد لاستیک یزد، من با مدیر عامل وقت شستا تماس گرفتم و گفتم می‌خواهم بفروشم، شما هم سهام‌تان در اقلیت است، شما هم بفروشید. گفتند ما سیاست‌مان فروش نیست و سال‌هاست که این شرکت ضررده است. هم‌اکنون در حوزه نفت و گاز، از جمله شرکت جم، فناوران، خارک، فولاد مبارکه، شرکت ملی نفتکش، شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی و در حوزه پتروشیمی از جمله زاگرس و برزویه که شستا سهام دارد اما تصدی‌گری ندارد، سودآوری بسیاری دارند که شستا می‌تواند سهام خود را در اینها افزایش دهد. وضعیت سودآوری شستا از قانون «پراتو» تبعیت می‌کند. ۸۰ درصد شرکت‌ها از نظر تعدادی فقط ۲۰ درصد سود شستا را تأمین کنند و ۸۰ درصد سود شستا از ۲۰ درصد شرکت‌ها از نظر تعدادی تأمین می‌شود که اتفاقاً شستا در این شرکت‌ها غالباً هم تصدی‌گری ندارد بنابراین بهترین راه‌حل چابک‌سازی شستا این است که خود را از ۸۰ درصد شرکت‌ها خلاص کند و این کار شستا را از دخالت‌های گاه و بیگاه عوامل بیرون از شستا نیز می‌رهاند.

قلمرو رخا

پرونده اصلی

شماره ۱۳۹۴
ششم مهر

۲۷



من تا جایی که به یاد دارم ما پرداخت چندان به سازمان تأمین اجتماعی نداشتیم و معمولاً درآمدها یا سود ما و شرکت سرمایه‌گذاری، صرف توسعه شستا می‌شد. تأمین اجتماعی هم چندان به ما منابع نمی‌داد. ما یک بخش مهمی از منابع مان از طریق واگذاری شرکت‌هایی بود که سازمان با دولت تفاهم می‌کرد و در ازای مطالبات برمی‌داشتیم



● در شروع مدیریت شما بر معاونت اقتصادی سازمان تأمین اجتماعی، شستا از نظر فاکتورهای اقتصادی در چه جایگاهی قرار داشت؟ گروهی بر این عقیده‌اند که شستا هیچ وقت نتوانست به سودآوری مطلوب برسد.

شستا را نمی‌توان فقط از منظر سود اعلامی قضاوت و ارزیابی کرد. آنچه در صورت‌های مالی شستا اعلام می‌شود، همه واقعیت‌های سود شستا نیست و بستگی به این دارد که سیاست تقسیم سود سازمان و شستا چه باشد. بنابراین عملکرد شستا را نمی‌توان صرفاً از منظر سود اعلامی آن سنجید زیرا منشأ اعلام سود، تصمیمات مدیریتی است. شستا چند لایه دارد. لایه اول خود شستا است، لایه دوم هلدینگ‌ها هستند و لایه بعد، هلدینگ‌های بیرونی هستند. مثلاً اگر شرکت کشتیرانی را در لایه هلدینگ حمل و نقل ببینیم، خود کشتیرانی یک هلدینگ است که در زیرمجموعه خود، شرکت‌های زیادی دارد. لذا آنچه در صورت مالی شستا منعکس می‌شود ناشی از این است که مثلاً کشتیرانی چه نسبت از سود عملیاتی شرکت‌های تابعه خود را تقسیم کرده است. ممکن است برخی سال‌ها فشار مالی کم یا زیاد باشد یا برخی شرکت‌ها طرح داشته باشند یا نداشته باشند؛ بر همین اساس، درصدی که تقسیم می‌شود متفاوت است و آنچه در صورت‌های مالی شستا اعلام می‌شود، درصدی از سود عملیاتی شرکت‌های اجرایی است. پس نمی‌توان عملکرد شستا را صرفاً بر اساس سود سنجید. سازمان تا سال ۱۳۸۷ نیازی به سود شستا نداشت. بنابراین فشاری بر شستا نبود تا سود شرکت‌های تابعه خود را با درصد بالایی تقسیم کند. بنابراین شستا را این‌گونه باید دید. شستا یک شرکت سرپرستی یا به اصطلاح، parent company است که شرکت‌های تابعه را مدیریت می‌کند. بنابراین اگر می‌خواهیم ببینیم شستا درست عمل کرده یا نه، باید شستا را بر مبنای مدیریت هلدینگ و معیارهای مدیریت هلدینگ ارزیابی کنیم.

● آیا ممکن است برخی مواقع، کسب سود در

تضاد با اهداف سازمان بیمه‌گر اجتماعی قرار باشد؟

بله. سود ضرورت فعالیت اقتصادی است، اما همه واقعیت‌ها را نمی‌توان با سود مشخص کرد. ما در نهایت اگر بخواهیم کاری را انجام دهیم، بر اساس اصل اول اقتصادی باید بازده و ریسک را ارزیابی کنیم. این یکی از مولفه‌های ارزیابی شرکت است. مولفه دوم این است که آیا شستا استراتژی مناسبی برای خود و شرکت‌های زیرمجموعه طراحی کرده است یا خیر؟ این استراتژی بر چه اساسی است؟ یک سری ریسک‌ها در محیط فعالیت شستا جریان دارد، مثلاً ریسک رونق و رکودی که در بازار سرمایه و بورس اتفاق می‌افتد. باید ببینیم که آیا شستا متوجه این ریسک بوده یا خیر؟ اگر متوجه بوده، مؤثر عمل کرده یا خیر؟ شستا دارای ظرفیت چانه زنی برای گرفتن یک سری امتیازات از محیط اقتصادی بالایی پیرامون خود است. مثلاً می‌تواند برای تأمین منابع مورد نیاز و پیشبرد طرح‌های خود از این امکان استفاده کند. آیا در این زمینه‌ها درست عمل کرده است یا خیر؟ به نظر می‌رسد شستا در استفاده از ظرفیت‌های سرپرستی خود، در هیچ دوره‌ای مناسب عمل نکرده است. معتمد شستا به دلایل مختلف از تمام ظرفیت‌های خود در مدیریت ریسک و مخاطرات محیطی و مخاطرات بعضی از بازارهایی که در آن حضور داشت، استفاده نکرده است. مثلاً اتفاقاتی که در حوزه معادن و فلزات یا در حوزه سیمان افتاد، به‌رغم اینکه شستا پیش از وقوع از این اتفاق‌ها اطلاع داشت و می‌دانست که مثلاً صنعت بازار سیمان در یک مقطع زمانی در حال اشباع شدن است، اما اقدام مناسبی انجام نداد. شستا در حوزه تأمین منابع دارای یک قدرت چانه زنی است و این قدرت را هم از سازمان تأمین اجتماعی و جایگاه خود که پشتوانه منافع عمومی است کسب کرده است، اما در این حوزه هم از ظرفیت‌های کامل خود استفاده نکرده و نتوانسته بسیاری از طرح‌ها را در زمان بندی خودشان به اتمام برساند. اینها منافع از دست رفته سازمان تأمین اجتماعی و شستا است که می‌توانست به شستا کمک کند تا بهتر از سایرین

در بازار عمل کند.

● علت این ضعف عملکردی شستا چه بود؟ فشارهایی بیرونی یا غفلت درونی؟

این به مدل فکری افرادی که در شستا حضور داشتند برمی‌گردد. تلقی من این است که مدیران شستا باید شستا را خارج از شستا هم ببینند. این یک باور مدیریتی است. کسی که مدیر شستا است، ممکن است فقط این باور را داشته باشد که باید هلدینگ‌ها را مدیریت کند، مجامع را برگزار کند و مدیران را جا به جا کند. من نسبت به این وضعیت انتقاد و بارها تأکید کرده‌ام که شستا، ظرفیتی خارج از جمع شرکت‌ها دارد. مانند اینکه بگوییم سازمان تأمین اجتماعی جمع مراکز بیمه‌ای و درمانی است که این‌گونه نیست. سازمان تأمین اجتماعی و مدیریت عالی آن، علاوه بر اینکه مراکز بیمه‌ای و درمانی و اموال زیادی دارد، به دلیل جایگاه این سازمان، یک ظرفیت چانه‌زنی در اقتصاد ملی و حوزه بیمه‌های اجتماعی دارد که حاصل جمع شعب و مراکز درمانی آن نیست. شاید این دیدگاه بعضاً در شستا وجود نداشت. البته هم‌اکنون شستا به این سمت در حال حرکت است. از دو سال پیش تا کنون این مسئله بارها مورد تأکید قرار گرفته و مدیران شستا هم به این باور رسیده‌اند که شستا را خارج از شستا ببینند و مثلاً اقدام‌هایی در بخش بین‌الملل انجام دهند. به نظر من در ۸ سال دولت گذشته، نقیصه مهم شستا همین مطلب بود. اگر به این باور برسیم و شستا را فرای شستا ببینیم، منافعی که ما از این منظر خواهیم برد بسیار بیشتر از سودی است که خود شستا احتمالاً ایجاد خواهد کرد. مثلاً در سال ۱۳۸۹ که پیشنهاد شد بنده معاون اقتصادی سازمان باشم، این بحث به وجود آمد که آیا شستا باید محور اقدام‌های ما باشد؟ شستا آن موقع ۷۰۰ میلیارد تومان سود داده بود و اگر می‌خواستیم ۲۰ درصد از این سود را تقسیم کنیم، ۱۴۰ میلیارد تومان برای سازمان درآمد داشت. من گفتم در حوزه اقتصادی سازمان تأمین اجتماعی اقدام‌هایی می‌توان انجام داد که هر سال بیش از ده برابر این ۱۴۰ میلیارد

شهرت شستامی تواند ابزار چانه‌زنی خوبی باشد

نجات امینی از تجربه مدیریت شستا در دولت‌های نهم و دهم می‌گوید

سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی در دورانی که ضریب پشتیبانی بالایی دارند و تعداد بیمه‌پردازان آنها بسیار بیش از مستمری‌گیران است باید مقداری از منابع خود را سرمایه‌گذاری کنند تا در دوران سالمندی، جویگوی تعهداتی که در قبال بیمه‌شدگان دارند، باشند. شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) با همین هدف و به منظور مدیریت شرکت‌هایی که اغلب بابت رد دین دولت‌ها به سازمان تأمین اجتماعی واگذار شده بود، تشکیل شد اما این شرکت اقتصادی، از گذشته بیش از اینکه از منظر کارویژه‌ها و عملکرد اقتصادی ارزیابی شود، با عینک سیاسی قضاوت شده است. شاید به این دلیل که وابسته به سازمان تأمین اجتماعی است که در دهه گذشته، بیشتر کانون دغدغه‌های سیاسی بود تا اجتماعی. برای بررسی عملکرد شستا و نقاط قوت و ضعف آن، گفت‌وگویی با نجات امینی، معاون اقتصادی و برنامه‌ریزی سازمان تأمین اجتماعی انجام دادیم. امینی یکی از مدیران اقتصادی سازمان تأمین اجتماعی است که مدتی نیز سرپرستی شستا را بر عهده داشته است.



تومان تأثیرگذار باشد. تأکید آن موقع ما این بود که ظرفیت‌های بانک رفاه را ارتقا بدهیم، رایتل را به عنوان یک طرح ملی پیش ببریم و در حوزه ظرفیت‌های دولت، چانه زنی کنیم.

بنابراین به نظر من، مهم‌ترین کاری که در دو سه سال گذشته در حال انجام آن بودیم و هستیم این است که شستا را خارج از جمع جبری شرکت‌های خودش در اقتصاد ملی و اقتصاد بین‌المللی مطرح کنیم و گام‌هایی هم برداشته شده است. این نقیصه مهمی بود که در دوره‌های متعدد می‌توان کم و بیش به شستا وارد کرد. یعنی شستا بازیکری مستقل از شرکت‌های خودش را امتحان نکرده بود.

● **در دوره قبلی، خود سازمان تأمین اجتماعی هم وضعیت با ثباتی از نظر مدیریت نداشت. ۸ مدیرعامل در ۸ سال عوض شدند. انتقادی که همیشه به سازمان تأمین اجتماعی و وزارتخانه وارد می‌شد این بود که در واحدهای اقتصادی، اغلب مدیران سیاسی روی کار می‌آمدند. مدیران سیاسی هم به سازمان تأمین اجتماعی و هم به شستا تحمیل می‌شدند. این فشارهای بیرونی به مجموعه اقتصادی شستا چه آسیبی زد؟**

البته در شستا وضعیت مدیریت با ثبات تر بود. آقای یزدان‌جو از سال ۱۳۸۵ تا سال ۱۳۹۱ در شستا حضور داشت. من غالب شدن نگاه سیاسی به شستا را قبول دارم. من پیش از این عضو هیات مدیره شرکت‌های اقتصادی مختلف در مجموعه شستا و بیرون از شستا بوده‌ام، وقتی شستا را با سایر شرکت‌های سرمایه‌گذاری مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که شستا بشدت در فضای اقتصاد ملی از منظر سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. شاید این مسئله به حساسیت‌های سیاسی سازمان بازگردد که منافع آن به ۴۰ میلیون نفر جمعیت کشور باز می‌گردد. بخشی هم شاید به حاشیه‌های سیاسی بازگردد که در خود سازمان بوده است. البته در زمانی که سازمان تأمین اجتماعی در هر سال، یک مدیرعامل عوض می‌کرد، شستا مدیریت با ثبات‌تری داشت و وضعیت شرکت‌های تابعه هم همینطور بود. شستا در قیاس با سایر شرکت‌های فعال در بازار اقتصادی کشور، سیاسی‌تر و بیشتر مورد توجه و زیر نظر است. اما اگر یک مدیریت حرفه‌ای وجود داشته باشد، همین زیر ذره بین بودن را می‌توان به فرصت تبدیل کرد و از ظرفیت‌های مورد توجه بودن استفاده کرد. من دوره کوتاهی سرپرست شستا بودم. به نظر من اتفاقا به نام بودن و مطرح بودن شستا به‌رغم اینکه حاشیه‌هایی را ایجاد می‌کند، می‌تواند قدرت ارتباطی برای شستا به وجود آورد. وقتی شما مسئول شستا باشید، به راحتی امکان ملاقات، مذاکره، چانه‌زنی و حتی امکان گرفتن یک سری امتیازات برای شستا دارید. البته خود شستا باید به این امر باور داشته باشد و استراتژی‌های خود را مبتنی بر این ظرفیت ببیند.

● **علل اصلی سرمایه‌گذاری یک سازمان بیمه‌گر و ضرورت آن را می‌دانیم. اما شستا فارغ از علت شکل‌گیری اولیه، در طول عمر خود در مواردی مجبور شد شرکت‌هایی را مدیریت کند که به سازمان تأمین اجتماعی و در قبال بدهی‌های بیمه‌ای دولت واگذار شدند و شاید خود شستا تمایلی به جذب آنها نداشت و شاید از نظر اقتصادی برایش سود آور نبودند. این شرکت‌ها چه نقشی در قوت و ضعف شستا داشتند؟**

البته شرکت‌هایی که در مرحله آخر واگذار شدند، هنوز به شستا منتقل نشده‌اند و زیر نظر خود سازمان

اداره می‌شوند. شکل‌گیری شستا عمدتاً مبتنی بر انتقال سهم و شرکت‌هایی بود که از دولت به سازمان تأمین اجتماعی واگذار شد. مهم‌ترین این واگذاری‌ها در سال ۱۳۸۲ انجام شد. در این سال ما گروهی در سازمان داشتیم به نام ستا (سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی) و شستا (شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی). به ستا و شستا گروه تأمین می‌گفتند. ستا در سال ۱۳۸۲ به ارزش ۳ هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان ارزش دفتری به شستا منتقل شد. همه این شرکت‌ها هم بد نبودند. داخل پرتفوی که در طول زمان در اختیار شستا قرار گرفت و شستا را تشکیل داد، برخی شرکت‌های زیان ده، شرکت‌های کوچک مقیاس و محلی و بنگاه‌های نامرغوب هم بودند، اما اگر به صورت مجموع به سبد نگاه کنیم، سبد نامطلوبی نبود. مثلاً پرتفوی در سال ۱۳۸۶ مصوب شد، سال ۱۳۸۷ به سازمان منتقل شد و در سال ۱۳۸۹ به شستا منتقل شد. این پرتفو به ارزش ۱۲۸۰ میلیارد تومان به سازمان منتقل شد و داخل این پرتفو، بیمه‌ها، بانک‌ها و شرکت‌های نفتی و پتروشیمی بودند. مثلاً بخشی از سهام بانک ملت، تجارت، بیمه‌های البرز، دانا، آسیا و شرکت‌های پتروشیمی داخل این پرتفو وجود داشتند. یعنی از این دست واگذاری‌های خوب هم صورت گرفته است. در سال ۱۳۸۸ هم چند شرکت خوب به شستا واگذار شد. پس نمی‌توان گفت همه واگذاری‌ها نامطلوب بودند. اگر از نظر تعدادی نگاه کنیم، شاید بتوان گفت ۲۰ درصد شرکت‌هایی که واگذار شده‌اند، زیان‌ده بودند اما همین شرکت‌ها نیز اغلب کوچک مقیاس هستند.

● **البته گویا سازمان در مدیریت این شرکت‌ها ورود کرد و بسیاری از آنها را سودده کرد. مانند پالایشگاه بندرعباس.**

بله. اما باز هم می‌گویم، نمی‌توان صرفاً از منظر سود به شرکت‌ها نگاه کرد. چون مقادیر بزرگ است، نمی‌توان شستا را صرفاً از منظر اقتصادی ارزیابی کرد. شما یک سال می‌توانید دارایی بفروشید، سهام بفروشید، سود را قر به نشان دهید و همه بگویند به به. شستا را باید از منظر مدیریت دارایی‌ها ارزیابی کرد. باید ببینیم در مقابل ریسک‌هایی که متوجه این دارایی‌ها بوده، این دارایی‌ها چطور صیانت شده است. اگر از این منظر نگاه کنیم، شستا در کلیت عملکرد متوسطی دارد، اما از بعضی منظرها مانند چانه زنی و تأمین منابع و استفاده از فرصت‌هایی که در اقتصاد ملی وجود دارد، خوب عمل نکرده است.

● **هم‌اکنون وضعیت چگونه است؟**

در حال حاضر شستا یک مقدار تحت فشار جریان مالی سازمان است. ما ناگزیر هستیم از شستا برای مدیریت کسری بودجه‌های خود مطالبه منابع کنیم. به‌رغم اینکه شستا متوجه این امر شده که نقشی خارج از شرکت‌های تابعه خود بازی کند و در فضای بین‌المللی فعال شده و در برخی حوزه‌ها وارد چانه‌زنی‌هایی با دولت شده است، هنوز این امر به صورت کامل محقق نشده است.

● **گویا بین سازمان تأمین اجتماعی و سازمان خصوصی‌سازی اختلافاتی وجود دارد. در این خصوص مذاکراتی شده است؟**

همان‌طور که گفتم، عمده دارایی‌هایی که در اختیار سازمان تأمین اجتماعی و شستا قرار دارد، از طریق واگذاری‌هایی بوده که دولت بابت رد دین خود به سازمان انجام داده است. اما این دارایی‌ها مدیریت شدند، یعنی اگر این شرکت‌ها در ابتدا زیان‌ده بودند، مثلاً پالایشگاه بندرعباس که شما هم گفتید، این

شرکت‌ها را قابل مدیریت و قابل سودآوری تلقی کردیم و همان سال هم آنها را تحویل گرفتیم و با مدیریت خود آنها را به سودآوری رساندیم به گونه‌ای که در حال حاضر مثلاً پالایشگاه بندرعباس از بین همه هلدینگ‌ها و پالایشگاه‌های بزرگ به عنوان شرکت اول جایزه می‌گیرد و این افتخار بزرگی است. در حال حاضر مجلس انتقال مستقیم را ممنوع کرده است. در سال ۱۳۸۸، برای رد دین دولت، ۱۹ شرکت در نظر گرفته شد که به سازمان تحویل شوند. یکی از این شرکت‌ها حذف شد و ۱۸ شرکت به ما تحویل شد. بر اساس مصوبه هیات دولت و سازمان خصوصی‌سازی، گفتند که حقوق مالکانه این شرکت‌ها متعلق به سازمان تأمین اجتماعی است. بلافاصله هم رئیس سازمان خصوصی‌سازی وقت، آقای کرد زنگنه از ما خواستند که شرکت‌ها را تحویل بگیریم. ما این شرکت‌های زیان‌ده را تحویل گرفتیم و به صورت جدی مداخله خود را در آنها آغاز کردیم و شرکت‌ها را سودآور کردیم. ما هیچ موقع در انتقال شرکت‌ها با دولت وارد چالش نشده بودیم. اما دو اتفاق افتاد که فضا را بین ما و دولت چالش برانگیز کرد. یکی اینکه این شرکت‌ها سودآور شدند، مثلاً ما از ابتدای سال ۹۱ به صورت مستقیم وارد مدیریت پالایشگاه بندرعباس شدیم. شرکت در آن زمان عرضه عمومی شد، قیمت سهم آن را مردم به قیمت اسمی ۱۱۵ تومان خریدند، ما شرکت را به‌وسیله مدیریت و اصلاح فرایندهای مدیریتی و لایه‌هایی که انجام دادیم به جایی رساندیم که ارزش سهم این شرکت ده برابر شد. دو اتفاق در افزایش قیمت سهم این شرکت مؤثر بود. یکی اعمال مدیریت ما بود، دیگر اینکه در سال ۱۳۹۱ تغییر ارزش دلار از هزار به سه هزار تومان، باعث شد که قیمت سهام جابه‌جا شود. هم‌اکنون بخشی از دولت و سازمان خصوصی‌سازی معتقد است که باید این شرکت‌ها را به ارزش امروز قیمت‌گذاری کنند، اما به قیمت سال ۸۸ تسویه کنند. یعنی پول این شرکت را که ما سال ۸۸ پرداخت کردیم در حدود ۲ هزار و ۲۸۰ میلیارد تومان برای کلیه این سهام ۱۸ شرکت بود، ۳۲۰ میلیارد تومان قرارداد قطعی بستند و به ما منتقل کردند، ۱۹۰۰ میلیارد تومان را قرارداد نیستند. می‌گویند این ۱۹۰۰ میلیارد و این سهام را به قیمت امروز ارزش‌گذاری می‌کنیم، هر قدر شد تسویه می‌کنیم و بقیه شرکت‌ها را برگردانید. اما ما می‌گوئیم که برای این شرکت‌ها زحمت کشیده‌ایم. وقتی که ما سهم پالایشگاه بندرعباس را دریافت کردیم، سود شرکت منفی بود، یعنی هر سهم شرکت را ۵۰ تومان می‌خریدند و این شرکت ۸۰۰ میلیارد تومان زیان داده بود.

● **چه اتفاقی افتاد که از سال ۸۸ تا کنون، اجرای بقیه توافقات اینقدر طول کشید؟**

می‌گویند که شرکت‌ها زیاد واگذار شده است و ما در آن موقع محدودیت قیمت‌گذاری داشتیم و هم‌اکنون نوبت قیمت‌گذاری شرکت‌ها رسیده است. اینها حرف‌های کارشناسی و قابل پذیرشی نیست. اگر سهام به ما واگذار نمی‌شد و ارزش دلار از ۱۰۰۰ به ۳۰۰۰ افزایش پیدا نمی‌کرد و همه چیز در شرایط سال ۹۰ بود، ما حاضر بودیم شرکت‌ها را برگردانیم تا از اول قیمت‌گذاری شوند. ما می‌گوئیم ارزش پول جا به جا شده است.

● **به لحاظ حقوقی وضعیت چگونه است؟**

آنها می‌خواستند سهام را بفروشند، اما دیوان عدالت اداری رای داد که اجازه فروش ندارند. در معاونت حقوقی سازمان هم‌اکنون این موضوع طرح شده است و به نظر می‌رسد که به نفع سازمان حل خواهد شد.



پله پله تا سرمایه گذاری

۱۰ نکته درباره جایگاه سرمایه‌گذاری در مجموعه فعالیت‌های سازمان تأمین اجتماعی

به عدم نیاز به درآمدهای حاصل از این بخش در ابتدای فعالیت، از همان ابتدا برنامه‌ریزی‌های لازم جهت حفظ و ارتقای این ذخایر و به عبارتی تجمیع ذخایر مفی در این صندوق‌ها جهت پاسخگویی به تعهدات آتی این صندوق‌ها در دوران میان‌سالی و کهنسالی که پایداری مالی این صندوق‌ها با مخاطره مواجه می‌شود صورت پذیرد.

به عبارتی توجه به مقوله بین‌النسلی بودن ذخایر صندوق‌های بازنشستگی و درک اهمیت جایگاه و نقش سرمایه‌گذاری در دوران مختلف فعالیت صندوق‌های بازنشستگی توسط مسئولان و سیاست‌گذاران می‌تواند نشانه‌ای از توسعه‌یافتگی و کارآمدی و پویایی مدیریت صندوق‌های بازنشستگی باشد. شایان ذکر است در صندوق‌های بازنشستگی مبتنی بر نظام حق بیمه معین نیز با توجه به ارتباط بین مستمری برقراری با درآمدهای حاصل از سرمایه‌گذاری حق بیمه‌ها در دوران کاری افراد، بخش سرمایه‌گذاری از همان ابتدا مورد توجه و اهمیت ویژه قرار داد.

۲۰ سرمایه‌گذاری در سازمان تأمین اجتماعی: اتفاقی دیر هنگام

به‌رغم تشکیل سازمان تأمین اجتماعی با ساختار و تشکیلات فعلی از اوایل دهه ۱۳۵۰، بخش سرمایه‌گذاری‌های سازمان از سال ۱۳۶۵ و با تشکیل شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی بعد عملیاتی به خود گرفت، به عبارتی پس از گذشت حدود دو دهه از فعالیت سازمان، بخش سرمایه‌گذاری آن موضوعیت یافت. تا قبل از این تاریخ عمده سرمایه‌گذاری‌های سازمان به صورت سپرده‌گذاری بود. این درحالی است که این دو دهه بهشت دوران مازاد منابع سازمان بود که می‌بایست حداکثر بهره‌برداری و بازدهی از آن صورت می‌گرفت تا در شرایط فعلی که سازمان به نقطه سربه‌سری منابع یا حداقل مشکلات نقدینگی مواجه شده است بتواند پاسخگوی بخشی از تعهدات آن باشد. همانگونه که در مطالب قبلی اشاره شد یکی از نشانه‌های توسعه‌یافتگی، پویایی و کارآمدی صندوق‌های بازنشستگی توجه به این بخش و شناخت فلسفه وجودی آن از همان ابتدای فعالیت‌های آن است. تأخیر در ایجاد تشکیلات متناسب برای بخش سرمایه‌گذاری بیانگر آن است که فلسفه وجودی سرمایه‌گذاری‌ها در سازمان تأمین اجتماعی از ابتدا به خوبی درک نشد و این امر باعث شد که تجمیع منابع مالی متناسب با حجم تعهدات، در این سازمان به خوبی شکل نگیرد و از این رو با گذشت حدود شش دهه از فعالیت سازمان تأمین اجتماعی و پیشی گرفتن مصارف بر منابع آن در شرایط فعلی (که ویژگی هر صندوق بازنشسته در این ایام است) بخش سرمایه‌گذاری نمی‌تواند ایفاگر نقش مترتب شده برای آن (تأمین سهم مناسبی از تعهدات سازمان) باشد. در صورت درک صحیح از جایگاه این بخش در مجموعه فعالیت‌های سازمان از فعالیت آن، در شرایط فعلی این سازمان می‌توانست امیدوار باشد که این بخش بتواند پاسخگوی چالش عدم پایداری مالی آن باشد.

۳۰ نقش پررنگ سرمایه‌گذاری در اصلاحات صندوق‌های بازنشستگی

اصلاحات به یکی از ضرورت‌های صندوق‌های بازنشستگی در شرایط فعلی تبدیل شده است. در یک دسته‌بندی کلی اصلاحات در صندوق‌های بازنشستگی به اصلاحات پارامتریک و سیستماتیک (و رویکرد جدید به اصلاحات تلفیقی از این دو نوع اصلاحات)، تقسیم‌بندی می‌شود. بطور خلاصه در اصلاحات پارامتریک متغیرهای سیستم مانند نرخ حق بیمه، سابقه و سن بازنشستگی، فرمول مستمری‌ها و نرخ تنزیل مورد بازنگری و در اصلاحات سیستماتیک نظام تأمین مالی سیستم بازنشستگی (ایجاد حساب‌های انفرادی) مدنظر قرار می‌گیرد. در اصلاحات پارامتریک با توجه به حساسیت‌هایی که اتحادیه‌ها و اصناف مختلف نسبت به افزایش نرخ حق بیمه، افزایش شرایط سن و سابقه‌ای بازنشستگی دارند، آسان‌ترین و کم‌هزینه‌ترین راهکار اصلاحات، متغیر «نرخ تنزیل» است که در ارتباط مستقیم با بخش سرمایه‌گذاری‌ها و بازدهی این بخش است. در اصلاحات سیستماتیک نیز با مرتبط کردن دریافتی‌ها و پرداختی‌ها به افراد، مقوله پایداری مالی در صندوق‌های بازنشستگی پیگیری می‌شود. در این اصلاحات با تشکیل حساب‌های انفرادی برای هر

ماهیت صندوق‌های

بازنشستگی به گونه‌ای

است که متولد می‌شوند،

رشد می‌کنند، به بلوغ

می‌رسند و در نهایت دچار پدیده سالخوردگی می‌شوند. لذا صندوق‌های مذکور باید به گونه‌ای عمل کنند که در طول دوره فعالیت خود توزیع مناسبی از منابع را داشته باشند. سرمایه‌گذاری راه حلی برای این منظور است.

حسب تعریف ارائه شده از مأموریت سازمان در ماده یک قانون تأمین اجتماعی، یکی از مأموریت‌های سازمان تأمین اجتماعی، تمرکز وجوه و درآمدهای موضوع قانون تأمین اجتماعی و سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری از محل وجوه و ذخایر است. همچنین حسب ماده ۱۹ اساسنامه سازمان تأمین اجتماعی «وجوه و دارایی‌های موجود و منابع حاصل از سرمایه‌گذاری‌های سازمان» به عنوان یکی از ایتیم‌های درآمدی و دارایی‌های سازمان عنوان شده است. در ماده ۷ قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی نیز «درآمد ناشی از سرمایه‌گذاری وجوه و ذخایر» به عنوان یکی از عوامل مؤثر بر پایداری منابع مالی و نیز یکی از اصول و سیاست‌های نظام مالی جامع تأمین اجتماعی مطرح شده است. بر این اساس بخش سرمایه‌گذاری در سازمان تأمین اجتماعی در کنار دو بخش بیمه‌ای و درمان یکی از بخش اصلی سازمان را تشکیل می‌دهد، به نحوی که در شرایط فعلی حدود ۱۱/۲ درصد از منابع درآمدی این سازمان و ۵/۴ درصد از مصارف سازمان به این بخش اختصاص دارد.

اهداف و ضرورت‌های سرمایه‌گذاری در صندوق‌های بازنشستگی نظیر سازمان تأمین اجتماعی را می‌توان شامل مواردی مانند «حفظ و ارتقای ارزش ذخایر»، «پوشش حداکثری تعهدات» و «اخذ حداکثر بازدهی از فعالیت‌های سرمایه‌گذاری» دانست. بر این اساس مأموریت بخش سرمایه‌گذاری در سازمان را می‌توان حفظ و ارتقای ذخایر سازمان و چشم انداز آن را می‌توان دسترسی به بالاترین سهم تأمین تعهدات سازمان از محل منابع سرمایه‌گذاری عنوان کرد.

۱۰ چرا باید سرمایه‌گذاری کرد؟

ماهیت فعالیت صندوق‌های بازنشستگی مبتنی بر نظام DB-PAYG به‌گونه‌ای است که افراد با پرداخت حق بیمه در دوران کار خود مبالغی را تحت عنوان مستمری در دوران بازنشستگی دریافت می‌کنند. باتوجه به فاصله زمانی بین دریافت حق بیمه و پرداخت تعهدات (که طبق قانون در سازمان تأمین اجتماعی حدود ۳۰ سال است) این مبالغ در این فاصله زمانی می‌تواند در امر سرمایه‌گذاری بکار گرفته شود. همین فرایند را اگر در دوران فعالیت یک صندوق بازنشستگی در نظر بگیریم در ابتدای فعالیت این صندوق‌ها به دلیل حجم بالای ورودی‌ها نسبت به خروجی‌ها در آنها، مازاد منابع زیادی جهت سرمایه‌گذاری در این صندوق‌ها وجود دارد. ولی هر چه این صندوق‌ها به دوران میان‌سالی و کهنسالی خود نزدیک شوند به دلیل این که تعهدات این صندوق‌ها می‌بایست از محل حق بیمه‌های جاری صندوق‌ها پرداخت شود، نه تنها مازاد منابعی برای تزریق به بخش سرمایه‌گذاری وجود ندارد، بلکه این بخش وظیفه تأمین بخشی از تعهدات این صندوق‌ها به مشتریان خود را بر عهده دارد. به عبارتی در دوران وجود مازاد منابع، این بخش وظیفه انباشت ذخایر و حفظ و ارتقای ارزش آنها را بر عهده دارد و در دوران میان‌سالی و کهنسالی که منابع حاصل از حق بیمه کفایت تعهدات این صندوق‌ها را نمی‌کند، این بخش وظیفه تأمین بخشی (سهم حداکثری) از تعهدات این صندوق‌ها را بر عهده دارند. باتوجه به عدم نیاز به منابع حاصل از سرمایه‌گذاری در دوران ابتدایی فعالیت این صندوق‌ها و افزایش اهمیت و نقش و جایگاه این بخش در دوران میان‌سالی و کهنسالی این صندوق‌ها، بخش سرمایه‌گذاری در صندوق‌های بازنشستگی‌ای می‌تواند به رسالت و فلسفه وجودی خود عمل کند که از همان ابتدای فعالیت این صندوق‌ها، نقش جایگاه بخش سرمایه‌گذاری و فلسفه وجودی آن در مجموعه فعالیت‌های این صندوق‌ها از همان ابتدای فعالیت توسط مسئولان و سیاست‌گذاران این صندوق‌ها به خوبی درک شده باشد و با توجه



محسن ریاضی
کارشناس تأمین اجتماعی

قلمرو رفاه

پرونده اصلی

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۳۰



به‌رغم تشکیل سازمان تأمین اجتماعی با ساختار و تشکیلات فعلی از اوایل دهه ۱۳۵۰، بخش سرمایه‌گذاری‌های سازمان از سال ۱۳۶۵ و با تشکیل شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی بعد عملیاتی به خود گرفت، به عبارتی پس از گذشت حدود دو دهه از فعالیت سازمان، بخش سرمایه‌گذاری آن موضوعیت یافت.



بیمه‌شده در دوران فعالیت کاری آنها، مستمري برقراری آنها تابعی از حق بیمه‌های پرداختی در دوره بیکاری آنها و نیز درآمدهای حاصل از سرمایه‌گذاری این وجوه خواهد بود. به عبارتی مستمري پرداختی به افراد در این نظام بازنشتی تابعی از عملکرد بخش سرمایه‌گذاری و بازدهی حاصل از فعالیت‌های سرمایه‌گذاری این صندوق‌ها است و از این رو بخش سرمایه‌گذاری نقش مهم و اساسی در این اصلاحات و نظام بازنشتی ایفا می‌کند. بنابراین حساسیت‌ها نسبت به این بخش هم از نظر مشتریان و هم از نظر متولیان سیستم بازنشتی بسیار بالاست، به نحوی که حتی در برخی از کشورها بازدهی حاصل از این سرمایه‌گذاری‌ها توسط دولت‌ها تضمین می‌شود.

در رویکردهای جدید به اصلاحات (لحاظ یک مستمري پایه بر اساس نظام مزایا و معین و لایه‌های بعدی مستمري بر اساس حق بیمه معین) همچنان سرمایه‌گذاری نقش مهم و خطیری در این زمینه ایفا می‌کند.

۴۰ بخش سرمایه‌گذاری و اقتصاد کشور: نبود قوانین بالادستی جهت فعالیت صندوق‌های بازنشتی در اقتصاد

صندوق‌های بازنشتی دارای حجم عظیمی از ذخایر و پس‌اندازهای قراردادی هستند که آنها را از سرمایه‌گذاران جزء در بازار متمایز می‌سازد. همچنین حجم عظیم ذخایر شدت عملکرد این صندوق‌ها را در حوزه تعیین پرتفوی دارایی‌ها و تدوین استراتژی مدیریت پرتفوی به وضعیت اقتصادی گره می‌زند. لذا به نظر می‌رسد سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشتی به نوعی با اقتصاد کشور پیوند خورده باشد.

همچنین منابع در اختیار و به عبارتی ذخایر صندوق‌های بازنشتی جهت اخذ بازدهی می‌بایست در فعالیت‌های سرمایه‌گذاری بکار گرفته شود که این بستر را اقتصاد کشور در اختیار این صندوق‌ها قرار می‌دهد. از این رو صندوق‌های بازنشتی در بخش سرمایه‌گذاری شدت متأثر از محیط اقتصادی کشور است، از این رو یکی از متغیرهای اساسی اثرگذار بر بازدهی این سرمایه‌گذاری‌ها، شرایط اقتصادی کشور از لحاظ رشد و پویایی است به نحوی که هر چه اقتصاد کشور در شرایط مناسبی قرار داشته باشد فعالیت‌های سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشتی نیز از بازدهی مناسب‌تری برخوردار خواهد بود و بالعکس هر چه شرایط اقتصادی کشور در شرایط مناسبی قرار نداشته باشد عایدی این صندوق‌ها از بخش سرمایه‌گذاری مطلوب نخواهد بود.

با توجه به این ارتباط و با عنایت به نامساعد بودن فضای حاکم بر اقتصاد کشور در سنوات و دهه‌های اخیر به دلایلی نظیر جنگ، تحریم‌ها، نامناسب بودن محیط کسب و کار و شاخص‌های مرتبط با آن، در مجموع فعالیت‌های سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشتی از بازدهی و کارآمدی مناسبی برخوردار نبوده است.

عدم تنوع در ابزارهای بازار سرمایه‌گذاری یکی از محدودیت‌های اصلی سرمایه‌گذاری صندوق‌های بیمه‌ای است، زیرا وقتی ابزارهای سرمایه‌گذاری موجود در بازار سرمایه متنوع نباشد، سرمایه‌گذاری‌های تأمین‌اجتماعی در تشکیل پرتفوی بهینه خود با محدودیت‌های جدی مواجه می‌شوند. همچنین محدودیت‌های بازار سرمایه داخلی از لحاظ عمق و حجم باعث می‌شود تا حجم سرمایه‌گذاری طرح‌های بیمه‌ای در مقایسه با سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به اندازه‌ای باشد که سهم عمده‌ای از بازار سرمایه را به خود اختصاص دهد که این پدیده باعث افزایش ریسک سرمایه‌گذاری‌های تأمین‌اجتماعی در بازارهای داخلی می‌شود.

اهمیت ارتباط دوگانه بازارهای سرمایه و سیستم‌های تأمین‌اجتماعی باعث می‌شود که اگر بازارهای سرمایه داخلی از کارایی و پویایی لازم برخوردار نباشد باعث می‌شود ذخایر صندوق‌های بازنشتی از بازدهی لازم برخوردار نباشد و این ذخایر نتواند در بلندمدت چاره‌ساز مشکلات این صندوق‌ها

در دوران بلوغ خود باشند. از این رو وقتی پیرامون ارزیابی سیاست‌های سرمایه‌گذاری صندوق‌های تأمین‌اجتماعی بحث می‌شود یکی از مهمترین مباحث چند و چون بازار سرمایه کشورها است.

از سوی دیگر، اقتصاد یک کشور را مجموعه‌ای از بنگاه‌های تولیدی و خدماتی تشکیل می‌دهد که صندوق‌های بازنشتی به دلیل حجم بالای منابع در اختیار و ذخایر آنها، همواره یکی از فعالان مهم و تأثیرگذار در اقتصاد کشورها محسوب می‌شوند. بر این اساس سازمان تأمین‌اجتماعی به عنوان بزرگترین صندوق بازنشتی کشور و تجمع و تجهیز منابع مالی گسترده ناشی از شش دهه فعالیت آن، یکی از فعالان مهم اقتصادی در کشور به حساب می‌آید به نحوی که در شرایط فعلی می‌توان آن را جزو بزرگترین بنگاه‌های اقتصادی کشور دانست که از مصادیق آن می‌توان به سهم این سازمان در بورس (به عنوان نماد بخش مالی کشور) و سهم آن در بخش‌های مختلف اقتصادی، اشاره کرد. اما به‌رغم این جایگاه اقتصاد کشور قوانین و مقررات حاکم بر آن و نیز اسناد بالادستی کشور نظیر قوانین و مقررات و بازار مالی کشور (به‌خصوص بازار پول و سرمایه) هیچگونه قاعده و مقررات مشخصی جهت فعالیت این صندوق‌ها در بازار کشور وجود ندارد. یکی از معدود موارد در این زمینه موارد مربوط به سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی است که در آن نیز محدودیت‌هایی برای سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشتی قائل شده است. این درحالی است که در صورت وجود قوانین و مقررات ناظر بر فعالیت صندوق‌های بازنشتی در فعالیت‌های اقتصادی کشور در اسناد بالادستی کشور، علاوه بر جهت‌دهی و ایجاد انضباط در فعالیت‌های سرمایه‌گذاری‌های این صندوق‌ها، اقتصاد کشور می‌توانست بهترین استفاده و منافع را از منابع در اختیار این صندوق‌ها جهت رشد و پویایی اقتصاد کشور را بنماید اما به دلیل عدم وجود چنین قوانین و مقرراتی در سطح کلان اقتصاد کشور، اقتصاد کشور نه‌تنها نتوانسته از پتانسیل‌های موجود در بخش سرمایه‌گذاری در این صندوق‌ها جهت رشد و توسعه اقتصادی کشور استفاده کند، بلکه در مواقعی این صندوق‌ها به دلیل رقابت با بخش خصوصی و حضور در فعالیت‌هایی که بخش خصوصی قادر به فعالیت در آنها با کارکرد و بازدهی مناسب تر است، به نوعی باعث عدم تخصیص بهینه منابع در سطح کلان اقتصاد کشور شده و به نوعی خود مخل رشد و توسعه اقتصادی کشور شدند. در مجموع لازم است در اسناد بالادستی کشور، قوانین و مقرراتی که چارچوب، ضوابط و حیطه فعالیت‌های سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشتی در اقتصاد کشور را مشخص کرده باشد، تدوین شود تا بتوان حداکثر استفاده از پتانسیل‌های این صندوق‌ها جهت رونق فعالیت‌های اقتصادی کشور و متعاقب آن تحقق رشد و رونق اقتصادی در سطح اقتصاد کلان را فراهم کرد.

قلمرو راه

پرونده اصلی

شماره ۱۳۹۴
ششم مهر

۳۱



وقتی ابزارهای سرمایه‌گذاری موجود در بازار سرمایه متنوع نباشد، سرمایه‌گذاری‌های تأمین‌اجتماعی در تشکیل پرتفوی بهینه خود با محدودیت‌های جدی مواجه می‌شوند این پدیده باعث افزایش ریسک سرمایه‌گذاری‌های تأمین‌اجتماعی در بازارهای داخلی می‌شود

۵ سرمایه‌گذاری‌های صندوق بازنشتی در برنامه‌های توسعه‌ای کشور

از برنامه سوم توسعه اقتصادی کشور مسائل مربوط به نظام تأمین کشور و متعاقب آن صندوق‌های بازنشتی به عنوان جزئی از این نظام، مورد توجه قرار گرفت. در این بین بخش سرمایه‌گذاری به عنوان یکی از بخش‌های اصلی این صندوق‌ها در قوانین برنامه‌های توسعه‌ای کشور مورد توجه بوده است. بطور خاص در این خصوص می‌توان به ماده ۴۱ قانون برنامه سوم (افزایش بازدهی سرمایه‌گذاری‌ها و کاهش هزینه‌های جاری مؤسسات بیمه‌ای از طریق ورود به سرمایه‌گذاری‌های دارای توجیه فنی، اقتصادی و مالی) و ماده ۲۵ قانون برنامه پنجم (تقویت فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری سودآور با اولویت سرمایه‌گذاری در بازار پول و سرمایه و عدم انجام هر گونه فعالیت بنگاهداری جدید) اشاره کرد. همانگونه که ذکر شد هدف اصلی در برنامه‌های توسعه‌ای کشور تقویت این بخش و افزایش بازدهی حاصل از فعالیت‌های آن است.

۶ تفاوت با سرمایه‌گذاری بخش خصوصی: نقدینگی وجه تمایز

بر اساس ادبیات و مبانی نظری تشکیل پرتفوی، بخش خصوصی با توجه به دو مقوله «بازدهی» و «ریسک» نسبت به تشکیل پرتفوی سرمایه‌گذاری خود اقدام می‌کند. اما با توجه به فلسفه وجودی و نقش سرمایه‌گذاری‌ها در صندوق‌های بازنشتی، تشکیل پرتفوی سرمایه‌گذاری‌ها در این صندوق تا حدودی متفاوت با بخش خصوصی و عمومی است. همانگونه که عنوان شد فلسفه و هدف اصلی سرمایه‌گذاری‌ها در صندوق‌های بازنشتی حفظ و ارتقای ارزش ذخایر و دسترسی به بالاترین سهم در تأمین تعهدات است. به عبارتی هدف و فلسفه سرمایه‌گذاری‌ها در صندوق‌های بازنشتی با هدف و فلسفه سرمایه‌گذاری‌ها با بخش خصوصی (دستیابی به بالاترین بازدهی ممکن) متفاوت است.

با توجه به این که صندوق‌های بازنشتی تا زمان رسیدن به نقطه سربه‌سری منابع و مصارف نیازی به درآمدهای حاصل از سرمایه‌گذاری جهت

۷ جایگاه صندوق‌های بازنشتی در بازار مالی: یک نهاد مالی

بازار مالی مجموعه‌ای از نهادها، سازمان‌ها و مناسبات است که وظیفه آن تجهیز منابع پس‌اندازی و نیز تخصیص اعتبارات است. در تعاریف ارائه شده بازار مالی دارای چهار رکن «نهاد مالی»، «بازار مالی»، «قوانین و مقررات» و «نظارت و کنترل» است که توسعه آن در گرو توسعه و رشد هر یک از این چهار رکن است. همچنین بر اساس تعاریف ارائه شده، نهادهای مالی، سازمان‌ها یا مؤسساتی هستند که وجوه را از عموم مردم جمع‌آوری می‌کنند و آن را در دارایی‌های مالی مانند سپرده‌ها، انواع وام، اوراق قرضه و مشابه آن سرمایه‌گذاری می‌کنند. وظیفه اصلی این نهادها تجهیز منابع مالی و هدایت آن به سوی مصارف سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های اقتصادی است. این نهادها بر اساس نوع عملیات و حدود فعالیت و بازارهایی که بیشتر تحت‌الشعاع قرار می‌دهند، به چهار گروه طبقه‌بندی می‌شوند که عبارتند از:

۱. نهادهای سپرده‌پذیر: بانک‌ها، مؤسسه‌های پس‌انداز و تعاونی‌ها اعتبار
۲. نهادهای قراردادی: شرکت‌های بیمه و صندوق‌های بازنشتی
۳. نهادهای بازار اوراق بهادار: بانک‌های سرمایه‌گذاری و شرکت‌های اوراق بهادار
۴. نهادهای سرمایه‌گذاری: شرکت‌های سرمایه‌گذاری و شرکت‌های تأمین مالی

همانگونه که مشاهده می‌شود صندوق‌های بازنشتی به عنوان یک نهاد مالی در بازار مالی کشور می‌تواند نقش مهمی در توسعه بازار مالی کشور و تجهیز منابع مالی و دایر شدن آنها فعالیت اقتصادی داشته باشد.

۸ عوامل تعیین‌کننده سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشتی

به طور کلی سه دسته عامل در تعیین ترکیب پرتفوی صندوق‌های بازنشتی دخیل است:

«محدودیت‌ها و اصول سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشتی»، «ساختار اقتصادی و شرایط بازار سرمایه» و «نوع صندوق‌های بازنشتی» از بُعد:

صندوق‌های مبتنی بر منافع تعریف شده (defined benefit fund) و یا صندوق‌های مبتنی بر حق بیمه‌های تعریف شده (defined counterbution fund) صندوق‌های بالغ (matur fund) و صندوق‌های نابالغ (immatur fund) همانگونه که عنوان شد ریسک، بازدهی، نقدینگی و ایمنی از اهم



محدودیت‌های صندوق‌های بازنشستگی در تعیین پرتفوی سرمایه‌گذاری‌ها است. شاید برای همه سرمایه‌گذاران، ریسک و بازدهی و تا حدودی نقدپذیری اهمیت داشته باشد ولی به دلیل ماهیت تعهدات صندوق‌های بازنشستگی بده-بستان میان این محدودیت‌ها برای تعیین پرتفوی مناسب بسیار مهم است.

این که در تعیین پرتفوی کدامیک از اهداف (بازدهی، ایمنی، نقدینگی، ریسک) و به تبع سهم کدامیک از ابزارها (اوراق قرضه، سهام، دارایی‌های واقعی و...) بیشتر باشد بستگی به دو مؤلفه دارد: «ساختار اقتصادی کشور» و «نوع صندوق‌ها».

این دو مقوله تعیین‌کننده اهداف و ابزارها است. «نوع صندوق» تعیین‌کننده اهداف و «ساختار اقتصادی» تعیین‌کننده ابزار است.

صندوق‌های بازنشستگی مبتنی بر منافع تعریف شده (DB) معمولاً ریسک کاهش منابع را برای پرداخت تعهدات آتی بازنشستگی به کارگران جدید منتقل می‌کنند. لاجرم اینها به دنبال بازدهی‌های بیشتری هستند و تحمل ریسک بالاتری را دارند. دلیل تحمل ریسک آن است که در صورت کاهش منابع می‌توانند از طریق دریافت مالیات (حق بیمه) بیشتر از نسل فعلی مشکل کمبود منابع را حل کنند. پرتفوی این نوع طرح‌ها حتماً جسورانه است. (مثلاً سهم سهام احتمالاً بالاتر خواهد بود). در صندوق‌های بازنشستگی مبتنی بر حق بیمه‌های تعریف شده (DC) پرداخت تعهدات بشدت به میزان نرخ بازدهی سرمایه‌گذاری‌ها ناشی از حق بیمه‌های دریافتی ارتباط دارد. لذا ریسک در این صندوق‌ها قابل انتقال نیست. از این رو کاهش ریسک احتمالاً در اولویت خواهد بود و پرتفوی این نوع طرح‌ها محافظه‌کارانه‌تر است (مثلاً سهام در مقایسه با اوراق قرضه احتمالاً کمتر خود بود).

در مقوله «ساختار اقتصادی»، در یک ساختار اقتصادی توأم با تورم‌های افسارگسیخته و برای یک صندوق جوان شاید سرمایه‌گذاری در دارایی‌های واقعی برای حفظ ارزش ذخایر ضروری باشد. همچنین در صورت وجود کسری بودجه‌های دولتی پی در پی و ناکارآمدی بخش دولتی شاید سرمایه‌گذاری در اوراق قرضه دولتی از بعد مطلوبیت اقتصادی و اجتماعی چندان مفید نباشد. همچنین با وجود ناکارآمدی در بازار بورس و کم‌عمقی بازارهای سرمایه احتمالاً باید در پرتفوی سرمایه‌گذاری‌ها سهمی هم برای سرمایه‌گذاری خارجی لحاظ کرد.

مقوله بالغ یا نابالغ بودن نیز در تعیین میزان نقدپذیری دارایی‌ها بسیار مهم است. در صندوق‌هایی که دوران بلوغ خود را بسر برده‌اند و در حال حاضر با کاهش ضریب وابستگی هستند احتمالاً مسئله نقدپذیری دارایی‌ها برای آنها در اولویت است. همچنین در صندوق‌هایی که در دوران جوانی هستند، نقدینگی اولویت چندانی برای آنها ندارد. از این رو بیشتر سرمایه‌گذاری‌های آنها بلندمدت و در جایی مانند املاک و دارایی‌های واقعی است.

روند شکل‌گیری سرمایه‌گذاری‌ها در سازمان تأمین اجتماعی بیانگر آن است که تا اوایل دهه ۷۰، عمده پرتفوی سرمایه‌گذاری‌های سازمان در «سپرده‌های بلندمدت و اوراق مشارکت» بوده و سهم کمی در سرمایه‌گذاری در سهام شرکت‌ها و مؤسسات تابعه بوده است به نحوی که در سال ۱۳۷۰، حدود ۸۵ درصد از پرتفوی سرمایه‌گذاری‌ها در «سپرده‌های بلندمدت و اوراق مشارکت» حدود ۵ درصد در «سرمایه‌گذاری در سهام شرکت‌ها و مؤسسات تابعه» و حدود ۱۵ درصد نیز به تسهیلات اعطایی به «بخش اقتصادی و بیمه‌شدگان» تعلق داشت. اما در شرایط فعلی روند مذکور معکوس شده و پرتفوی سرمایه‌گذاری‌ها به سمت سرمایه‌گذاری‌ها در سهام شرکت‌ها تغییر جهت داده است به نحوی که در ابتدای دهه ۹۰، ۹۵ درصد از پرتفوی سرمایه‌گذاری‌های سازمان در سهام شرکت‌ها، حدود ۳ درصد در سپرده‌گذاری و حدود ۲ درصد در سایر موارد بوده است. این درحالی است که حسب مبانی نظری ارائه شده، در دهه‌های گذشته که سازمان در دوران ابتدایی فعالیت خود قرار داشت؛ سرمایه‌گذاری‌های سازمان می‌بایست عمدتاً در دارایی‌های پرریسک‌تر و دارای بازدهی بالاتر نظیر سرمایه‌گذاری در سهام شرکت‌ها صورت می‌پذیرفت در حالی که در این ایام عمده سرمایه‌گذاری‌های سازمان در سپرده‌گذاری‌ها که دارای کمترین ریسک و بازدهی سرمایه‌گذاری است صورت گرفت و بر عکس در شرایط فعلی که سازمان در دوران بلوغ خود به سر می‌برد و مسئله نقدپذیری سرمایه‌ها اولویت اول محسوب می‌شود، عمده سرمایه‌گذاری‌ها در سهام شرکت که به طور نسبی ریسک آن بیشتر و نقدپذیری آنها کمتر است صورت گرفته و سهم کمتری در سپرده‌گذاری‌های بانکی که ریسک آن کمتر و نقدپذیری آن بیشتر است، صورت گرفته، به عبارتی پرتفوی سرمایه‌گذاری سازمان بر خلاف جهت مبانی نظری مطروحه در این زمینه شکل گرفته است.

ضمن این که با توجه به عمق کم بازار سرمایه کشور، سرمایه‌گذاری در خارج از کشور نیز می‌توانست در اولویت قرار گیرد که در عمل چنین اتفاقی نیفتاده است.

۵ ضرورت تعریف انتظارات از بخش سرمایه‌گذاری شرایط فعلی

همانگونه که در بخش‌های قبلی اشاره شد، وظیفه اصلی بخش سرمایه‌گذاری در سازمان تأمین اجتماعی حفظ و ارتقای ذخایر در دوران ابتدایی فعالیت این صندوق‌ها و تأمین سهم مناسب از تعهدات صندوق‌ها در دوران میانسالی و کهنسالی است. در شرایط فعلی هرچند که سازمان تأمین اجتماعی هنوز به نقطه سربه‌سری منابع و مصارف نرسیده است اما حداقل از لحاظ نقدینگی با چالش مواجه است و چند سالی است که بخش سرمایه‌گذاری که در سنوات دهه‌های قبل پذیرای مازاد منابع به مصارف سازمان بود، مجبور به تأمین کسری‌های سازمان و به عبارتی استفاده از درآمدها و دارایی‌های خود جهت انجام این مهم شده است. به عبارتی از لحاظ پایداری مالی و دوره عمر سازمانی، سازمان تأمین اجتماعی به مرحله‌ای از حیات خود رسیده که جهت انجام تعهدت خود نیازمند استفاده از ذخایر تجمیع شده خود در سنوات قبل شده است. این امر لزوم تغییر رویکرد به فعالیت‌های بخش سرمایه‌گذاری در سازمان تأمین اجتماعی را می‌طلبد. در این شرایط بخش سرمایه‌گذاری‌های سازمان می‌بایست حسب کسری‌های آن (حداقل از لحاظ کسری نقدینگی) برنامه‌ریزی‌های لازم را جهت پوشش این کسری و نیز تشکیل پرتفوی سرمایه‌گذاری‌های خود در افق‌های زمانی کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت انجام دهد. اما متأسفانه در شرایط فعلی اولاً هیچ برآوردی (مصوب) از کسری‌های سازمان در سنوات آتی (حداقل در کوتاه‌مدت) و ثانیاً نقش و جایگاه سرمایه‌گذاری‌ها در پوشش این کسری‌ها وجود ندارد. با توجه به اجباری و قطعی بودن انجام تعهدات سازمان به مشتریان، این امر باعث می‌شود در مواقع کسری نقدینگی سازمان، بخش سرمایه‌گذاری عهده‌دار تأمین این کسری شود. با توجه به این که عمده سرمایه‌گذاری‌های سازمان در بازار سرمایه صورت پذیرفته و نیز شرایط خاص این بازار در سنوات اخیر (نظیر رکود حاکم بر آن و کاهش نقدپذیری آن)، این بخش نیز جهت تأمین کسری نقدینگی مورد نیاز سازمان مناسب‌ترین و پربازده‌ترین شرکت‌های را در اولویت فروش قرار می‌دهد. این در حالی است که در صورت وجود برنامه‌ریزی مناسب و آینده‌نگری در این زمینه (حداقل در یک افق زمانی یک ساله) بخش سرمایه‌گذاری می‌توانست متناسب با نیازهای سازمان از این بخش نسبت به تشکیل پرتفوی دارایی‌های خود به نحوی که کمترین آسیب را در این زمینه متحمل شود، اقدام نماید. این در حالی است که با توجه به تأثیرپذیری سرمایه‌گذاری‌های سازمان از محیط اقتصادی کشور و اوضاع نامساعد اقتصاد کشور در سنوات اخیر، افزایش انتظارات از این بخش همزمان با بدترین شرایط کاری برای آن از لحاظ فشار بیرونی شده که این امر باعث تحمیل فشارهای بیشتر به این بخش در شرایط فعلی شده است.

۱۰ لزوم تدوین قوانین و مقررات ناظر بر فعالیت صندوق‌های بازنشستگی

علاوه بر ضعف در زمینه اسناد بالادستی مرتبط با فعالیت صندوق‌های بازنشستگی در اقتصاد ملی، نبود قوانین و مقررات داخلی ناظر بر فعالیت سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشستگی، از دیگر ضعف‌های موجود در زمینه سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشستگی است.

سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشستگی به دلیل ماهیت و اهداف مترتب شده برای آن، دارای اصول، ضوابط و مقررات خاص خود است که آن را از سایر سرمایه‌گذاری‌ها متمایز کرده است. اهمیت این موضوع تا حدی است که سازمان‌های بین‌المللی فعال در حوزه صندوق‌های بازنشستگی، نسبت به تدوین اصول و ضوابط ناظر بر سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشستگی اقدام کرده‌اند و به صندوق‌های بازنشستگی نیز توصیه شده است جهت مدیریت بهینه فعالیت‌های سرمایه‌گذاری خود و افزایش عایدی‌شان از این فعالیت‌ها، نسبت به اجرایی کردن این اصول و رهنمون‌ها در بخش سرمایه‌گذاری‌های خود اقدام کنند. این اصول و رهنمون‌ها علاوه بر تعیین نحوه و چگونگی انجام و مدیریت سرمایه‌گذاری‌ها، نحوه نظارت و کنترل بر سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشستگی را مشخص کرده است. این اصول می‌تواند الگو و راهنمای مناسبی برای انجام فعالیت‌های سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشستگی کشور (از جمله سازمان تأمین اجتماعی) باشد، مقوله‌ای که متأسفانه به‌رغم اهمیت آن، همچنان حلقه مفقوده در صندوق‌های بازنشستگی است.

قلمرو راه

پرونده اصلی

شماره
ششم
۱۳۹۴
مهر

۳۳

روند شکل‌گیری
سرمایه‌گذاری‌ها در
سازمان تأمین اجتماعی
بیانگر آن است که تا اوایل
دهه ۷۰، عمده پرتفوی
سرمایه‌گذاری‌های سازمان
در «سپرده‌های بلندمدت و
اوراق مشارکت» بوده و سهم
کمی در سرمایه‌گذاری در
سهام شرکت‌ها و مؤسسات
تابعه بوده است

سریع‌تر، برنده است

فرصت‌ها و تهدیدهای سرمایه‌گذاری سازمان پس از توافق هسته‌ای

حسین مشیری

مدیرکل دفتر ذخایر و سرمایه‌گذاری
سازمان تأمین اجتماعی



با رفع تحریم‌های اقتصادی و مالی، بانکی و بیمه‌ای و سرمایه‌گذاری و بیش از همه در حوزه‌های نفت و گاز و پتروشیمی و کشتیرانی، نهاد سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی با فرصت‌های جدیدی مواجه خواهد شد که در صورت آمادگی و مدیریت شرایط جدید و تصمیمات بهنگام امکان استفاده از این فرصت در توانمندسازی و مقاوم‌سازی بیش از پیش فراهم می‌شود. در عین حال کم‌توجهی و عدم دوراندیشی به این شرایط ویژه و موقعیت خاص می‌تواند این فرصت را به یک تهدید تبدیل کند.

ضروری است تغییر رویکردها و بازتعریف روش‌ها، به مثابه نخستین گام برای ورود به شرایط جدید مورد توجه قرار گیرد. در حقیقت برای استفاده بهینه از شرایط پیش‌رو، نوعی تغییر و تحول رویکردی در حوزه‌های زیر باید در دستور کار قرار گیرد.

فرصت‌ها

- تعریف فضاهاى جدید سرمایه‌گذاری در حوزه‌های نفت، انرژی، پتروشیمی و توسعه زیرساخت‌ها و صنایع هدف سازمان
- ایجاد بنگاه‌های بزرگ با سرمایه‌گذاری‌های مشترک به جای بنگاه‌های کم‌بازده و زیانده
- فراهم آوردن شرایط انتقال فناوری، سرمایه‌گذاری مشترک و افزایش سهم از بازار جهانی
- اقتصادی کردن کلیه فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری و خروج از محیط‌های تکلیفی
- ایجاد زمینه تحول در بخش گردشگری و جذب توریسم بخصوص توریسم درمانی و فراهم کردن زیرساخت‌ها و نرم‌افزارهای مناسب این بخش با توجه به جایگاه سازمان در تولید درمان
- تأسیس شرکت‌های تأمین سرمایه در خارج به عنوان ابزاری برای تأمین و جذب سرمایه‌های سرگردان خارجی

تهدیدها

اگر شرایط بعد از تحریم مدیریت نشود، با مشکلات و تهدیدهایی مواجه خواهیم شد:
۱- شیوع واردات کالاهای مصرفی
۲- در صورت آماده نشدن زیرساخت‌ها شرایط بعد از تحریم با توجه به هیجان کاذب می‌تواند به عامل منفی تبدیل گردد.
۳- نداشتن اولویت در برنامه‌ها می‌تواند موجب نابسامانی در سرمایه‌گذاری‌های سازمان شود.
۴- نداشتن مدیریت و نظارت یکپارچه در جذب سرمایه خارجی و به‌روزرسانی فناوری موجب اتلاف وقت و منابع و پایین آمدن کارایی خواهد شد.
۵- انباشت انتظارات از سرمایه‌گذاری‌های سازمان در شرایط پست‌تحریم

زمینه‌های پیشنهادی قابل بررسی جهت سرمایه‌گذاری سازمان

در حال حاضر درصد سرمایه‌گذاری خارجی در تأمین مالی واحدهای تولیدی کشور بر اساس آمار بانک مرکزی کمتر از ۲ درصد است. برای جذب نظر سرمایه‌گذار خارجی اول باید زمینه‌های سرمایه‌گذاری داخلی فراهم شود. برای این کار هم کار کردن روی بهبود شاخص‌های اقتصادی و توان بخش غیردولتی نظیر سازمان تأمین اجتماعی الزامی است. لذا بعد از لغو تحریم‌ها علاوه بر تلاش بر افزایش فروش و صادرات و رفع مشکلات بانکی، باید روی جذب سرمایه‌گذاری خارجی تلاش کرد. از جمله زمینه قابل بررسی جهت سرمایه‌گذاری سازمان، می‌توان موارد ذیل را مدنظر قرار داد.

صنایع فراساحل

صنایع فراساحل عمدتاً به فعالیت‌های فراساحلی نفت و گاز و میادین مشترک و حوزه‌های جدید می‌پردازد. این حوزه‌ها، حوزه‌هایی هستند که به سرمایه‌گذاری و بودجه کلانی برای توسعه نیاز دارند که با سرمایه‌گذاری شرکت‌هایی مانند تأمین اجتماعی و سرمایه‌گذار خارجی و توسعه میادین فراساحلی امکانپذیر است. در صنعت فراساحل بالاخص سکوهاى نفتی که در حال حاضر از فناوری‌های قدیمی استفاده می‌شود می‌توان با ارتباطات و تعاملات اقتصادی خارجی، فناوری سکوها و صنعت فراساحل را به روز کرده و انتقال فناوری به داخل کشور را محقق کرد.

واردات فناوری و اهداف سرمایه‌گذاری‌ها

با رفع تحریم‌ها و مرتفع شدن مشکل جابه‌جایی و نقل و انتقال پول، تحریم‌های فناوری نیز برطرف می‌تواند کالاهای سرمایه‌ای به کشور وارد کرد لذا ضرورت دارد برای واردات ماشین‌آلات بر حسب نیاز و اهداف سرمایه‌گذاری‌های سازمان برنامه‌ریزی کنیم.

بانکداری

با انجام توافقاتی‌های اخیر، ترازنامه بانک مرکزی براساس شاخص‌های سلامت مالی و کیفیت دارایی‌ها، دارایی‌های نقد شونده، تنوع دارایی‌ها و قدرت بانک جهت کنترل و تنظیم بازار ارز کشور به طور معناداری افزایش خواهد یافت. پس از اجرایی شدن توافق‌ها، ۲۹ میلیارد دلار از منابع ارزی بلوکه شده نیز آزاد خواهد شد و افزایش صادرات نفت و کالاهای غیرنفتی و به دنبال آن افزایش درآمدهای ارزی را خواهیم داشت که می‌توان از آن جهت تسویه‌های بدهی دولت استفاده کرد.

افزایش سهم ابزارهای پرداخت بین‌الملل شامل اعتبارات اسنادی به جای حواله و همچنین افزایش اعتبارات خارجی کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت، تسهیلات ریفاینانس و... جهت تأمین مالی بخش‌های واقعی و مالی کشور، به‌ویژه تولید و خدمات مولد از برنامه‌های مطلوب شبکه بانکی پس از تحریم است. با رفع تحریم‌ها مطابق با مقررات ارزی و ریالی و قوانین پولی و بانکی روابط کارگزاری بانکی گسترش می‌یابد. نظام بانکی کشور با توجه به

تحریم‌ها به دور از محیط رقابتی صنعت بانکداری بین‌المللی بوده لذا فعالیت بانک‌های معتبر خارجی در کشور و شعب خارجی بانک‌های داخلی می‌تواند به ارتقای سطح استاندارد بانک‌ها کمک کند.

صنعت پتروشیمی

- فاینانس فرصتی است که هلدینگ‌های فعال در زمینه پتروشیمی پس از لغو تحریم‌ها به‌دست می‌آورند. بنابراین در فرصت به دست آمده پس از تحریم باید با افزایش ظرفیت‌های شرکت‌های فعال و معرفی ظرفیت‌های موجود در کشور به سایر مجموعه‌های خارجی زمینه‌های حضور محصولات نفتی و مشتقات آن را به دنیا فراهم کنیم، لذا با استراتژی چابک‌سازی شرکت‌ها و فراهم ساختن زیرساخت‌های جذب سرمایه‌گذاری، توسعه طرح‌ها و معرفی محصولات و شرکت‌ها به بازارهای بین‌المللی قابل تعریف است.

- با ورود سرمایه‌گذاری خارجی به عرصه داخلی، زمینه صادرات و واردات محصولات نیز فراهم و زمینه صادرات محصولات پتروشیمی و استفاده از ظرفیت شرکت‌هایی موجود در بخش بازرگانی و تجارت نیز امکانپذیر خواهد شد.

- تمرکز و تقویت افزایش مبادلات کالا در حوزه پتروشیمی با کشورهای حاشیه خلیج فارس و کشورهای همسایه نظیر افغانستان، پاکستان و هند که همواره از بزرگ‌ترین بازارهای صادرات محصولات پتروشیمی بودند.

- مشارکت با شرکت‌های خارجی و متعاقب آن ارتقای وضعیت فنی و مهندسی و تسریع حضور در بازارهای بین‌المللی، فضا برای ورود شرکت‌های ارائه‌دهنده خدمات فنی و مهندسی به عرصه ایجاد و اجرای طرح‌ها نیز فراهم می‌شود.

- هم‌افزایی توان شرکت‌هایی که زمینه فعالیت مشترکی دارند با بهره‌گیری از ظرفیت‌های یکدیگر و ایجاد ظرفیت درون سیستمی، همگام کردن مجموعه‌های داخلی با سایر رقبای بین‌المللی، تلاش برای عقب نیفتادن از رقبای خارجی و در نهایت ورود به عرصه عملی دوران پس از تحریم.

- حرکت به سوی اقتصاد جهانی مصادف است با حذف تعرفه‌ها، لذا باید برای بازارهای بدون تعرفه آماده باشیم.

- به دلیل افزایش رقابت میان شرکت‌های داخلی فعال در این زمینه، شرکت‌هایی که استراتژی‌های پس از تحریم را سریع‌تر عملیاتی کنند نسبت به دیگر شرکت‌ها موفق‌تر خواهند بود. هر شرکتی که سریع‌تر بتواند استراتژی‌هایی که در این مدت آماده و مدون کرده است را اجرایی کند، می‌تواند بهره بیشتری از فرصت ایجاد شده ببرد.

- به دلیل وجود مواد اولیه و خوراک به اندازه کافی، زمینه‌های لازم برای ایجاد و توسعه طرح‌ها و ظرفیت‌های پتروشیمی جدید با تکمیل طرح‌هایی نیمه‌تمام و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی فراهم می‌گردد. - ورود امکانات و تجهیزات پالایشگاهی و تکمیل طرح‌های ناتمام می‌تواند به رشد صنعت پتروشیمی کمک کند. با تولید محصولاتی که تا پیش از این وارد می‌شد از سوی شرکت‌های داخلی می‌توان به افزایش اشتغالزایی در کشور کمک کرد.

قلمرو رخا

پرونده اصلی

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۳۴



در حال حاضر درصد سرمایه‌گذاری خارجی در تأمین مالی واحدهای تولیدی کشور بر اساس آمار بانک مرکزی کمتر از ۲ درصد است. برای جذب نظر سرمایه‌گذار خارجی اول باید زمینه‌های سرمایه‌گذاری داخلی فراهم شود. برای این کار هم کار کردن روی بهبود شاخص‌های اقتصادی و توان بخش غیردولتی نظیر سازمان تأمین اجتماعی الزامی است

درس‌هایی برای سرمایه‌گذاری

سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشستگی و علل حضور آنها در بازار سرمایه و فضای اقتصادی کشور

حسن باقری

رئیس گروه شناسایی و تقویم ذخایر سازمان تأمین اجتماعی

آیا صندوق‌های بازنشستگی باید در فضای اقتصادی کشور سرمایه‌گذاری کنند؟ پاسخ به این سؤال نیازمند توجه به موارد ذیل است:

۱- بررسی صندوق‌های بازنشستگی و طرح‌های تأمین اجتماعی در کشورهایی که طرح‌های بلندمدت ارائه می‌کنند، نشان می‌دهد این صندوق‌ها برای تأمین منابع مالی موردنیاز خود به منظور تأمین تعهدات کوتاه‌مدت و نیز جهت کمک به پایداری مالی و تعادل مالی صندوق در بلندمدت باید مازاد وجوه خود را در بازارهای مالی به کار گرفته و نسبت به سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت اقدام نمایند، زیرا در مقابل تحولات جمعیتی و شرایط محیطی و ریسک‌های موجود در پیشروی این طرح‌ها نیازمند دوراندیشی هستند.

۲- صندوق‌های بازنشستگی باید برای سرمایه‌گذاری‌های خود اصولی را لحاظ کنند که مهمترین آنها عبارتند از: الف) ایمنی سرمایه‌گذاری‌ها؛ که شامل ایمنی قانونی (برگشت اصل ذخایر) و ایمنی اقتصادی (حفظ و ارتقای ارزش ذخایر) است. به طوری که سرمایه‌گذاری‌ها با نرخ‌های ایمنی بالا و با ریسک پایین با توجه به اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت انجام شود.

ب) تنوع دارایی‌ها: به این صورت که در کدام بخش‌های اقتصادی و کدام صنایع سرمایه‌گذاری کنند یا چه بخشی در دارایی‌های ریسکی و چه بخشی در دارایی‌های پریسک متمرکز باشند.

۳- تأمین نقدینگی موردنیاز از طریق سرمایه‌گذاری؛ مدیران ارشد صندوق‌های بازنشستگی باید از طریق محاسبات آکچوئری میزان کسری نقدینگی و سررسید تعهدات را برآورد و چگونگی تأمین آن را نیز براساس حق بیمه‌ها و درآمدهای حاصل از سرمایه‌گذاری را تعیین کنند که این خود میزان سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت و نقدپذیری آنها را نیز مشخص می‌کند.

چالش‌ها و ضرورت‌های حضور صندوق‌های بازنشستگی در اقتصاد ملی

۱- ساختار اقتصاد ایران به گونه‌ای است که اکثر سرمایه‌گذاران بدون لایه‌بندی سرمایه‌گذاری در اکثر لایه‌های آن (استراتژیک و غیراستراتژیک) قرار دارند، به طوری که اکثراً هم در حلقه‌های رقابتی و هم استراتژیک آن حضور دارند.

۲- بنگاه‌ها در اقتصاد ایران عمدتاً کوچک و متوسط می‌باشند.

۳- بخش خصوصی با توجه به فضای اقتصادی کشور نتوانسته حضور فعالی در اقتصاد ملی داشته باشد و قدرت مدیریت ظرفیت منابع بالای موردنیاز اقتصاد ملی را نیز ندارد.

۴- صندوق‌ها توان تجمیع منابع لازم برای سرمایه‌گذاری را فراهم می‌کنند (در مقیاس بالا).

۵- بخش خصوصی قدرت تجمیع منابع در اختیار صندوق‌های بازنشستگی را نیز ندارد.

۶- ظرفیت موجود بورس کشور حدود ۳۰۰ هزار میلیارد تومان بوده و بازار سرمایه کشور دارای عمق کم است.

۷- طرح‌های بزرگ ملی با حاشیه سود قابل تضمین بلندمدت وجود دارد که نیازمند تأمین منابع مالی و مدیریتی بالاست و بخش خصوصی در وضعیت فعلی دارای ساختار مناسب برای ایجاد ظرفیت‌های بزرگ تأمین مالی نیست.

۸- حلقه‌های استراتژیک اقتصاد ایران نیازمند سرمایه‌گذاری با مقیاس بالاست (حوزه‌های اکتشاف و بهره‌برداری نفت و گاز و معدن) بخش خصوصی در وضعیت فعلی توان ورود به این حوزه‌ها را ندارد و از طرف دیگر صندوق‌ها نیز فاقد استراتژی تجمیع منابع از طریق ایجاد کنسرسیوم‌های مشترک بین صندوق‌ها هستند. همین امر موجب شده تا منابع مازاد در صندوق‌ها در تمام بخش‌های اقتصادی به صورت پراکنده، کوچک مقیاس و پریسک مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

۹- ساختار اقتصادی هر کشور نحوه جذب منابع مازاد را تعیین می‌کند. صندوق‌های بازنشستگی ژاپن حدود ۱۳۰۰ میلیارد دلار در بازار سهام این کشور سرمایه‌گذاری کرده‌اند. آیا ساختار اقتصادی ایران هم اکنون به گونه‌ای است که منابع صندوق‌ها را در بازار سهام متمرکز نماید؟ در این صورت طرح‌های توسعه‌ای جدید را از کدام بخش می‌توان تأمین مالی کرد؟

تجربه جهانی

دستیابی صندوق‌های بازنشستگی به مطلوبیت اجتماعی سرمایه‌گذاری‌ها موجب عدول از اهداف عالیه آن در زمینه تأمین تعهدات سررسید شده می‌شود، به طوری که در مواقعی فشار دولت باعث تحمیل طرح‌ها و سرمایه‌گذاری‌های ناخواسته بر این صندوق‌ها شده است. لذا به منظور کاهش اثرات منفی این تصمیمات در مواقعی که هرگونه طرح و سرمایه‌گذاری توسعه‌ای یا بلندمدت از طریق فشار دولت بر صندوق‌های بازنشستگی تحمیل شد می‌بایست بازدهی این طرح‌ها براساس اهداف سرمایه‌گذاری صندوق‌ها توسط دولت تضمین گردد.

شواهد تجربی در کشورهای در حال توسعه یا توسعه‌یافته نشان می‌دهد که سیستم‌های ضعیف و ناکارآمد تأمین اجتماعی چه در بخش بیمه‌ای یا سرمایه‌گذاری باعث بحران اجتماعی در کشورها می‌گردد (مانند یونان). البته در صندوق‌هایی که از سیستم نظام ارزیابی سالیانه (payg) تبعیت می‌کنند، دولت از طریق سیستم‌های مالیاتی به تأمین تعهدات سررسید شده آنها کمک می‌کند.

اما در صندوق‌هایی که براساس سیستم‌های اندوخته‌گذاری فعالیت می‌کنند، روش مدیریت مخاطرات و از طریق سرمایه‌گذاری در حوزه‌های مختلف اقتصاد ملی و نیز با حضور در حلقه‌های استراتژیک صنایع و با تخصیص بهینه منابع به لحاظ ریسک و ایمنی نسبت به تأمین مالی تعهدات اقدام می‌نمایند.

نظام‌های تأمین اجتماعی و صندوق‌های بازنشستگی کشورهای مختلف دنیا برای تحقق اهداف اولیه خود از جمله تضمین مالی طرح‌ها و اجرای تعهدات خود در بازارهای مالی اقدام به سرمایه‌گذاری با حجم بالا می‌کنند. به طوری که در سال ۲۰۰۹ مجموع

سرمایه‌گذاری‌های آنها در سراسر جهان به میزان ۲۰ هزار میلیارد دلار برآورد شده است. به عنوان مثال میزان سرمایه‌گذاری صندوق دولتی بازنشستگی ژاپن به عنوان یکی از بزرگترین صندوق‌های بازنشستگی دنیا حدود هزار و ۳۰۰ میلیارد دلار در سال مذکور بوده، به نحوی که سرمایه‌گذاری در این صندوق‌ها دو هدف اصلی یعنی امنیت و سودآوری را دنبال کرده است. همچنین وجود منابع مالی این امکان را برای آنها فراهم می‌کند که سیستم‌های بازنشستگی بتوانند بسیار فراتر از یک سپر اجتماعی پدیدار شوند.

جایگاه صندوق‌های بازنشستگی به لحاظ مقیاس و شأن آنها در اقتصاد کشور

دارایی صندوق‌های بازنشستگی در کشور حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومان برآورد می‌شود. به طوری که ارزش دارایی‌های این صندوق‌ها عمدتاً مربوط به سازمان تأمین اجتماعی و سایر صندوق‌های بازنشستگی بزرگ و کوچک شامل صندوق بازنشستگی نفت، صندوق بازنشستگی کشوری و صندوق بازنشستگی بانک‌ها و غیره است.

دارایی‌های پولی و مالی که در کشور وجود دارد شامل دارایی‌های بدون ریسک شامل اوراق مشارکت و سپرده‌گذاری و دارایی‌های ریسکی شامل سهام و دارایی‌های واقعی و فیزیکی شامل املاک و مستغلات هستند. با توجه به حجم بالای دارایی‌های صندوق‌های بازنشستگی آيا بازار کشور ظرفیت پذیرش این حجم منابع صندوق‌های بازنشستگی را دارد؟ به نظر می‌رسد بازار کشور پذیرش این حجم منابع را ندارد و اگر این منابع وارد هر کدام از این بازارها گردد، آنها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و اصولی را که در اصل ۴۴ قانون اساسی برای جلوگیری از انحصار برای صندوق‌های بازنشستگی لحاظ شده را نقض می‌کند. صندوق‌های بازنشستگی باید در فضای اقتصاد ملی حضور یابند تا بتوانند هم به اقتصاد ملی کمک کنند و هم اهداف بلندمدت خود را در فضای اقتصاد ملی جست‌وجو کنند و همچنین با توجه به سند چشم انداز کشور که در افق ۱۴۰۴ اقتصاد ایران باید اقتصاد اول منطقه باشد کشور را در جهت دستیابی به این هدف بزرگ کمک نمایند.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

با عنایت به جمیع جهات و با توجه به این که صندوق‌های بازنشستگی نیازمند دستیابی به تعادل مالی پایدار هستند و همچنین با توجه به اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدت خود ناگزیر به سرمایه‌گذاری هستند و اگر به هر بنگاه یا هر صنعت و بازاری وارد شوند آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند، لذا باید این منابع با توزیع و تجمیع در اقتصاد ملی (براساس اصولی اساسی صندوق‌های بازنشستگی شامل ریسک، بازدهی) ضمن دستیابی به اهداف خود اثرات مثبتی بر اقتصاد ملی گذاشته و با حضور در حلقه‌های استراتژیک صنایع که بخش خصوصی چه به لحاظ مالی و چه مدیریتی توان ورود به آن را ندارد، باعث ارتقای آن صنعت و اقتصاد ملی شوند.

قلمرو رخا

پرونده اصلی

شماره
مهر
۱۳۹۴

۳۵



نظام‌های تأمین اجتماعی و صندوق‌های بازنشستگی کشورها را مختلف دنیا برای تحقق اهداف اولیه خود از جمله تضمین مالی طرح‌ها و اجرای تعهدات خود در بازارهای مالی اقدام به سرمایه‌گذاری با حجم بالا می‌کنند

شستا؛ اهمیت شفافیت و حق انتخاب

شرکای اجتماعی سازمان، از گذشته و حال شستا می گویند

سازمان های بیمه گر اجتماعی ناگزیر از سرمایه گذاری هستند. سرمایه گذاری سازمان های بیمه گر اجتماعی پیش نیازهایی دارد که در صورت رعایت نشدن، حتی ممکن است به از دست رفتن اصل سرمایه این سازمان ها و به وجود آمدن بحران هایی غیر قابل حل بینجامد. برای جلوگیری از این شرایط، کارشناسان سرمایه گذاری هایی را پیشنهاد می دهند که ریسک پایین داشته باشد و توصیه می کنند این گونه سازمان ها که منابع مالی زیادی در اختیار دارند، در صنعت بازاریابی وارد شوند که بخش خصوصی توان حضور در آنها را ندارد. سرمایه گذاری در حوزه های بالادستی اقتصاد، در اغلب موارد ریسک کمتر و بازده بیشتری دارند و به همین دلیل، سازمان های بیمه گر اجتماعی در اکثر کشورهای دنیا، به سرمایه گذاری در این بخش ها ترغیب و توصیه می شوند. وضعیت سازمان تأمین اجتماعی نیز اینگونه است. شرکای اجتماعی سازمان تأمین اجتماعی که نسبت به آینده این سازمان و حفظ توان آن برای ارائه خدمات مطلوب به اقشار تحت پوشش حساسیت ویژه ای دارند، از فعالیت های سنجیده و هوشمندانه سرمایه گذاری این سازمان حمایت می کنند. در این گزارش، نمایندگان تشکلهای کارگری، کارفرمایی و بازنشستگی، از گذشته و حال شستا، بازوی سرمایه گذاری سازمان تأمین اجتماعی و پیش نیازهای سرمایه گذاری سازمان می گویند.

برای شستا، حق انتخاب قائل شوید

علیرضا حیدری، فعال کارگری نیز از عملکرد گذشته شستا انتقاد دارد. به عقیده وی، بخش عمده ای از سرمایه گذاری های سازمان تأمین اجتماعی در قالب شرکت های شستا، بابت رد دین دولت و به صورت تکلیفی به سازمان تأمین اجتماعی واگذار شده اند و این سازمان در انتخاب این شرکت ها نقشی



نداشته است. حیدری با انتقاد از افسانه سرایی هایی که در خصوص حجم، ابعاد و سودآوری شستا صورت گرفته است، می گوید: «وقتی کارنامه اقتصادی شستا را در سال های گذشته بررسی می کنید، مشخص می شود که اکثر سرمایه گذاری ها و شرکت های واگذار شده به صورت غیرانتخابی، سود محقق شده ای پایین تر از انتظارات داشته اند و با توجه به حجم عظیم مصارف سازمان تأمین اجتماعی برای ارائه خدمات بیمه ای و درمانی به اقشار تحت پوشش، شستا نتوانسته طی سال های فعالیت خود، بار چندانی از دوش سازمان بردارد و به نقطه ای قابل اتکا برای تأمین بخشی از هزینه های سازمان در بودجه های سالیانه تبدیل شود.» این فعال کارگری می افزاید: «لازم است دولت در سیاستگذاری هایی که در قبال شستا انجام می دهد و همچنین در تهرتهایی که اتفاق می افتد، برای شستا و مدیران اقتصادی سازمان حق انتخاب بگذارد تا آنها بتوانند با توجه به مصلحت های سازمان و مخاطبان آن، اقدام به سرمایه گذاری کنند.» حیدری ادامه می دهد: «به نظر می رسد در دولت جدید و مدیریت جدید سازمان و شستا، نگاه به سازمان و فعالیت های آن از حالت غیرحرفه ای و بعضاً سیاسی خارج شده و این پتانسیل وجود دارد که مسیرهای جدید برای رشد اقتصادی سازمان تأمین اجتماعی و شستا هموار شود. اما گام نهادن در این مسیر و ادامه این راه، نیازمند ایجاد سازوکارهایی مشخص است و دولت باید در ایجاد این زمینه، کمک بیشتری کند.» این فعال کارگری با اشاره به بحران پیشگیری گرفتن مصارف بر منابع سازمان تأمین اجتماعی می افزاید: «به نظر می رسد در شرایط فعلی، سازمان تأمین اجتماعی از این به بعد به راحتی نمی تواند روی پای خودش بایستد و نیاز به کمک و حمایت دارد و این حمایت ها می تواند به شکل های مختلف خود را نشان دهد. تغییر در رویکرد و سیاستگذاری در حوزه سرمایه گذاری و کمک دولت به سازمان هم می تواند به عنوان یکی از حمایت هایی باشد که دولت برای نجات تأمین اجتماعی باید انجام دهد.» حیدری بدهی انباشته نهاد دولت به تأمین اجتماعی را یکی از موانع سرمایه گذاری این سازمان می داند و می گوید: «با توجه به اتفاقاتی که اخیراً در عرصه بین الملل افتاده و مذاکراتی که به نتیجه رسیده و احتمالاً موجب لغو تحریم ها خواهد شد، به نظر می رسد فضای مناسبی برای سرمایه گذاری در کشور در حال به وجود آمدن است که دولت می تواند در این فضای ایجاد شده، میدان فعالیت در اختیار تأمین اجتماعی و شستا قرار دهد تا ضمن فعالیت، بخشی از بدهی های انباشته دولت نیز تهاتر شود.» وی می افزاید: «در شرایط فعلی که فعالان اقتصادی سراسر دنیا برای ورود به ایران ابراز تمایل می کنند، شرایط برای سازمان تأمین اجتماعی و شستا نیز باید فراهم باشد و دولت به این سازمان در توسعه و کارآمدسازی فعالیت های سرمایه گذاری کمک کند، چرا که فعالیت های سازمان تأمین اجتماعی برای همه بیمه شدگان این سازمان منفعت دارد و اگر قرار است دولت برای فعالان اقتصادی امکاناتی در نظر بگیرد، تأمین اجتماعی باید پیشقراول دریافت این امکانات باشد.»

حیدری در پایان بر ضرورت حضور تأمین اجتماعی و شستا در حوزه های بالادستی اقتصاد که ریسک کمتر و بازدهی بیشتری دارند، تأکید کرد.

عملکرد گذشته شستا قابل انتقاد بود

رئیس کانون عالی کارگران بازنشسته و مستمری بگیران تأمین اجتماعی، عملکرد گذشته شستا را قابل انتقاد می داند و می گوید: «در گذشته مدیران مجموعه شستا و حتی خود سازمان تأمین اجتماعی، از بیرون تحمیل می شدند. در شرایط فعلی که مدیران کارشناس و فن آشنا بر سر کار هستند، امید این وجود دارد



که شستا بر اساس اصول حرفه ای مدیریت شود و به اهداف خود برسد.» علی اصغر بیات با انتقاد از افسانه سرایی هایی که در خصوص شستا و منابع و فعالیت هایی آن رایج شده است، می گوید: «سهم سود حاصل از فعالیت های اقتصادی و سرمایه گذاری سازمان تأمین اجتماعی که بخش عمده آن به وسیله شستا مدیریت می شود، درآمدهای سازمان تأمین اجتماعی زیاد نیست. ارزش کل دارایی های شستا، حتی معادل دو سال هزینه های ارائه خدمات به بیمه شدگان و مستمری بگیران نیست در حالی که سازمان وظیفه دارد در تمام طول دوران زندگی هر بازنشسته و مستمری بگیر که گاه به ۴۰ سال هم می رسد، به او و خانواده اش مستمری پرداخت کند.» وی می افزاید: «با توجه به گشایش های صورت گرفته در فضای اقتصاد کشور، سازمان تأمین اجتماعی باید به آینده نگاه کند و از این فرصتی که به وجود خواهد آمد، استفاده کند. وقتی تحریم ها برداشته شود، شستا باید نسبت به افزایش سرمایه گذاری های خود در داخل و خارج از کشور اقدام کند.» بیات، سازمان تأمین اجتماعی را دارای سه حوزه عمل بیمه، درمان و سرمایه گذاری می داند و می افزاید: «سازمان تأمین اجتماعی برای اینکه بتواند به تعهدات خود عمل کند و خدمات درمانی و بیمه ای خود به بیمه شدگان و بازنشستگان را ادامه دهد، به طور قطع نیازمند سرمایه گذاری است و اگر منابع به درستی سرمایه گذاری نشود، سازمان نمی تواند از پس تعهدات آینده خود برآید.» وی با یادآوری اینکه ۴۰ میلیون نفر از مردم، بیمه شده تأمین اجتماعی هستند و تحت پوشش خدمات متنوع این سازمان قرار دارند، ادامه می دهد: «تأمین اجتماعی در حال حاضر در بخش های مختلفی مانند سیمان، دارو، پتروشیمی، بانک و ... سرمایه گذاری کرده است و باید تلاش کند عایدات خود را از این سرمایه گذاری ها بیشتر کند چراکه این عایدات، صرف پرداخت مستمری و ارائه خدمات درمانی به بیمه شدگان و بازنشستگان خواهد شد.» بیات می افزاید: «مستمری ای که سازمان تأمین اجتماعی به صورت ماهیانه به بازنشستگان پرداخت می کند، برای بسیاری از مستمری بگیران تنها درآمد به حساب می آید. در حال حاضر نزدیک به ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار بازنشسته و مستمری بگیر اصلی از تأمین اجتماعی حقوق بازنشستگی دریافت می کنند که این سازمان برای پرداخت این حقوق به حداقل ۲ هزار و ۷۰۰ میلیارد تومان وجه نقد در ماه نیاز دارد. بنابراین در سرمایه گذاری هایی که این سازمان انجام می دهد، باید مراقب باشد که ریسک خطرناکی نکند و بتواند در موقع نیاز سرمایه های خود را نقد کند.» رئیس کانون عالی کارگران بازنشسته و مستمری بگیران تأمین اجتماعی، عملکرد مدیران ارشد و اعضای هیأت مدیره سازمان فعلی سازمان را خصوصاً در بخش سرمایه گذاری، مثبت و ارزنده ارزیابی می کند و می گوید: «مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی، چون از بدنه سازمان و فردی علمی و متخصص است، درها و مشکلات شرکای اجتماعی سازمان بخصوص بازنشستگان را می فهمد و توانسته مشکلات را تا حدودی حل و فصل کند. البته با توجه به آثار تحریم ها و شرایط اقتصادی کشور، برهم خوردن توازن و تعادل منابع و مصارف سازمان و البته بدهی ۱۰۰ هزار میلیارد تومانی نهاد دولت به سازمان، طبیعتاً مشکلاتی جدی بر سر راه خدمت رسانی برای مدیران وجود دارد.» وی می افزاید: «اگر تحریم های ظالمانه برداشته شود و دارایی های کشور که بلوکه شده آزاد شود، دولت می تواند بخشی از این دارایی ها را در قبال بدهی خود به تأمین اجتماعی بپردازد تا تأمین اجتماعی نیز بتواند سرمایه گذاری و به تعهدات خود بهتر عمل کند.»

قلمرو رخا

پرونده اصلی

شماره ششم
مهر ۱۳۹۴

۳۶



ارزش کل دارایی های شستا، حتی معادل دو سال هزینه های ارائه خدمات به بیمه شدگان و مستمری بگیران نیست در حالی که سازمان وظیفه دارد در تمام طول دوران زندگی هر بازنشسته و مستمری بگیر که گاه به ۴۰ سال هم می رسد، به او و خانواده اش مستمری پرداخت کند

شفافیت در شستا، موفقیت ایجاد می کند



نایب رئیس کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران نیز عملکرد گذشته شستا را به دلیل شفاف نبودن، قابل انتقاد می داند و معتقد است، بخشی از سرمایه گذاری های فعلی سازمان تأمین اجتماعی، سوددهی مناسبی ندارند و تأمین اجتماعی و شستا باید خود را از برخی شرکت هایی که در گذشته در قبال بدهی ها به این سازمان واگذار شده و سوددهی مناسبی ندارد، آزاد کنند و در حوزه هایی اقدام به سرمایه گذاری کنند که حداقل سود لازم برای ادامه سرمایه گذاری را در اختیار آنها بگذارد. محمد عطاردیان می افزاید: «تجربه نشان می دهد مدیریت دولتی و تفکر مدیریت دولتی در عرصه اقتصادی کارآمدی مناسبی ندارد.»

این فعال کارفرمایی، خواستار اطلاع رسانی به نمایندگان کارفرمایان درباره جزییات سرمایه گذاری ها و سود و زیان سازمان تأمین اجتماعی و شستا است و می گوید: «در زمانی که شورای عالی تأمین اجتماعی فعالیت داشت، کارفرمایان در شستا نماینده داشتند و این نماینده، گزارش عملکرد شستا و بیان آن را به کانون عالی کارفرمایی می آورد، اما در حال حاضر کارفرمایان اطلاع دقیقی از برخی فعالیت های شستا ندارند. بنابراین لازم است ترکیب شورای عالی تأمین اجتماعی احیا شود تا کارگران و کارفرمایان بتوانند در مدیریت این سازمان و سیاست گذاری های اقتصادی آن نقش داشته باشند.»

نایب رئیس کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران در خصوص عملکرد سازمان تأمین اجتماعی در دوره جدید مدیریتی این سازمان می گوید: «عملکرد مدیران ارشد فعلی سازمان تأمین اجتماعی قابل قبول است، زیرا به صورت مشخص برای احیای سازوکارهای سه جانبه گرایی در این سازمان تلاش می کنند؛ اما متأسفانه در پیاده سازی سه جانبه گرایی مشکلات قانونی وجود دارد و امیدواریم دولت و مجلس با همکاری یکدیگر، این مشکلات قانونی را برطرف کنند تا سازمان تأمین اجتماعی به معنای واقعی به صورت سه جانبه و با مشارکت جدی کارگران و کارفرمایان اداره شود و مشکلاتی که گریبان آن را گرفته است، حل شود. باید توجه داشت منابع و سرمایه های سازمان تأمین اجتماعی متعلق به دولت نیست، بلکه مربوط به بیمه شده ها، کارگران و کارفرمایان است.»

عطاردیان، توجه به اصول علمی سرمایه گذاری در سازمان های بیمه گر اجتماعی

را برای تأمین اجتماعی و شستا ضروری می داند و می گوید: «تأمین اجتماعی و شستا علاوه بر حضور در حوزه های بالادستی اقتصاد کشور، می توانند در حوزه های زیربنایی و عمرانی نیز که سود مناسبی دارند، سرمایه گذاری کنند. برای مثال در حال حاضر دولت در حوزه طرح های عمرانی کشور، تسهیلات مناسبی فراهم کرده است. سازمان تأمین اجتماعی با حضور در این حوزه ها و به اتمام رساندن پروژه های نیمه تمام دولتی می تواند سود قابل توجهی کسب کند.»

وی می افزاید: «سرمایه گذاری های مناسب و هوشمندانه تأمین اجتماعی و شستا می تواند ضمن سودآوری، اشتغالزایی نیز باشد و تأمین اجتماعی از این طریق می تواند به تعداد بیمه شده های خود نیز بیفزاید. صنایع کشور در حال حاضر توانایی سودآوری زیادی ندارند و نمی توانند بیش از ۵ تا ۷ درصد سودآور باشند، در حالی که تأمین اجتماعی در سرمایه گذاری های خود باید به فکر کسب سود مناسب باشد تا بتواند در آینده از عهده انجام تعهدات خود برآید.»

عطاردیان با اشاره به احتمال بهتر شدن شرایط اقتصادی کشور در نتیجه توافقات هسته ای و برداشته شدن تحریم ها می افزاید: «شرایط اقتصادی کشور در اثر توافق هسته ای، بازتر شده و این وضعیت به نفع تأمین اجتماعی است. دولت هم می تواند در این شرایط، بدهی های خود را به تأمین اجتماعی بپردازد. تأمین اجتماعی و شستا باید از گذشته خود فاصله بگیرند، چشم اندازهای جدید را ترسیم کنند و فعالیت های جدیدی را آغاز کنند. در حال حاضر دولت پروژه های نیمه تمام و جدید زیادی دارد و حاضر است این پروژه ها را واگذار کند. اگر تأمین اجتماعی گروهی را برای استفاده از این ظرفیت ها آماده کند، نمایندگان کارفرمایان آمادگی دارند در این گروه حضور و مشارکت داشته باشند و به تحقق اهداف سازمان کمک کنند.»

قلمرو راه

پرونده اصلی

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۳۷



چه سیاستی برای نظام داروی باید انتخاب کرد؟

[illegible]

تلاش‌های اسرائیلیک را به دست بازار و منطق آن سپرد.
داور از این مسئله مستثنی نیست و به همین دلیل در
این شماره نگاهی داشته‌ایم به وضعیت صنعت دارو در
ایران و پتانسیل‌ها و امکانات آن در عصر پساتحریم و
همچنین باید‌ها و نیاید‌ها در زمینه تدوین استراتژی
برای راهبری این صنعت استراتژیک.



استراتژی برای کالای استراتژیک

آیا می‌توان تامین دارو را به بازار سپرد؟

ستار مهربان

پژوهشگر اقتصاد دارو و سلامت

در طی دهه‌های اخیر با افزایش اهمیت بخش سلامت در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های کلان در اکثر جوامع، هزینه‌های این بخش نیز با نرخ‌های فزاینده‌ای در حال افزایش است که می‌توان به عللی همچون پیدایش سیکل افزایش امید زندگی، کاهش مرگ و میر کودکان و نوزادان، افزایش جمعیت سالمند، استفاده از تکنولوژی‌های سرمایه‌ای و هزینه‌بر، تغییر بار بیماری‌ها، بازپیدایی بیماری‌ها و همچنین خواست جوامع از دولت‌ها جهت فراهم‌آوری و در دسترس عموم قرار دادن خدمات سلامت به عنوان یکی از مؤلفه‌های بهبود کیفیت زندگی و همچنین رشد اقتصادی اشاره کرد. در نمودار سهم هزینه‌های سلامت از تولید ناخالص داخلی کشور در طی سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۳ نمایش داده شده است.

همان‌طور که در نمودار مشخص است سهم بخش سلامت از GDP از ۳/۸ درصد در سال ۱۹۹۵ به ۶/۷ درصد در سال ۲۰۱۳ افزایش یافته است که نشان از اهمیت اقتصاد بخش سلامت در اقتصاد ملی دارد. کارکرد اقتصاد سلامت کشور را می‌توان به صورت مجموعه مجزا مطالعه کرد یا این که اجزای تشکیل دهنده آن را جداگانه بررسی کرد. یکی از این زیرمجموعه‌ها بخش مرتبط با دارو و اقتصاد دارو است. در ارتباط با اهمیت دارو اشاره به این نکات ضروری است که دارو، به عنوان یکی از عمده‌ترین دروندادهای مراقبت‌های سلامت، در ایران ویژگی برجسته‌ای دارد که جایگاه آن را در نظام سلامت کشور از سایر بخش‌ها متمایز می‌گرداند. هزینه‌های دارویی و هزینه‌های مرتبط با آن در ایران و بسیاری دیگر از کشورهای در حال توسعه، حدود ۳۰ درصد از کل هزینه مراقبت‌های سلامت و نزدیک به ۵۰ درصد از

هزینه مراقبت‌های سرپایی را به خود اختصاص می‌دهد. بیش از ۴۵ تا ۶۰ درصد کل هزینه‌های دارویی از جیب مصرف‌کننده پرداخت می‌شود. سرانه هزینه دارویی در ایران از ۲۱ دلار در سال ۱۳۹۰ به ۵۳ دلار در سال ۱۳۹۳ رسیده است. میانگین این سرانه در دنیا ۱۳۰ دلار و در کشورهای فقیر نزدیک به ۱۰ دلار است. همچنین با توجه به روند هزینه‌های دارویی در سال‌های اخیر و بازار دارویی ۸ هزار میلیارد تومانی در سال ۱۳۹۳ پیش‌بینی شده که حجم بازار دارویی در کشور بیش از ۹۵۰۰ میلیارد تومان در سال ۱۳۹۴ باشد که نسبت به سال ۱۳۹۳، ۱۸/۵ درصد رشد خواهد یافت که این میزان، از رشد جمعیت و رشد اقتصادی کشور فراتر است و باعث می‌شود که بخش اقتصاد دارو در ایران جزء کشورهای با رشد فزاینده طبقه‌بندی گردد. با توجه به اهمیت حجم هزینه‌های دارویی و تغییر و تحولاتی که بازار دارو در طی سال‌های اخیر داشته است در قالب کلمات کلیدی مصرف، نیاز، تقاضا، مدیریت دارو و هزینه‌های دارویی به دلایل شکست بازار در بخش دارو پرداخته شده است.

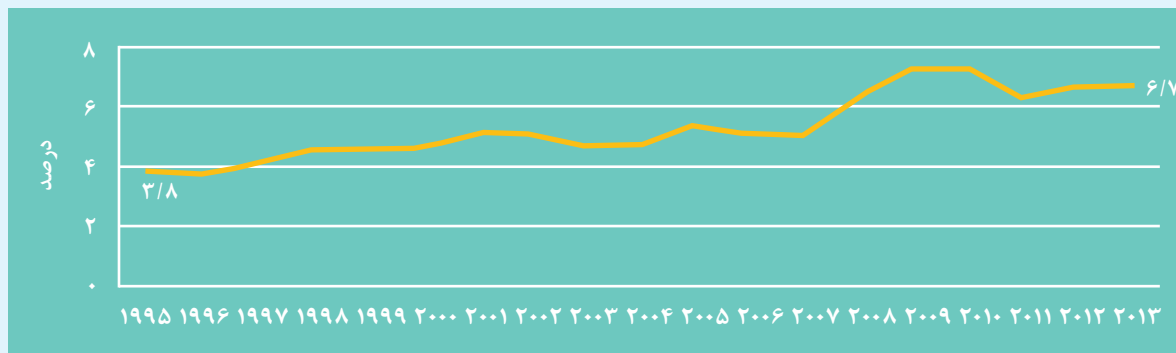
جهت بررسی از زاویه مصرف در سطح خرد لازم است با واژه‌های نیاز، خواسته و تقاضا آشنا شویم. در بخش سلامت، نیاز به مفهوم آن است که با توجه به شرایط جسمی و روحی بیمار بهترین توصیه از نظر پزشک چیست که این توصیه می‌تواند مواردی همچون مصرف دارو، استراحت، آزمایش‌های تشخیصی و حتی اعمال جراحی باشد. واژه خواسته مرتبط با مراجعه‌کنندگان جهت دریافت خدمت است که در بسیاری موارد در تقابل با نیاز تشخیص داده شده از سوی پزشک است. نمونه بارز این تقابل در مورد سرماخوردگی در ایران است که بنابه نیاز تشخیص داده شده از سوی پزشک استراحت کافی، مایع درمانی و در صورت لزوم استفاده از آنتی‌بیوتیک است اما مراجعه‌کنندگان انتظار دریافت آنتی‌بیوتیک‌های تزریقی و خوراکی نسل‌های جدید را دارند که در صورت موافقت پزشک نتیجه‌ای جزء افزایش هزینه‌های بخش سلامت و همچنین به وجود آمدن انواع مقاومت‌های دارویی نسبت به آنتی‌بیوتیک‌ها نخواهد داشت و اگر پزشک به این خواسته مراجعه‌کننده اهمیت ندهد و بر نظر خود، اصرار نماید ممکن است تعداد مراجعین خود را کاهش یافته ببیند و امکان ادامه فعالیت حرفه‌ای برای وی مختل گردد. جهت بررسی این تقابل می‌توان از شاخص تجویز دارو و کنترل نسخه که جزء شاخص‌های معرفی شده سازمان بهداشت جهانی است استفاده کرد که عنوان می‌شود در کشور شرایط غیرمنطقی وجود دارد به طوری که میانگین تعداد اقلام دارویی در هر نسخه ۳/۲ است که میانگین جهانی ۲/۵ اعلام شده است. همچنین شاخص تزریق دارو نیز ۵۰ درصد نسخه‌هاست که باید به ۳۰ درصد برسد. تجویز داروهای کورتونی که برای علامت‌درمانی استفاده می‌شود در سطح کشور بسیار بالاست. میزان مصرف آنتی‌بیوتیک‌ها نیز ۴ برابر متوسط جهانی عنوان می‌شود که تجویز نادرست آنتی‌بیوتیک‌ها علاوه بر ایجاد مقاومت

میکروبی در سطح جامعه، سبب تحمیل هزینه‌های سنگین و بیهوده بر بیمار و سیستم دارو و درمان کشورها می‌شود. عملکرد بیمه‌ها به عنوان فراهم‌کننده منابع در بخش سلامت و همچنین خریدار خدمت از فراهم‌کنندگان درمان، در این زمینه اغلب منفعلانه است و بازدارندگی مناسبی در ارتباط با مراجعه بیش از حد به پزشک و مصرف اضافی دارو وجود ندارد. اما در افراد فاقد بیمه درمانی و دهک‌های پایین جامعه، بالا بودن تعداد اقلام دارویی تجویز شده می‌تواند نشان از اقدام تاخیری افراد به علت نداشتن توان پرداخت مناسب برای خرید کالاهای سلامتی باشد.

ضلع سوم مثلث نیاز و خواسته، «تقاضا» است که مرتبط با توان مالی مراجعه‌کننده است. در رویکرد مبتنی بر نیاز عنوان شد که بهترین شخص جهت تشخیص نیاز فرد بیمار پزشک است اما توان مالی بیمار مورد لحاظ قرار نمی‌گیرد و هدف ارائه و معرفی بهترین شکل درمانی است و به نامحدود بودن منابع تکیه دارد اما رویکرد مبتنی بر تقاضا بر این اصل استوار است که منابع مالی و توان پرداخت فرد مراجعه‌کننده محدود است. افرادی که در دهک‌های بالای جامعه قرار دارند یا دسترسی به بیمه‌های مکمل دارند ممکن است بدون مشکل توصیه یاد شده پزشک را تهیه کنند اما مراجعه‌کنندگان بدون توان پرداخت کافی با چند گزینه روبه‌رو می‌شوند که انصراف از ادامه درمان بدترین شکل آن می‌تواند باشد، یا اقدام به خوددرمانی و تهیه دارو از داروخانه‌ها کنند، یا این که اقدام به تهیه درمان با قرض گرفتن یا فروش اسباب و دارایی‌های خود، کرده و به جرگه افرادی که با هزینه‌های کمرشکن سلامتی مواجه شده‌اند وارد گردند و در ادامه به زیر خط فقر سقوط نمایند. مطالعات عدالت در شهر تهران در سال ۱۳۹۰ مؤید این مطالب است که، ۹/۷۴ درصد خانوارهای تهرانی دچار هزینه‌های کمرشکن سلامت شده‌اند که بیش از ۵۰ درصد این خانوارها به واسطه هزینه‌های دارویی دچار این وضعیت شده‌اند. از سوی دیگر ۴ درصد خانوارهای تهرانی در سال ۹۰ به واسطه هزینه‌های سلامتی به زیر خط فقر سقوط کرده که از این میزان ۲ درصد به واسطه هزینه‌های دارویی بوده است.

در اقتصاد سلامت واژه «تقاضای القایی» بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد و در ارتباط با تجویزها یا توصیه‌های اضافه‌ای است که به علت عدم تقارن اطلاعات از سوی پزشک به بیمار القاء می‌شود، اما در بخش دارو و تجهیزات، نیروهای القاکنده از سوی شرکت‌های دارویی به سمت پزشکان، داروسازان و مسئولان خرید تجهیزات پزشکی در سطوح خرد و کلان وجود دارند. تبلیغاتی که این قبیل شرکت‌های دارویی در ارتباط با کارایی و اثربخشی داروهای جدید و تجهیزات سرمایه‌ای می‌کنند بر تقاضای دارو، خرید تجهیزات سرمایه‌ای در سطح کلان و تجویز این داروها در مطب‌ها برای مردم در سطح خرد بسیار مؤثر هستند. کارکرد این تقاضای القایی در بخش دارویی در حوزه مرتبط با بیماری‌های خاص قابل ملاحظه است. بازار دارویی در حیطه بیماری‌های خاص





سهم هزینه سلامت از تولید ناخالص داخلی

کمیابی یا نایابی بسیاری از داروهای وارداتی و عدم تولید داروهای داخلی به علت نبود مواد مؤثر دارویی شد. در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ به طور تقریبی ۲/۴ و ۳/۳ میلیارد دلار به دارو و فرآورده‌های دارویی اختصاص یافت. هر ۳ موج یاد شده اثرات تشدیدری روی حوزه سلامت و دارو داشتند. افزایش هزینه‌های سلامت بر دوش مردم منتقل شد و باعث افزایش میزان پرداختی از جیب مردم تا سطح بیش از ۶۰ درصد شد، همچنین باعث ایجاد پدیده شکاف درمانی، کمبود دارو و تجهیزات، نابرابری در دسترسی به خدمات و ناکارآمدی استفاده از منابع سلامت شد. بسیاری از افراد با بیماری‌های مزمن به دلیل نبودن داروی انتخابی، درمان خود را نیمه‌کاره رها کردند یا به دلیل دریافت درمان ناقص، مدت زمان بیشتری را در بیمارستان‌ها بستری شدند و باعث افزایش هزینه سلامت و جامعه شدند. بر اساس آمارهای دارویی عنوان می‌شود اکثر داروهایی که در سطح جامعه عرضه می‌شود تولید داخل است (۹۶ درصد) و سهم کمی از داروها (۴ درصد)، وارداتی هستند اما این میزان ۴ درصدی بیش از دوسوم ارز دارو را به خود اختصاص داده است. در ارتباط با بسته‌بندی و مواد مؤثر دارویی نیز بیش از ۵۰ درصد مواد وارداتی است که در صورت ایجاد خللی در واردات همین مواد مؤثر دارویی چرخه تولید بخشی از تولیدات دارویی داخل نیز مختل می‌شود. پس در این زمینه مدیریت مؤثر واردات، انبارگردانی صحیح و بموقع داروها و داشتن ارتباطات بین‌المللی بسیار مؤثر است. هم‌اینک سالانه نزدیک به ۴۲۰ میلیون دلار داروهای زیست فناوری وارد کشور می‌شود که با نیازسنجی در مورد اقلام دارویی مورد نیاز بر اساس اولویت‌های سلامت و جامعه و حمایت از شرکت‌های دانش بنیان که در زمینه‌های نانو تکنولوژی، بیوتکنولوژی و تولیدات دارویی فعالیت می‌کنند می‌توان زمینه را برای خودکفایی در امر دارو فراهم کرد و حتی چشم‌اندازهایی را در زمینه صادرات دارو در نظر گرفت. دارو به عنوان یک نهاده استراتژیک در عرصه سلامت شناخته می‌شود و در نبود داروی مناسب در زمان مناسب حتی با بودن کادر درمان حاذق، درمان مناسب صورت نمی‌گیرد. فراهم بودن و دسترسی سریع و آسان به داروها برای تمام گروه‌های جامعه به عنوان یکی از ملاک‌های عملکرد مناسب نظام سلامت و یکی از شاخص‌های حکمرانی مطلوب باید تلقی گردد. عرصه مدیریت دارو و سلامت در جامعه عرصه‌ای نیست که افراد فقط با داشتن دانش تخصصی در حوزه درمان یا دارو بتوانند از عهده آن برآیند. امید است این تفکر در نظام سلامت نهادینه شود. مدیریت منابع کمیاب در عرصه سلامت کشور نیاز به همکاری متخصصان گوناگون در حوزه‌های بهداشتی، درمانی، اقتصاد، مدیریت، حقوق و سیاست‌گذاری دارد.

گمراه‌کننده باشند. در ادامه به تقابل اثرات تصمیمات کلان جامعه و حوزه سلامت و دارو می‌پردازیم. بخش سلامت کشور به دلیل تأثیرگذاری روی سایر بخش‌های جامعه و تأثیرپذیری متقابل از تصمیمات دیگر حوزه‌ها نیازمند مدیران توانا با دانش‌های بهداشتی، درمانی، مدیریتی، اقتصادی و سیاست‌گذاری قوی است تا بتوانند اثرات سوء تصمیمات کلان بر حوزه سلامت را به حداقل برسانند یا از پتانسیل‌های مثبت تصمیمات در سایر بخش‌ها جهت ارتقای سطح سلامت جامعه استفاده نمایند. در طی سال‌های گذشته ۳ رخداد اقتصادی مهم در سطح جامعه به وقوع پیوست که اولی برنامه هدفمندی یارانه‌ها بود که با افزایش قیمت حامل‌های انرژی در درصد اصلاح قیمت‌های نسبی بود. به دنبال افزایش قیمت نهاده‌های انرژی به عنوان یک نهاده تولیدی، قیمت کالاها و خدمات در تمام بخش‌ها افزایش یافت. همچنین سهم بخش‌های تولید، صنعت و سلامت از افزایش قیمت حامل‌های انرژی به نحو مقتضی به این بخش‌ها تعلق نگرفت تا اثر افزایش قیمت نهاده‌های انرژی را خنثی نماید. این اتفاق سبب افزایش قیمت ستانده‌ها و کالاهای واسطه‌ای بخش‌های تولید و صنعت شد که به عنوان ورودی بخش سلامت جهت فراهم‌آوری داروها، تجهیزات و دیگر نهاده‌ها استفاده می‌شد و باعث بالا رفتن مجدد قیمت تمام شده خدمات درمانی شد. اتفاق دوم افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی بود که به دلیل برخورداری کشور از منابع طبیعی همچون گاز و نفت، درآمدهای ارزی کشور افزایش یافت. این درآمدهای ارزی می‌توانست جهت فراهم‌آوری زیرساخت‌های توسعه، بهبود وضعیت تولید و افزایش رفاه جامعه مورد استفاده قرار گیرد. اما با بها دادن به امر واردات میزان واردات از مرز ۷۰ میلیارد دلار عبور کرد و در ادامه باعث ضربه خوردن تولیدات داخلی در عرصه‌های مختلف همچون کشاورزی، صنعت و حتی تولیدات دارویی شد و مصرف‌گرایی در سطح جامعه را افزایش داد. اما اتفاق سوم اوج گرفتن تحریم‌ها علیه کشور از اواخر سال ۱۳۹۰ بود که این تحریم‌ها باعث کاهش میزان فروش نفت، افت میزان صادرات کالاهای غیرنفتی و بلوکه شدن دارایی‌های کشور شد و درآمدهای ارزی کشور بشدت کاهش یافت. بودجه عمومی کشور که به صورت انبساطی تنظیم شده بود و همچنین کاهش ارز ورودی به کشور باعث افزایش نرخ ارز جهت جبران برخی از درآمدهای از دست رفته شد. در آن دوره سعی شد با حمایت از بحث دارو و به‌ویژه داروهای وارداتی و دیگر فرآورده‌های دارویی که جهت تکمیل فرایند تولید داروهای داخلی مورد استفاده قرار می‌گیرند، ارز دولتی در اختیار وزارت بهداشت قرار گیرد اما این عرصه به طور صحیح مدیریت نشد و باعث

نزدیک به ۳ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان است و بنا بر اظهارات مسئولان سازمان غذا و دارو نزدیک به ۲ هزار میلیارد تومان به صورت حمایت از این گروه‌ها توسط دولت پرداخت می‌شود. باقیمانده رقم هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان اگر بر عهده افراد مبتلا به بیماری‌های خاص باشد رقم قابل ملاحظه‌ای است. درک این نکته مهم است که اغلب برخی از پزشکان در اثر تقاضای القایی یاد شده اقدام به توصیه و تجویز داروهایی می‌کنند که به تازگی وارد بازار دارویی شده یا در لیست حمایت بیمه نیستند. در اینجا بیمار باید تمام هزینه دارویی را خود متقبل شود و به علت هزینه بالای این داروها دچار هزینه‌های کمرشکن خواهد شد و سقوط به زیر خط فقر را نیز تجربه خواهد کرد. در صورتی که داروی پیشنهادی پزشک، دارای نمونه مشابه داخلی نیز باشد ملاک عملکرد بیمه هزینه داروی تولید داخل است و کسر یا کل قیمت داروی داخلی تحت پوشش بیمه می‌گیرد و الباقی را فرد بیمار پرداخت خواهد کرد که در اکثر موارد اختلاف قیمت داروی تولید داخل و خارج بسیار قابل توجه است. اختلاف دیدگاه‌های پزشکان جهت توصیه دارو به لحاظ کارآمدی، اثربخشی و به روز بودن آن با لیست داروهای تحت پوشش بیمه‌ای بیماران خاص، در قالب هزینه‌های کمرشکن به خانواده‌های این بیماران تحمیل می‌شود در این زمینه عنوان شده است که بیش از ۶۷/۹ درصد خانوارهایی که دارای بیمار سرطانی هستند دچار هزینه‌های کمرشکن سلامتی شده‌اند که نشان از عدم کارایی نظام بیمه‌ای برای جلوگیری از بروز این پدیده دارد. بالا بودن هزینه داروهای بیماران خاص که اکثراً داروهای وارداتی هستند و ناکارایی نظام بیمه، هیچگونه قدرت چانه‌زنی را به بیماران نمی‌دهد. در اینجا نقش پزشکی که به عنوان نماینده بیمار عمل می‌کند بسیار حیاتی است. اگر داروی توصیه شده دارای نمونه مشابه داخلی باشد و اثربخشی و کارایی حداقلی آن به اثبات رسیده باشد می‌تواند از سوی پزشک به عنوان داروی جانشین نمونه خارجی توصیه شود. اما باور رایج جامعه این است که داروهای تولید داخل دارای کیفیت پایین هستند، در این قسمت نقش وزارت بهداشت و سازمان‌های بیمه‌ای پررنگ‌تر می‌شود. این واحدها می‌توانند با انجام مطالعات هزینه اثربخشی، به مقایسه داروهای وارداتی و داروهای تولید داخل بر اساس یکسری از ملاک‌های انتخابی بپردازند و با این اقدام اطلاعات مفیدی در اختیار پزشکان قرار دهند و حتی اثرات القایی احتمالی شرکت‌های دارویی و تجهیزاتی را خنثی کنند و باعث حمایت و ارتقا تولیدات داخلی و صرفه‌جویی ارزی شوند. در مطالعات هزینه اثربخشی ملاحظات مربوط به عدالت و اخلاق باید گنجانده شوند زیرا بدون این موارد نتایج حاصل از مطالعات هزینه اثربخشی نیز می‌توانند

قلمرو راه

رفاه

شماره ۱۳۹۴
ششم مهر

۴۰

سرانه هزینه دارویی در ایران از ۲۱ دلار در سال ۱۳۹۰ به ۵۳ دلار در سال ۱۳۹۳ رسیده است. میانگین این سرانه در دنیا ۱۳۰ دلار و در کشورهای فقیر نزدیک به ۱۰ دلار است

قضیه شکل اول، قضیه شکل دوم

بررسی وضعیت دارویی قبل و بعد از توافق هسته‌ای

هادی کحالزاده

پژوهشگر توسعه پایدار در دانشگاه براندایز آمریکا

توافق هسته‌ای وین گام به گام مراحل نهایی شدن خود را طی می‌کند و انتظار می‌رود در بازه زمانی ۳ تا ۶ ماه بعد از نهایی شدن، به مرحله اجرا درآید. خروج ایران از ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد و حل منازعه هسته‌ای ایران پس از یک دهه، انتظارات جدیدی از ایران پسا توافق و تحریم شکل داده است. اگرچه رفع بخش عمده‌ای از تحریم‌های مالی و تجاری به عنوان فوری‌ترین نتیجه توافق (output) در شکل‌گیری این انتظارات مؤثر بوده، اما پیامدهای میان‌مدت (outcomes) و اثر بلندمدت توافق (impacts) بر مناسبات اقتصادی-سیاسی داخلی و رابطه ایران با جهان، اهمیت ویژه بر این توافقنامه بخشیده است. انتظار از تحول در مناسبات اقتصادی و سیاسی ایران، شکل‌گیری چشم‌اندازی از ثبات و رابطه درازمدت‌تر تجاری و در نتیجه کاهش ریسک سیاسی و اقتصادی تجارت با ایران، امید بسیاری به بهبود بحران اقتصاد ایران و بهره‌مندی از فرصت‌های پس از توافق را ایجاد کرده است. اما تا چه اندازه این امیدواری به تحول با واقعیت اقتصاد ایران منطبق است؟ و آیا درباره اثرات تحریم‌ها بر بازارهای مختلف اقتصاد ایران بزرگنمایی شده است؟ برای یافتن پاسخ به این پرسش‌ها، این نوشته به بررسی شرایط بازار دارویی کشور پیش و پس از تحریم‌ها می‌پردازد.

بازار دارویی به دلیل ویژگی‌های خاص خود، امکان مناسبی برای ارزیابی اثر منفی اقتصادی و رفاهی تحریم در ایران است. از جمله این دلایل عبارتند از برخورداری بازار از سهم بالای نیروی انسانی دانش‌آموخته و متخصص، سهم بالای تکنولوژی، گردش مالی گسترده، نقش حیاتی و عمده دارو در نظام سلامت و وابستگی بالا به تجارت خارجی. علاوه بر آن با بررسی تحولات بازار در دوره پیش و پس از تحریم می‌توان اثر عوامل داخلی همچون ناکارآمدی، مخاطرات اخلاقی و هزینه مبادله بالا در بازار را از شوک خارجی تحریم تفکیک کرد. از این حیث، بررسی بازار دارویی ایران امکان مناسبی برای برآورد اثر رفع تحریم‌ها، بهره‌مندی از فرصت‌های پساتحریم و محک میزان امیدواری از شرایط پساتحریم در اقتصاد ایران است.

عامل تحریم

چنانچه تحریم‌های اقتصادی علیه ایران طی ۳۵ گذشته را از منظر اثرگذاری بر اقتصاد به سه دوره تقسیم کنیم، دوره سوم تحریم‌ها حائز بیشترین اثر منفی بر اقتصاد ملی بوده است. تحریم‌های دوره اول از اشغال سفارت آمریکا در آبان ۵۸ تا شکست توافقنامه تهران در خرداد ۱۳۹۰ نقش تعیین‌کننده در اقتصاد ایران نداشته است. هر چند این دوره، تا حدی هزینه مبادلاتی (Trading Cost) را افزایش داده اما در

عوض یکی از مشقوق‌های شکل‌گیری و حفظ نظام ژنریک در ایران بوده است. دوره دوم تحریم‌ها از تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد در خرداد ۱۳۸۹ تا اعلام تحریم بانک مرکزی ایران از سوی بریتانیا در آذر ۱۳۹۰ است. این دوره تحریم‌ها، دوره مشروعیت‌سازی (consensus building) و اجماع‌سازی (legitimacy building) علیه ایران برای شکل‌گیری دوره سوم تحریم‌ها است و از این حیث تأثیر چندانی بر بازار دارویی ایران نداشته است. دوره سوم تحریم‌ها از آذر ۱۳۹۰ تا آذر ۱۳۹۲ و توافق موقت ژنو است که یکی از پرهزینه‌ترین تحریم‌ها در تاریخ تحریم‌های اقتصادی جهان محسوب می‌شود. در حالی که بازار دارویی ایران طی دوره ۱۳۸۴-۱۳۹۰ رشد اسمی ۵۰۰ درصدی تجربه کرد، این رشد در دوره سوم تحریم‌ها متوقف شد. تا بیش از تحریم‌های دوره سوم بیش از ۶۵ درصد بازار دارویی ایران اعم از مواد اولیه و دارو وابسته به واردات بود. اثر منفی تحریم بر هزینه مبادلاتی و افزایش هزینه مبادله در اقتصاد ایران به دلیل محدودیت‌های تجاری گسترده، افزایش هزینه افتتاح اعتبار اسنادی یا عدم امکان خرید یوزانسی و انتقال وجوه، بحران را در بازار دارویی ایران تعمیق کرد.

تأثیر عوامل داخلی

بحران دارویی در دوره دو ساله ۹۲-۹۱ از عوامل داخلی نیز متأثر بود. اجرای سیاست حذف یارانه انرژی و عدم پرداخت سهم بخش تولید، افزایش تعهدات معوقه، دولت و بیمه‌ها به بخش دارو، پیروی دولت سابق از سیاست افزایش واردات برای مهار قیمت محصولات و رشد ۴ برابری تعداد واردکنندگان، افزایش بی‌سابقه مخاطرات اخلاقی در بازار در تشویق به استفاده از داروهای وارداتی و مقابله با تولید داخل، کمبود نقدینگی و افزایش هزینه تأمین منابع مالی برای صنایع داروسازی، زمینه‌های بروز بحران در سال‌های ۹۲-۹۱ را شکل دادند. در حقیقت ریشه بحران در سال‌های پیش از دوره سوم تحریم ایجاد شده بود و تحریم‌های مالی و تجاری علاوه بر ایجاد محدودیت‌های جدید، تأثیر عوامل داخلی را تشدید کردند.

در مقایسه و تفکیک اثر عوامل داخلی و تحریم بر اقتصاد ایران، می‌توان به فهم کارگزاران اقتصادی از موانع کسب و کار در ایران نیز مراجعه کرد. مرکز پژوهش‌های مجلس از تابستان ۱۳۹۰ تاکنون هر فصل به ارزیابی و دسته‌بندی ۲۲ مؤلفه بازدارنده محیط کسب و کار از دیدگاه نزدیک به ۳۰۰ کارگزار اقتصادی در سراسر کشور می‌پردازد. بطور تصادفی انجام پایش محیط کسب و کار با آغاز دوره دوم و سوم تحریم‌ها همزمان شده است. نکته حائز اهمیت این پایش این است که فعالان اقتصادی شرکت‌کننده چه در دوره دوم و چه دوره سوم اعمال، تحریم‌ها را عامل اصلی بحران اقتصاد ایران نمی‌دانند. در این پیمایش فصلی همواره رتبه اثر تحریم بین ۲۲ مؤلفه از ۱۷ تا ۴ در

نوسان بوده و در طی دو سال ۹۲-۹۱ شرکت‌کنندگان همواره تحریم را به عنوان سومین یا چهارمین عامل بازدارنده در کسب و کار ایران شناسایی کرده‌اند. در عوض، ناتوانی بازار پول و سرمایه کشور در تأمین نیازهای بخش تولید و همچنین نوسانات و بی‌ثباتی قیمت‌ها و فساد همواره به عنوان اصلی‌ترین عوامل بازدارنده محیط کسب و کار در ایران شناسایی شده‌اند؛ نتایجی که می‌توان به بازار دارویی ایران نیز تسری داد.

پساتوافق

رفع تحریم‌های اقتصادی علیه کشورمان قطعاً به کاهش هزینه‌های تجاری، افزایش دسترسی به بازارهای جدید، مواد اولیه باکیفیت‌تر و ارزانتر و افزایش امکان صادرات منجر خواهد شد. تسهیل تجارت و تولید، امکان بازگشت به رشد در دوره قبل از سال‌های ۹۲-۹۱ را مهیا خواهد ساخت. اما آنچه بیش از عامل خارجی در سرنوشت بازار دارو به ایفای نقش می‌پردازد، عوامل داخلی همچون ادامه بحران نقدینگی، برخی مداخلات سیاسی و مخاطرات اخلاقی در بازار و افزایش میزان قاچاق دارو است. لغو تحریم‌ها اگرچه هزینه مبادلاتی در بازار را کاهش خواهد داد اما به دلیل بالا بودن هزینه مبادله در بازار دارویی ایران، امکان تحول جدی در این بازار در آینده نزدیک دور از انتظار است. دولت در خوشبینانه‌ترین شرایط، سال آینده از منابع حاصل از فروش نفت و اموال آزاد شده از تحریم نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار ارز در دسترس خواهد داشت در حالی که حداقل به ۷۰ تا ۸۰ میلیارد دلار ارز برای پاسخگویی به نیازهای اقتصاد ایران نیازمند است. کاهش درآمدهای ارزی دولت و اعمال سیاست‌های مالیاتی جدید در کنار ناتوانی نظام پولی کشور در تأمین مالی و افزایش تعهدات دولت، بازار دارویی ایران را با بحران کمبود نقدینگی بیش از پیش مواجه خواهد کرد. به علاوه افزایش مخاطرات اخلاقی در بازار دارویی ایران و نظام سلامت و افزایش قاچاق و کاهش تقاضا برای داروی داخلی، امکان بهره‌مندی بازار از فرصت رفع تحریم‌ها را بشدت کاهش خواهد داد.

پاسخ به این پرسش که تا چه اندازه رفع تحریم‌های اقتصادی به افتتاح اقتصادی و رفع بحران فرضا در بازار دارویی ایران منجر خواهد شد، بستگی به نحوه سیاستگذاری دولت و متولیان نظام سلامت ایران دارد. سیاستگذاری مبتنی بر حمایت از تولید ملی، افزایش رقابت و کاهش فساد، همچنین ذکر این نکته ضروری است که بازار دارویی ایران در مجموع اقتصاد ایران عامل استراتژیک تحریم را به عنوان یک شوک خارجی غیرسیاسی، پشت سر گذاشته است، اما همچنان هزینه مبادله در اقتصاد ایران به دلیل ناکارآمدی و مخاطرات اخلاقی و عدم اولویت به تقویت سرمایه‌های ملی بالاست. بالا بودن هزینه مبادله در اقتصاد امکان بهره‌مندی از فرصت رفع تحریم و خروج از انزو را از اقتصاد ایران و خصوصاً بازارهایی همچون بازار دارویی ایران را به طور جدی کاهش می‌دهد.

قلمرو رها

رفاه

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۴۱

دولت در

خوشبینانه‌ترین شرایط سال آینده نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار ارز در دسترس خواهد داشت در حالی که حداقل به ۷۰ تا ۸۰ میلیارد دلار ارز برای پاسخگویی به نیازهای اقتصاد ایران نیازمند است. کاهش درآمدهای ارزی دولت و اعمال سیاست‌های مالیاتی جدید در کنار ناتوانی نظام پولی کشور در تأمین مالی و افزایش تعهدات دولت، بازار دارویی ایران را با بحران کمبود نقدینگی بیش از پیش مواجه خواهد کرد

دارو می‌تواند جایگزین نفت و گاز شود

سیاست‌های دارویی
در فضای پسا تحریم چگونه باید باشد

قلمرو راه

رفاه

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۴۲

فرهاد زرگری
کارشناس دارو



صنعت دارو از صنایع بسیار مهم و استراتژیک هر کشور است و جنبه‌های امنیتی - اجتماعی آن در سلامت مردم از جنبه‌های اقتصادی مهمتر است. محصولات این صنعت جزو کالاهای اساسی و حیاتی است و با تغییرات روند جمعیتی و افزایش امید به زندگی و سالمندی و ظهور بیماری‌های جدید و مزمن، میزان مصرف دارو در دنیا و همچنین کشورمان افزایش یافته است. همچنین ورود تکنولوژی‌های جدید و گرانقیمت به این حوزه باعث افزایش قیمت دارو و فشار بر بیمه‌های سلامت شده است. در عین حال نرخ بازدهی شرکت‌های دارویی در بورس تهران از متوسط نرخ بازدهی بورس بالاتر بوده و این می‌تواند جذابیت این صنعت را برای سرمایه‌گذاران به همراه داشته باشد.

در زمان تحریم‌های ظالمانه در حالی که تحریم‌کنندگان ایران تظاهر می‌کردند غذا و دارو در تحریم نیستند، عملاً شرایطی را فراهم

را بر اقتصاد تولیدکنندگان دارو وارد ساخته و هزینه‌های تأمین مالی آنها را بشدت بالا برده بود. به نحوی که تفاوت فاحشی بین سود عملیاتی و سود خالص شرکت‌های دارویی وجود داشت. عدم هماهنگی بین دستگاه‌های متولی هم بر پیچیدگی و صعوبت این شرایط اضافه می‌کرد. کمبود نقدینگی در نظام بانکی و عدم اعطای تسهیلات از یک طرف و از طرف دیگر عدم پرداخت مطالبات شرکت‌های تولید دارو را در وضعیت نابسامانی قرار داده بود که تنها با لطف الهی و تلاش مضاعف و بی‌شائبه مدیران و کارشناسان خدوم صنعت دارو در سراسر کشور این دوران سخت مدیریت شد.

اما این یک روی سکه تحریم‌ها بود. روی دیگر آن با هدایت و منویات مقام معظم رهبری نگاه درونزا به صنایع کلیدی و تکیه بر محققان و پژوهشگران داخلی و توسعه دانش در داخل کشور بود. اعمال تحریم‌ها در حوزه دارو با این نگاه باعث شد که ما بیشتر روی پای خودمان بایستیم و به تحقیق و توسعه

آوردند که تدارک دارو و نهاده‌های تولید آن با مشکل جدی همراه شد. به دلیل این که صنعت دارو یک صنعت دانش‌بنیان است و روندهای دانشی و تکنولوژیک آن به صورت روزافزون در حال پیچیده‌تر شدن است، یکی از عوامل رشد و توسعه این صنعت بستر تعامل و همکاری‌های علمی بین‌المللی است. در دوران تحریم دو اثر متضاد و مخالف در صنعت داروی کشورمان حادث شد. از یکسو به دلیل شرایط تحریمی امکان تهیه مواد اولیه، مواد جانبی، ماشین‌آلات و تجهیزات بسیار مشکل شد و برای تولیدکنندگان تدارک این مواد با سختی زیادی همراه بود که باعث افزایش هزینه‌های بالاسری و قیمت تمام شده دارو می‌شد و تعادل اقتصادی شرکت‌های دارویی را به هم زد. همچنین قفل‌شدگی نظام بانکی بین‌المللی موجب شده بود که برای تهیه مواد، منابع قابل توجهی از شرکت‌ها در نظام بانکی محبوس شود و به‌جای گشایش اعتبارات اسنادی با حداکثر ۲۰ درصد حدود ۱۳۰ درصد قیمت‌ها را در بانک‌ها کارسازی می‌شد که فشار شکننده‌ای

واردات دارو فقط در همان ۵ درصدی که داروهای پیچیده و های‌تک (High - Teck) هستند که هنوز دانش تولید آن یا تکنولوژی‌های مورد نیازش در کشور نیست، موجه است و ما بایستی در حوزه سیاستگذاری به‌نحوی عمل کنیم که جمهوری اسلامی ایران به عنوان کشوری که در باشگاه تولیدکنندگان دارو در دنیا شناخته شده است، جایگاه خودش را ارتقا دهد



دارو ایجاد می کند که به آنها به طور خلاصه می پردازیم.

با رفع تحریم ها به نظر می رسد یک نگاه جدید همگرایانه در نظام بین الملل نسبت به کشورمان به وجود می آید. آمریکا و رژیم صهیونیستی در تلاش بودند که ایران را تهدیدی برای صلح جهانی معرفی کنند و اجتماعی را علیه ایران سامان دهند، به هر حال توافق با ۵+۱ نشان داد که آنها واقعیات را پذیرفته اند و سر میز مذاکره با ما نشسته اند. این تغییر نگاه بین المللی یک بستر جدیدی را برای ما فراهم می سازد که بایستی از آن به بهترین شکل برای مصالح ملی استفاده کنیم. در این شرایط جدید با خروج بانک ها از تحریم و برقراری سوئیفت امکان استفاده از اعتبارات اسنادی به جای حواله های ارزی پیش می آید و صنایع ما می توانند سرمایه گذاری خود را بهتر مدیریت کنند و هزینه های انتقال و بالاسری خود را کاهش دهند و ریسک های این حوزه را پایین بیاورند. اثر دیگری که به نظر می رسد اتفاق بیفتد بسط همکاری های اقتصادی و توسعه سرمایه گذاری های خارجی در کشور است. تخمین زده می شود جریان ورودی سرمایه گذاری های مستقیم خارجی (EDI) به کشور سالانه ۸ تا ۱۰ میلیارد دلار باشد که هر چند عمدتاً در بخش نفت و گاز خواهد بود ولی صنایع دانش بنیان های تک (High Tech) مانند دارو هم می توانند از حوزه های جذاب برای سرمایه گذاران خارجی باشند.

نکته دیگر این است که در شرایط جدید بازار صادرات خدمات فنی - مهندسی رونق خواهد گرفت و نیروهای دانشی ایرانی در صحنه بین المللی نقش فعال تری ایفا خواهند کرد. بخش دارو از بخش هایی است که قابلیت های فنی - مهندسی خوب و قابل ارائه ای در سطح بین المللی دارد و می تواند در حوزه ساخت مجتمع های دارویی ورود داشته باشد.

همچنین تبادل تجربیات از طریق توسعه روابط با شرکت های تولیدی و صاحب برند در سطح دنیا و اجرای طرح های مشترک ساخت دارو و تولید تحت لیسانس از جمله موارد دیگری است که در شرایط جدید پست تحریم می تواند زمینه ساز توسعه صنعت داروی کشور به ویژه در حوزه های های تک (High - Tech) شود. حوزه صادرات دارو بایستی بشدت مورد توجه قرار گیرد و ورود داروهای ایرانی به بازارهای بین المللی در دستور کار تمام شرکت های تولیدی باشد.

در بستر ایجاد شده بعد از تحریم ها، شرکت های دارویی باید بتوانند زیرساخت های خود را ارتقا دهند و استانداردهای تولید خود را به سطحی بیاورند که بتوانند به راحتی توسعه بازار دهند و سهم خود را از صادرات غیرنفتی ارتقا ببخشند. با این راهبرد تهمت بی کیفیت بودن داروهای ایرانی که ملعبه دست یک عده افراد سودجو برای گسترش واردات و نابودی صنعت تولید داروی داخل است، از صنعت دارو کنار می رود و این صنعت می تواند جایگاه واقعی خود را در امنیت سلامت کشور و اقتصاد دانش بنیان ملی به دست آورد. با امید به روزی که تولیدات دارویی ما جایگزین صادرات نفت و گاز شود.

تولیدکننده داشت. متأسفانه نظام رگولاتوری ما در آن زمان نتوانست این موضوع را به نحوی مدیریت کند و حتی نهادها و افرادی خارج از حوزه دارو دست به واردات دارو زدند که به دلیل نداشتن تخصص لازم بعضی داروهای تقلبی و فاقد اصالت وارد کشور شد که با واکنش سازمان غذا و دارو موضوع کنترل شد.

واردات دارو فقط در همان ۵ درصدی که داروهای پیچیده و های تک (High-Teck) هستند که هنوز دانش تولید آن یا تکنولوژی های مورد نیازش در کشور نیست، موجه است و ما بایستی در حوزه سیاستگذاری به نحوی عمل کنیم که جمهوری اسلامی ایران به عنوان کشوری که در باشگاه تولیدکنندگان دارو در دنیا شناخته شده است، جایگاه خودش را ارتقا دهد. البته در تقابل تولید دارو در کشور چالش ها و تهدیدات زیادی وجود دارد که خود یک بحث مستقل را می طلبد.

تأثیر رفع تحریم ها

دوران پستاتفاق یا پستاتحریم یکسری آثار کلی را برای تمام صنایع و اقتصاد ملی ما در پی دارد که شامل صنعت دارو هم می شود و یکسری فرصت های جدید را به طور خاص برای صنعت

بپردازیم و در حوزه هایی که قبلاً واردکننده صرف بودیم و مقلد روندهای علمی به شمار می رفتیم، دست به تحقیق بزنیم. به عبارت دیگر تحریم های ظالمانه از نظر علمی و پژوهشی فرصت حرکت رو به جلو و شکوفایی دانشی را برای ما فراهم کرد و بسیاری از داروها که ما فاقد دانش فرمولاسیون و ساخت آنها بودیم در این مقطع در کشور تولید شد. در مواد اولیه و حوزه API هم با توجه به جایگاه ما در دانش شیمی پیشرفت های قابل توجهی حاصل شد که این از برکات اقتصاد مقاومتی در دوره تحریم بود که بایستی گسترده تر و قدرتمندتر ادامه پیدا کند. این موضوع نشان داد اگر به حوزه تحقیقات در علوم دارویی بها بدهیم و به محققان و دانشمندان خودمان تکیه کنیم می توانیم در حوزه هایی حتی به لبه علم دست پیدا کنیم.

در ضرورت بازبینی واردات دارو

البته در آن شرایط تحریمی یک عده سودجو هم بر طبل واردات می کوبیدند و عملاً با سوءاستفاده از شرایط مبادرت به واردات داروهایی کردند که داخل گاهی بیش از ۱۰

قلمرو رخا

رفاه

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۳۴



در شرایط جدید بازار صادرات خدمات فنی-مهندسی رونق خواهد گرفت و نیروهای دانشی ایرانی در صحنه بین المللی نقش فعال تری ایفا خواهند کرد. بخش دارو از بخش هایی است که قابلیت های فنی-مهندسی خوب و قابل ارائه ای در سطح بین المللی دارد و می تواند در حوزه ساخت و ساخت مجتمع های دارویی ورود داشته باشد

باید به سمت استقلال دارویی برویم

گفت‌وگو با دکتر ناصر نقدی مدیر عامل شرکت دارویی پارس دارو



قلمرو راه

رفاه

شماره
ششم
۱۳۹۴

مهر

۴۴

سؤال من در مورد این که آیا کیفیت داروهای خارجی بهتر از مشابه‌های داخلی‌اش نیست؟ دست در جیبش کرد و چند دارو مربوط به فشار خون و قند خون را به من نشان داد که تولید داخل هستند. «نقدی» برای آینده صنعت دارویی ایران بیم‌ها و امیدهای فراوانی دارد. از این بیم دارد که اگر واردات مانند هم‌اکنون بی‌حساب و کتاب باشد ایران تبدیل به بازار مصرف شرکت‌ها و کمپانی‌های دارویی چندملیتی خواهد شد. اما اگر با برنامه‌ریزی معطوف به حمایت از تولیدات داخلی وارد دوران پس‌اتحریم شویم، او افق روشنی برای صنعت دارویی کشور می‌بیند. وی تأکید دارد شرکت‌های داخلی توانمندی این را دارند که نه تنها نیازهای مردم ایران را تأمین کنند بلکه تبدیل به صادرکننده دارو به کشورهای منطقه و سایر نقاط دنیا هم بشوند.

هدف نهایی صنعت داروی داخلی کشور از نظر دکتر نقدی به عنوان مدیر عامل شرکت پارس دارو این است که ایران به استقلال دارویی برسد.

تکنولوژی جدیدی به ما نمی‌دادند. یا حتی برای ماشین‌های فعلی به ما قطعاً یدکی نمی‌دادند و حتی به تعهدات خود در زمینه خدمات پس از فروش در قبال ماشین‌آلاتی که قبل از تحریم‌ها خریده بودیم را اجرایی نمی‌کردند. اینجا بود که برای ما مشکلات فراوانی در زمینه تکنولوژی و ماشین‌آلات به وجود آمد.

از طرف دیگر همان طور که اشاره شد به ما مواد اولیه نمی‌دادند. حتی اگر به ظاهر قبول می‌کردند مواد اولیه بدهند آنقدر در زمینه صدور مجوز صادرات کارشکنی می‌کردند که چندین ماه طول می‌کشید که یک مواد اولیه ساده به دست ما برسد. در نتیجه شما وقتی مواد اولیه خود را به

هسته‌ای صلح‌آمیز روی صنعت دارویی ما بیش از هر زمان دیگر تأثیرات منفی خود را گذاشت. در واقع برخلاف ادعایی که کشورهای غربی می‌کردند تحریم‌ها روی دارو هم تأثیر خود را گذاشت. به این شکل صنعت دارویی کشور ما با کمبودها و مشکلات مختلفی از جنبه‌های گوناگون مواجه بود. از جمله این که کشورهای دیگر در دادن مواد اولیه به ما اخلال ایجاد می‌کردند. حتی بعضاً از داد مواد اولیه‌ای که برای تولید دارو ما به آنها احتیاج داشتیم کارشکنی می‌کردند و حتی سرباز می‌زدند. یا ما برای تهیه ماشین‌آلات مورد نیاز برای تولید داروها با مشکلات فراوانی مواجه بودیم ماشین‌آلات و

شرکت پارس دارو در محل یکی از کارخانه‌های دارویی

انگلیسی که پیش از انقلاب در ایران فعالیت می‌کرد قرار دارد. این شرکت هم اکنون در وسط تهران پارس واقع است، اما آن روزگار هنوز تهران اینقدر بزرگ نشده بود و کارخانه در حاشیه شهر قرار داشت. این روزها اما کارخانه در وسط شهر واقع شده و با یک خط بی‌آر تی به راحتی می‌توانید به آنجا برسید.

دکتر ناصر نقدی این روزها مدیرعامل این کارخانه است. مدیرعاملی که از روزهای دشوار تحریم‌ها برای تولیدکنندگان داخلی دارو دل‌پری دارد. البته از طرف دیگر از آن روزها خاطرات شیرینی هم مانند خودکفایی و ایجاد شرکت‌های دانش‌بنیان در زمینه تولید دارو هم نقل می‌کند. دکتر نقدی که خودش استاد داروسازی هم است در ضمن مصاحبه در مقابل

فؤاد شمس

● با وجود اینکه کشورهای غربی و آمریکا مدعی بودند که در زمان تحریم‌ها دارو جز اقلام تحریمی نیست، اما واقعیت‌ها نشان داد که تحریم‌ها روی دارو و خصوصاً صنعت دارویی کشور ما تأثیرات مخرب خود را بر جای گذاشته است. شما به عنوان کسی که در صنعت دارویی کشور از دیرباز فعال بوده‌اید می‌توانید بگویید که تحریم‌ها چگونه روی صنعت دارویی ما تأثیر منفی گذاشت؟

باید به این واقعیت اشاره کرد که با شروع تحریم‌ها در دوره جدید چه بعد از سال ۸۴ چه دوره اخیر تحریم‌ها خصوصاً به بهانه برنامه

به ما مواد اولیه نمی‌دادند. حتی اگر به ظاهر قبول می‌کردند مواد اولیه بدهند آنقدر در زمینه صدور مجوز صادرات کارشکنی می‌کردند که چندین ماه طول می‌کشید که یک مواد اولیه ساده به دست ما برسد

مقدار لازم نمی‌توانید وارد کنید یا ماشین‌آلات خود را نمی‌توانید تعمیر و روزآمد کنید و ماشین‌آلات تازه بخريد قطعاً روند توليد دارو داخل کشور با مشکلات زیادی مواجه می‌شود. از طرفی برخی از شرکت‌های خارجی خصوصاً اروپایی‌ها رسماً به ما نامه می‌دادند که ما به شما مواد اولیه نمی‌دهیم، در حالی که ادعا می‌کردند که دارو جز تحریم‌ها نیست برخی هم که رسماً اعلام نمی‌کردند که شما را تحریم کرده‌ایم اما در روند اجرایی آنقدر کارشکنی و سنگ‌اندازی می‌کردند که عملاً خرید مواد اولیه برای ما ناممکن می‌شد.

● یکی دیگر از جنبه‌های تحریم بحث تحریم‌های مالی و بانکی بود. بسیاری از صاحبان صنایع این بخش از تحریم‌ها را کمرشکن‌تر و مخرب‌تر می‌دانستند. تحریم‌های بانکی چه تأثیری روی کار شما در صنعت دارویی کشور و تولید داروی مورد نیاز مردم در داخل کشور گذاشته بود؟ آیا تحریم‌های بانکی و مالی اخلال بیشتری در کار شما ایجاد نکرده بود؟

دقیقاً از زمانی که تحریم‌های ناعادلانه علیه کشور ما وارد فاز جدید خود یعنی تحریم‌های بانکی و مالی شد مشکلات بیشتری گریبانگیر صنعت دارویی کشور ما شد. مشکلات قبلی باقی مانده بود و این بحث جدید تحریم‌های بانکی و مالی بر مشکلات قبلی افزوده شد و حتی آنها را چنان تشدید کرد که عملاً بخش بزرگی از توان تولیدی کشور ما در زمینه دارو به قول معروف از چرخه تولید خارج شد و خوابید. تحریم‌های بانکی و مالی و از طرف دیگر تحریم‌های بیمه‌ای حمل و نقل و کشتیرانی عملاً واردات مواد مورد نیاز و ماشین‌آلات و تکنولوژی مورد نیاز برای تولید دارو داخل کشور را مختل کرد. در گذشته ما می‌توانستیم با باز کردن «آل‌سی» و افتتاح اعتبارات بانکی در نزدبان‌های مختلف نیازهای اولیه خود را خریداری کنیم و بعداً پول آن را پرداخت کنیم. این امر به تولید کمک می‌کرد. به صورتی که ما ابتدا مواد را می‌گرفتیم و وارد چرخه تولیدی کشور می‌کردیم و به تولید نهایی می‌رسیدیم و محصول و کالای دارویی که تولید کرده بودیم را در بازار می‌فروختیم و پول به دست می‌آوردیم و سپس می‌توانستیم تعهدات بانکی خود را به شرکت‌های اروپایی پرداخت کنیم. اما زمانی که تحریم‌های بانکی شروع شد دیگر امکان بازگشایی «آل‌سی» و اعتبارات بانکی از ما گرفته شد. در مقطعی باید پول را تماماً و به صورت نقد حتی بیش از قیمت بازار می‌دادیم، چون نوسانات ارز هم وجود داشت. اما در یک مقطع که تحریم‌ها تشدید شد حتی دیگر با پول نقد هم نمی‌توانستیم مواد اولیه خود را وارد کنیم و مجبور شدیم با کشورهای دیگر از جمله هند و چین آن هم با مشکلات فراوان وارد معامله شویم. در واقع ما بعد از مدتی مجبور شدیم نیازهای خود را برای تأمین مواد اولیه از طریق کشورهایی همچون هند یا چین تأمین کنیم. این هم یک روشی برای دور زدن تحریم‌ها بود که البته هزینه‌های خاص خودش را هم داشت. تنها چند بانک خاص در هند یا چین آن هم با شرایط خاص آنها که بسیار برای ما هزینه‌بر بود باید این کار را می‌کردیم. این خودش بار مالی زیادی

به شرکت‌های داروساز و کارخانه‌های داخلی ما وارد می‌کرد. از یک طرف بخشی از توانایی تولیدی ما را برای مدتی مختل کرد از طرف دیگر هزینه‌های تولید دارو در کشور طبیعتاً بالاتر رفت. در حقیقت دیگر عملاً توان ادامه این شرایط برای ما ناممکن شده بود. در واقع تحریم‌های بانکی و مالی بدترین ضربه را به صنعت دارویی کشور ما از یک زاویه زد. این برخلاف ادعای تحریم‌کنندگان بود که دارو را جزو تحریم‌ها حساب نمی‌کردند. اما عملاً تحریم‌های آنان روی داروی مصرفی مردم ایران تأثیرات مخرب خود را گذاشته بود. اما از حق نگذریم این تحریم‌ها با تمام مشکلات و سختی‌هایی که برای ما به وجود آورده بود در نهایت از یک زاویه فرصتی برای ما در داخل کشور فراهم کرد.

● این فرصتی که شما گفتید به چه معناست؟ یعنی چطور این تحریم‌ها که این همه فشار را به صنعت دارویی ما وارد کرد خود تبدیل به یک فرصت شد؟ چون تحریم‌ها فشار زیادی به صنعت دارویی ما وارد کرد و همگان اعتقاد داشتند که مخرب بوده است. در این بین شما از چه زاویه‌ای نگاه می‌کنید که این تهدید می‌توانست فرصتی برای ما در صنعت دارویی داخل کشور شود در مورد این موضوع بیشتر و دقیق‌تر توضیح دهید. تحریم‌ها به ما فشارهای بسیار زیادی آورد. اما نکته مهمی که تحریم‌ها در صنعت دارویی داشت این بود که ما را به تولیدات داخلی خود خصوصاً در زمینه داروهای تک و با تکنولوژی بالا امیدوار کرد. به این شکل که ما از توانمندی داخلی خود برای بی‌اثر کردن تحریم‌ها استفاده کردیم وقتی شما نمی‌توانید از خارج چیزی را وارد کنید قطعاً باید به فکر تولید آن در داخل باشید. در نتیجه این تحریم‌ها فرصتی را برای ما فراهم کرد که جای واردات به فکر تولید داخلی باشیم. از این منظر به نظر من تحریم‌ها تبدیل به فرصت برای پیشرفت صنعت دارویی ما خصوصاً با همکاری دانشگاه‌ها شد. در اینجا ما شرکت‌های دانش بنیاد را با همکاری دانشگاهیان و متخصصان دانشگاهی داخلی ایجاد کردیم. تحریم‌ها ما را وادار به این کرد که خودمان داخل به فکر پیشرفت در زمینه تولید دارویی بیافتیم. خصوصاً در جایی که نیاز به دانش داشتیم، همین استادان دانشگاه‌ها و دانشجویان به کمک ما در صنعت دارو آمدند و ما پیشرفت‌های قابل توجهی در زمینه فناوری پیشرفته تولید دارو در زمان تحریم‌ها کسب کردیم. در واقع باید بگویم تحریم موجب نزدیک‌تر شدن دانشگاه با صنعت شد. هر وقت دانشگاه با صنعت نزدیک شود قطعاً باید انتظار پیشرفت و توسعه در زمینه تولیدات دارویی را داشته باشیم. در واقع فاصله بین دوری دانشگاه از صنعت را همواره واردات پر می‌کند. وقتی واردات به هر دلیلی کاهش پیدا کند بهترین کار این است که صنعت و دانشگاه را به یکدیگر نزدیک کنیم تا جای خالی واردات را پر کند. در اینجا نیز به دلیل تحریم‌ها ما بسیاری از مواد اولیه و خود دارو یا ماشین‌آلات و تکنولوژی‌ها را نمی‌توانستیم وارد کنیم. برای همین به دنبال جایگزینی داخل بودیم. اینجا بهتری جایگزین همین شرکت‌های دانش‌بنیان بود که توسط استادان دانشگاه‌ها و دانشجویان خود ما با کمترین امکانات برپا شدند.

اینجا است که من می‌گویم که تحریم‌ها برای ما تبدیل به یک فرصت شد؛ فرصتی برای نزدیکی دانشگاه با صنعت و همچنین پیشرفت و توسعه دانش‌بنیان برای ما در صنعت دارویی تا جایی که هم‌اکنون به جرأت می‌توانم بگویم که صنعت دارویی ما آنقدر پیشرفت کرده که توان رقابت با بسیاری از کشورهای دیگر دنیا را دارد. حتی در منطقه خودمان، ما بهترین و پیشرفته‌ترین صنعت دارویی را داریم.

● ما همواره در زمینه تولید داخلی و مشکلاتی که تولید داخل کشور ما دارد، تحریم‌ها یا فشارهای خارجی را مقصر می‌دانیم. البته قطعاً کسی انکار نمی‌کند که تحریم‌ها و فشار خارجی روی تولید داخلی بی‌تأثیر نبوده اما آیا مشکلات دیگری خصوصاً از درون ساختار کشور و ادارات کشور نیز در زمینه سخت شدن تولید داخلی در سال‌های گذشته به‌ویژه در زمینه تولیدات دارو گریبان گیر شما نبوده است؟ بگذارید من این تعبیر را به کار ببرم که صنعت دارویی ما در سال‌های گذشته به همان مقداری که از تحریم‌های خارجی ضربه خورده از تحریم‌های داخلی هم ضربه خورده است. در سال‌های گذشته در دولت گذشته ما دچار مشکلاتی از طرف گمرک‌ها، بانک‌ها، وزارت بازرگانی و از همه مهم‌تر وزارت بهداشت بودیم. در واقع یک نوع ناهماهنگی غیرمعمول و عجیب بین این ارگان‌های دولتی و داخلی به‌وجود آمده بود که بیشترین ضربه را به ما در تولید دارو آن هم در شرایط تحریم و مشکلات عدیده آن زد. بخشنامه‌های متعدد و بعضاً متناقض و متضاد با هم یک نوع سردرگمی برای ما در تولید دارو داخل کشور به وجود آورده بود. ما حتی اگر می‌توانستیم به نوعی از سد تحریم‌های خارجی بگذریم تازه با مشکلاتی که دستگاه‌های داخلی در دولت قبل برای ما به وجود آورده بودند مواجه می‌شدیم. برای ثبت سفارش‌ها با مشکل مواجه بودیم. بانک مرکزی به ما دلار نمی‌داد که بتوانیم مواد اولیه دارویی مورد نیاز مردم را وارد کنیم. وزارت بهداشت هیچ برنامه‌ای برای حمایت از تولید دارو آن هم در آن شرایط حساس نداشت و شرکت‌های دارویی را به حال خود رها کرده بود. حتی از طرف دیگر برخی عملکردهای وزارت بهداشت در راستای تقویت واردات و کسانی که دارو وارد می‌کردند بود تا در جهت تقویت تولید دارو داخل کشور. به هر صورت همین حمایت نکردن‌ها یا حتی کارشکنی‌هایی که ارگان‌ها و دستگاه‌های داخلی برای ما به وجود آوردند به نوعی تبدیل به یک تحریم مضاعف در داخل کشور شده بود و بسیاری از صنایع دارویی ما اینجا ضربه خوردند. بعد از حذف یارانه‌های انرژی به جای آن که مبالغ به دست آمده از حذف یارانه‌ها را به تولید داخل خصوصاً تولید دارو صرف کنند معلوم نشد که با آن پول‌ها چه کردند و از طرف دیگر یارانه انرژی وقتی قطع شد، هزینه‌های تولید ما بالا رفت و هیچ یارانه و کمکی هم از دولت نگرفتیم. در نتیجه وضع برای ما دشوارتر شد. از طرفی تورم تشدید شد همه مقولاتی که برای تولید لازم داشتیم گران شد؛ و از انرژی گرفته تا مواد اولیه تا هزینه‌های بالادستی و هزینه‌های جاری، اما اضافه شدن

شرکت‌های داخلی ما پولی ندارند که تبلیغ کنند. حتی بسیاری از همین شرکت‌های دانش‌بنیان ما هستند که سرمایه‌های اندکی دارند و قطعاً اگر بازار مصرفی کشور ما در زمینه دارو بی حساب و کتاب و بدون هیچ برنامه‌ریزی روی شرکت‌های خارجی باز شود تمام شرکت‌های دانش‌بنیان ما ورشکست خواهند شد

قیمت داروهای ساخت داخل اصلاً متناسب با افزایش هزینه‌ها نبود، در حالی که داروهای خارجی کل بازار را اشغال کرده بود و همین طور هم قیمت‌ها افزایش می‌یافت. در واقع به نوعی این سیاست‌ها ضربات جبران‌ناپذیری به پیکره صنعت دارویی ما زد. صنعت دارویی ما در آن سال‌ها، هم از تحریم خارجی، هم از تحریم داخلی ضربه خورد. آنقدر هم تحت فشار بود که توان نوسازی و روز آمد کردن خود را با حرکت شتابان جهانی نداشت. خوشبختانه در دولت جدید بسیاری از این ناهماهنگی‌ها حل شده است. اگر منصفانه قضاوت کنیم در دولت جدید لااقل فشارهای ناشی از ناهماهنگی دستگاه‌های داخلی وجود ندارد. البته هنوز هم رویکرد چندان مؤثری برای تقویت تولید داخل را شاهد نیستیم. عده‌ای هم این وسط سودشان در واردات دارو است و شاید اعمال نفوذهای آنان بی‌تأثیر نباشد. امیدوارم دولت تحت تأثیر این افراد قرار نگیرد.

● در شرایط پس از تحریم، شما چه چشم‌اندازی برای توسعه و پیشرفت صنعت دارویی کشور می‌بینید؟ آیا اگر تحریم‌ها برداشته شود کار برای شرکت‌ها و کارخانجات داخلی که در زمینه تولید دارو فعال هستند راحت‌تر می‌شود؟ شمادر دوران پس‌اتحریم وضعیت صنعت دارویی کشور را چگونه می‌بینید؟

قطعاً اگر تحریم‌ها برداشته شود ما راحت‌تر می‌توانیم نیازهای اولیه خصوصاً در زمینه مواد اولیه، ماشین‌آلات و تکنولوژی‌های نوین و فناوری‌های تازه را تأمین کنیم. از طرف دیگر اگر تحریم‌های بانکی و مالی هم برداشته شود راه گشایش اعتبار و باز کردن «ال‌سی» در کشورهای دیگر هم راحت‌تر می‌شود. در حمل و نقل و کشتیرانی آزاد که در پی رفع تحریم‌ها محقق می‌شود در نهایت تبادل را بین ما و کشورهای دیگر باز می‌کند که این امر می‌تواند به صنعت دارویی ما کمک کند. وقتی ما بتوانیم راحت ارز و کالا را انتقال دهیم و نیازهای خود را وارد کنیم قطعاً وضعیت تولیدی ما بهتر می‌شود. البته باید در این میان مراقب این هم باشیم که به واردات صرف متکی نشویم. هم‌اکنون ما بسیاری از نیازهای خود را در داخل می‌توانیم با تکیه بر شرکت‌های دانش‌بنیان تأمین کنیم. با همین شرکت‌هایی که با سرمایه‌های اندک و بسیار ناچیز اما متکی بر دانش و توان استادان دانشگاه‌های خودمان برپا شده‌اند. در واقع رفع تحریم‌ها می‌تواند فرصت خوبی باشد اما از طرف دیگر شاید اگر درست با آن برخورد نکنیم می‌تواند تبدیل به تهدیدی جدی شود.

● چگونه رفع تحریم‌ها با وجود این که مبادلات را ساده‌تر می‌کند می‌تواند خودش تبدیل به یک تهدید شود؟ در این مورد بیشتر توضیح دهید. آیا واقعاً رفع تحریم‌ها خطر محسوب می‌شود؟

رفع تحریم‌ها به خودی خود امر مثبتی است، اما نحوه مواجهه و برنامه‌ریزی ما برای شرایط بعد از تحریم‌ها و هجوم شرکت‌های خارجی و کالاهای داروهای خارجی نیز مهم است. هم‌اکنون شرکت‌های خارجی داروخانه‌های ما را تبدیل به یک بازار پرسود برای خود کرده‌اند. در حالی که

شرکت‌های داخلی ما با سرمایه‌های بسیار اندک و با مشکلات فراوان درگیر هستند شرکت‌ها خارجی بخش بزرگی از هزینه‌های خود را صرف تبلیغات کرده‌اند. در حالی که شرکت‌های داخلی ما پولی ندارند که تبلیغ کنند. حتی بسیاری از همین شرکت‌های دانش‌بنیان ما هستند که سرمایه‌های اندکی دارند و قطعاً اگر بازار مصرفی کشور ما در زمینه دارو بی حساب و کتاب و بدون هیچ برنامه‌ریزی روی شرکت‌های خارجی باز شود تمام شرکت‌های دانش‌بنیان ما ورشکست خواهند شد. برای همین است که باید روی موضوع نحوه حضور شرکت‌های خارجی در بازار دارویی کشور با برنامه برخورد کنیم.

● شما چه پیشنهادی در این زمینه به دولت دارید؟ در واقع مسئولان ما دقیقاً در این زمینه باید چه کاری انجام دهند؟

به نظر من ما باید تکنولوژی این شرکت‌ها را وارد کنیم نه کالای نهایی و تولیدی‌شان را. در واقع ما توانمندی آن را داریم که بسیاری از داروها را در داخل کشور تولید کنیم. خوشبختانه استادان دانشگاه و تولیدکنندگان داخلی ما آنقدر توانمند هستند که بیش از ۹۷ درصد داروهای مورد نیاز کشور را تولید کنند. در نتیجه اصلاً لازم نیست کالاهای نهایی شده را وارد کنیم. متأسفانه هم‌اکنون برخی در پی این هستند که ایران را

تبدیل به بازار مصرف تولیدات شرکت‌های خارجی کنند. در فردای رفع تحریم‌ها باید مراقب این باشیم که بازار داخلی ما توسط شرکت‌های چندملیتی فتح نشود. چون آنان قطعاً بیشتر به فکر سود بیشتر خود هستند نه سلامتی مردم ما شاید در بلندمدت آنقدر دارو را گران هم کنند که به مردم عادی ما ضربات جبران‌ناپذیری وارد شود. اینجا بحث سلامت مردم هم مطرح است. پس نمی‌توان صرفاً به بازار و منطق عرضه و تقاضای سنتی اندیشید. از طرف دیگر برخی از هم‌اکنون دارند بحث تولید را دور می‌زنند. یعنی فقط آن را تولید داخل را تنزل داده‌اند به بسته‌بندی کردن. در واقع تمام دارو در خارج از کشور تولید می‌شود و در داخل فقط بسته‌بندی می‌کنند. این نوعی کلک زدن و نیرنگ به تولید داخل است. اسمش را هم تولید داخلی می‌گذارند، در حالی که اصلاً این طور نیست.

● اگر ما برنامه مشخصی برای فردای رفع تحریم‌ها نداشته باشیم شما چه سرنوشتی برای شرکت‌های دانش‌بنیان و دیگر شرکت‌های داخلی پیش‌بینی می‌کنید؟

شرکت‌های دانش‌بنیان همان طور که از نامش پیدا است متکی بر دانش است نه سرمایه. در واقع چند استاد دانشگاه و دانشجویان مستعد ما با سرمایه بسیار اندک حتی کمتر از چند صد



میلیون وارد عرصه شده‌اند. سرمایه اصلی آنان پول نیست بلکه دانشی است که دارند. اما اگر ما بدون هیچ حساب و کتاب و بدون هیچ برنامه‌ای به شرکت‌های خارجی و غول‌های کمپانی‌های چندملیتی اجازه دهیم وارد کشور شوند قطعاً تمام شرکت‌های دانش‌بنیان ما زیر پای شرکت‌هایی که چند میلیارد دلار خرج تبلیغات خود می‌کنند له خواهند شد. این برای آینده کشور ما خصوصاً در زمینه تأمین دارو مناسب نیست. بگذارید یک مثال بزنم. پیش از انقلاب همین شرکت‌های خارجی در ایران کارخانه داشتند. اما بعد از انقلاب و بحث تحریم‌ها حتی در زمان جنگ که ما بسیار نیاز به دارو داشتیم همین شرکت‌های چندملیتی ما را تحریم کرده و حتی برای تسکین درد مجروحان جنگی ما، داروی مسکن هم به ما نمی‌دادند. خب ما نباید این خاطرات و این تجربیات تلخ را فراموش کنیم. اگر بازار مصرفی خود را درپست در اختیار آنان بگذاریم در بلندمدت کاملاً به آنان وابسته شویم. شاید فردا باز هم اگر اتفاقی بیفتد ناگهان این شرکت‌ها که تمام بازار ما را در دست دارند اقدام نامناسبی کنند. در کوتاه‌مدت و میان‌مدت هم این شرکت‌ها صرفاً به دنبال کسب سود بیشتر هستند و قطعاً اهمیتی به سلامت عمومی جامعه نمی‌دهند. در حالی که مسئولان ما باید سلامت مردم را هم مدنظر قرار دهند. قیمت‌ها نباید

آنقدر زیاد شود که بخش عمده‌ای از مردم ما که جزو طبقات فرودست هستند از تهیه دارو ناتوان شوند.

● **به هر حال بعد از رفع تحریم‌ها ما باید با دنیا ارتباط داشته باشیم. شرکت‌های خارجی در زمینه تولید دارو هم به هر صورت وارد کشور می‌شوند به نظر شما برخورد درست برای استفاده از فرصت حضور این شرکت‌ها و کارخانجات چندملیتی در کشور چیست؟ چگونه می‌توانیم با یک برنامه‌ریزی درست هم تهدیدهای آنها را خنثی و هم از فرصت حضورشان استفاده کنیم؟**

باید این شرکت‌ها را وادار کنیم که تکنولوژی خود را به داخل کشور منتقل کنند. باید تولید در داخل کشور صورت گیرد. به این شکل که بگوییم شما باید تکنولوژی و سرمایه را به داخل ایران بیاورید و همین‌جا با شرکت‌های ایرانی همکاری کنید و تکنولوژی را به آنان بدهید. البته باید مراقب باشیم که واقعاً تکنولوژی تولید دارو را به ما آن هم در زمینه داروهای هایتک و پیشرفته بدهند نه این که صرفاً ما را تبدیل به مونتاژ کار و بسته‌بندی‌کننده‌های تولیدات خود کنند. این خطر وجود دارد که به اسم تولید داخل ما فقط تبدیل بشویم بسته‌بندکن آنها. همین هم‌اکنون برخی‌ها این کار را دارند می‌کنند. یعنی فقط داروی آماده را می‌آورند اینجا بلیستر می‌کنند و بعد به اسم داروی داخلی می‌فروشند در حالی که در واقع این داروها در خارج تولید شده و اینجا صرفاً به داخل قوطی یا بسته دارو یا آمپول رفته است. این اصلاً اسمش تولید داخلی نیست. به هر صورت مسئله مشخص است. این شرکت‌ها اگر می‌خواهند در ایران فعالیت کنند باید تکنولوژی خود را به داخل ایران منتقل کنند و با شرکت‌ها و فعالان عرصه دارویی کشور همکاری مناسب داشته باشند.

● **در این بین نظر شما در مورد واردات دارو چیست؟ در چند سال اخیر شاهد یک موج بزرگ از واردات بوده‌ایم. برخی این موضوع را به دلیل کیفیت پایین داروهای تولید داخل می‌دانند. شما چه پاسخی به این سؤال دارید که داروهای تولید داخل کیفیت خوبی ندارند و همین موضوع باعث شده تا بیشتر مصرف‌کنندگان به سمت داروهای خارجی بروند. آیا به نظر شما این موضوع واقعیت دارد؟**

بگذارید خیلی به صراحت به شما بگویم، من بسیاری از داروهای خارجی را برای خودم تهیه می‌کنم. بالاخره سال‌ها در این کار بوده‌ام. خودم هم دکترای داروسازی دارم و سال‌ها استاد داروسازی در دانشگاه‌ها بوده‌ام. بدن خودم را هم دوست دارم. هر انسانی نسبت به حفظ جان و سلامت خودش قطعاً حساس است و حاضر است هر کاری کند. اما با همه این اوصاف من برای بیماری قند خون و فشار خون خودم و انواع ویتامین‌هایی که باید مصرف کنم تنها از داروهای ساخت داخل استفاده می‌کنم. من به عنوان یک استاد دانشگاه داروسازی و کسی که خودش هم بیمار است به شما اطمینان می‌دهم که داروهای داخلی ما در ۹۷ درصد اگر بهتر از مشابه‌های خارجی خود نباشند بدتر هم نیستند.

در واقع داروها و تولیدات داخلی ما قدرت رقابت حتی با نمونه‌های خارجی را دارند و اگر درست در این زمینه برنامه‌ریزی کنیم حتی ما به صادرات هم می‌توانیم برسیم. اما در اینجا یک نکته مهم وجود دارد. متأسفانه از یک طرف تبلیغات وسیع شرکت‌های دارویی خارجی و کمپانی‌های چندملیتی روی افکار عمومی ما تأثیرگذار بوده است. این شرکت‌ها یک درصد بزرگی از هزینه‌های تولیدی خود را صرف تبلیغات می‌کنند. در حالی که شرکت‌های دارویی داخل ما آنقدر دچار مشکل مالی هستند که توان رقابت تبلیغاتی با آنها را ندارند. از طرف دیگر متأسفانه رسانه‌های ما هم در این زمینه خوب عمل نمی‌کنند. حتی بعضاً برخی مسئولان ما در این زمینه بد عمل می‌کنند. مثلاً می‌کنند علیه داروهای داخلی ما صحبت و اظهارنظر می‌کنند که این در افکار عمومی تأثیر منفی می‌گذارد.

● **با تمام این اوصاف، شما افق آینده تولید داروی داخل کشور و صنعت دارویی کشورمان را چگونه می‌بینید؟ آیا می‌توان به آینده صنعت دارویی کشور امیدوار بود؟ دولت در این زمینه خصوصاً در فردای رفع تحریم‌ها و شرایط پساتحریم چه اقدام‌هایی باید انجام دهد؟**

بگذارید از شرایط فعلی شروع کنیم. ما هم‌اکنون ظرفیت‌های فراوانی برای تولید دارو در کشور داریم. علم و دانش ما بسیار پیشرفت کرده است. حتی در منطقه خودمان، ما بهترین صنعت دارویی را داریم و بیش از ۹۷ درصد نیازهای خود را در داخل می‌توانیم تولید کنیم. این در صورتی است که هنوز تمام خطوط تولید ما که در زمان تحریم‌ها از دور خارج شده دوباره وارد فعالیت نشده است. اگر این خطوط هم وارد فعالیت شوند قطعاً حتی به صادرات دارو هم می‌توانیم فکر کنیم. در این شرایط است که دولت باید از تولید داخلی حمایت کند. اولاً مراقب واردات محصولات بی‌حساب و کتاب شرکت‌های چندملیتی باشیم. آنها باید صرفاً سرمایه و تکنولوژی را برای همکاری با شرکت‌های داخلی بیاورند نه این که ایران را تبدیل به بازار مصرف خود کنند. ثانیاً رویکرد بسیار خطرناک برخی دستگاه‌های متولی در حمایت از واردات باید تغییر کند. این نوع نگاه که در برخی از مراکز مربوط به برخی دستگاه‌های متولی رسوخ کرده که حامی واردات است به تولید داخل کشور در صنعت دارویی ضربه می‌زند. باید مراکز تصمیم‌گیری دولتی ما نگاه خود را معطوف به حمایت از تولید داخلی کنند نه واردات. متأسفانه باید به این نکته اشاره کنم که در ۲-۳ سال گذشته یک نوع نگاه در مراکز تصمیم‌گیری حاکم شده که به نفع واردات دارو عمل می‌کند. به نظر من باید نگاه ویژه به واردات قطع و منابعی که صرف واردات می‌شود به سمت تقویت تولید دارو داخل هدایت شود. در اینجا نوع عملکرد وزارت بهداشت هم مهم است و سیاست‌هایش باید به سمت تولید برود؛ آن هم تولید واقعی نه صرفاً بسته‌بندی داروهای وارد شده. این در راستای همان سیاست‌های استقلال دارویی در چارچوب اقتصاد مقاومتی است و امیدوارم دولت در دوران پساتحریم به امر تقویت تولید داخلی در زمینه دارو بیش از گذشته اهمیت دهد.



یونان

چگونه به زانو در آمد؟

بحران یونان چگونه شکل گرفت؟ انتخاب
سیریزا چه تأثیری بر آن داشت؟
و حالا سیریزا و حزب جدید اتحاد مردمی
چه برنامه‌ای برای آینده دارند؟

انتخابات ژانویه ۲۰۱۵ یونان واقعه‌ای مهم در سیاست معاصر اروپا و جهان بود. پس از سال‌ها حاکمیت بی‌چون‌وچرای سیاست‌های نئولیبرال در جهان، مردم یونان در این انتخابات به حزبی رأی دادند که وعده پایان بخشیدن به این سیاست‌ها را می‌داد. وضعیت بغرنج یونان در اتحادیه اروپا بر حساسیت ماجرا می‌افزود. پیروزی سیریزا در یونان پرسش‌های فراوانی در مورد سرنوشت اتحادیه‌ای برمی‌انگیخت که بنا بود با تقویت همکاری میان ملل اروپایی ضامن صلح و آزادی در این قاره باشد، اما وضعیت یونان به روشنی نشان می‌داد که این رؤیای توخالی به کابوسی برای اقتصادهای ضعیف‌تر اروپا مبدل شده است؛ کابوسی که آنچه برای یونان به ارمان آورده بود ۲۶/۶ درصد بیکاری، کاهش شدید دستمزدها، رانده شدن ۱۱ میلیون نفر به زیر خط فقر و رسیدن به بالاترین نرخ خودکشی در جهان بود.

تغییر واحد پول یونان از دراخما به یورو از ابتدا برای مردم این کشور مشکلاتی به همراه داشت. بالا رفتن هزینه‌های تولید به سبب این تغییر واحد پولی توان صادراتی یونان را بشدت کاهش داد و منجر به رشد منفی تراز تجاری این کشور شد. اما بحران اقتصادی یونان همانند بسیاری دیگر از کشورها در جریان رکود ۲۰۰۸ نمایان شد. از سال ۲۰۰۹ تردیدهایی در مورد توان دولت یونان برای انجام تعهداتش و بازپرداخت وام‌هایی که گرفته بود شکل گرفت. در اوایل سال ۲۰۱۰ روشن شد که دولت یونان برای عضویت در اتحادیه اروپا با همکاری شرکت گولدمن زکس آمار اقتصادی‌اش را دستکاری کرده است؛ اقدامی که تعدادی دیگر از کشورهای اروپایی از جمله ایتالیا نیز بدان دست زده بودند. بانک‌های آمریکایی در معاملاتی پرسود، اعتباراتی که در اختیار کشورهای اروپایی قرار گرفته بود را به عنوان سوآپ جامی‌زدند و به این شکل کسری بودجه این کشورها را کمتر از آنچه بود و در حد قابل قبول اتحادیه اروپا وامی کردند. قبل از بحران اقتصادی ۲۰۰۸، بانک‌ها و شرکت‌های اروپایی با استفاده از نظام اعتباری، مصرف‌گرایی افسارگسیخته‌ای را در یونان به‌راه انداخته بودند. البته بخش زیادی از بودجه یونان صرف هزینه‌های نظامی می‌شد که در آنجا نیز ایالات متحده و آلمان بیشترین سود را می‌بردند. در سال ۲۰۱۳ یونان علی‌رغم مشکلات فراوان اقتصادی پس از ایالات متحده دومین کشور عضو ناتو از لحاظ نسبت هزینه‌های نظامی به درآمد ناخالص ملی‌اش بود. ایالات متحده، آلمان و فرانسه مهمترین تأمین‌کنندگان تسلیحات نظامی یونان بودند. افت ۱۵ درصدی درآمد حاصل از توریسم و کشتیرانی پس از بحران ۲۰۰۸ وضعیت اقتصاد یونان را بدتر کرد. در چنین وضعیتی بود که مضررات عضویت در اتحادیه اروپا برای اقتصادهای ضعیف‌تر نمایان شد. ناتوانی دولت یونان در کاهش ارزش پول یا چاپ پول وضعیت را بغرنج‌تر کرد. واحد پول یورو و قیدوبندهای عضویت در اتحادیه اروپا عملاً یونان را از بسیاری از ابزارهای بالقوه غلبه بر بحران محروم کرد. وام‌های سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۲

سه‌گانه (تروئیکا یا کمیسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین‌المللی پول)، به قیمت از دست دادن هر چه بیشتر کنترل دولت ملی یونان بر اقتصادش در اختیار این دولت قرار گرفت. در ازای این وام‌های سه‌گانه سیاست‌های ریاضتی شدیدی به یونان تحمیل شد. در حالی که بسیاری از کشورهای اروپایی برای مقابله با بحران ۲۰۰۸ و کمک به مردم کسری بودجه را انتخاب کرده بودند، سه‌گانه یونان را مجبور کرد برای بازپرداخت وام‌ها بودجه خود را به گونه‌ای تنظیم کند که مازاد داشته باشد. این کار از طریق کاستن از خدمات رفاهی دولت، کاهش حداقل دستمزد و حقوق‌های بازنشستگی میسر بود. مطابق پیش‌بینی عقل سلیم مخالفان ریاضت، فشار به مردم و تضعیف موقعیت اقتصادی آنها و کاهش تقاضای ناشی از آن رونق مجدد اقتصاد یونان را هر چه بیشتر از دسترس دور کرد. از سوی دیگر وام سال ۲۰۱۲ سه‌گانه در ازای بخشودگی ۱۰۰ میلیارد دلار از طلب وام‌دهندگان بخش خصوصی یونان پرداخت شد. صندوق‌های بازنشستگی یونان که از جمله این وام‌دهندگان بودند بشدت متضرر شدند. اما قرار نبود بانک‌ها، شرکت‌های بزرگ و وام‌دهندگان اروپایی در چنین ضررهایی سهمی داشته باشند. کاستن از هزینه‌های نظامی جزو برنامه ریاضتی نبود و یونان همچنان بزرگترین مشتری سلاح‌های آلمانی است. هم‌اکنون ۷۸ درصد بدهی ۳۲۰ میلیارد یورویی یونان متعلق به سه‌گانه است. قسمت اعظم مبلغ ۲۴۰ میلیارد یورویی که سه‌گانه در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۲ به یونان داد صرف بازپرداخت بدهی‌های پیشین شد فقط ۱۰ درصد آن برای انجام اصلاحات اقتصادی و کمک به جامعه بحران‌زده یونان در دست دولت این کشور باقی ماند. در واقع وام‌ها صرفاً بدهی را از بخش خصوصی به بخش دولتی منتقل کرد.

پیروزی سیریزا، نوری در دل تاریکی

در چنین شرایطی بدیهی بود که یونان از بازپرداخت وام ناتوان باشد. پس از برگزاری انتخابات ژانویه و پیروزی سیریزا، امیدهایی برای مذاکره و بازنگری وام‌ها و شرایطشان ایجاد شد. اما نزدیک بودن مهلت بازپرداخت وام‌ها مشکل‌ساز شد. یونان پولی در بساط نداشت و نیازمند کمک خارجی بود. حاکمان جدید یونان زیادی روی خرد اتحادیه اروپا حساب کرده بودند. آنها گمان می‌کردند با استدلال و به پشتوانه آرای اقتصاددانان بزرگی چون استیگلیتز و کروگمن می‌توانند طرفشان را راضی کنند که شرایط منطقی‌تری برای بازپرداخت وام‌ها تمهید کنند. جواب بحث‌ها و استدلال‌های اقتصادی هیأت مذاکره‌کننده یونانی نگاه‌های خیره مقامات اروپایی بود که فقط ماده و تبصره و قوانینی را تکرار می‌کردند که از حفظ بودند و برایشان اهمیتی نداشت که این ماده و تبصره‌ها چه معنایی برای اقتصاد یونان و اروپا دارند. اتحادیه اروپا که مدت‌ها به گزینه خروج یونان از اتحادیه فکر کرده و تا حدی تمهیدات لازم را برای آن اندیشیده بود با دست بازتری به دولت یونان فشار می‌آورد. ترس از گسترش روحیه ضدنئولیبرالی که پیروزی سیریزا در یونان طلوعه آن بود، اتحادیه اروپا را برای درهم شکستن دولت و مردم یونان هر چه ثابت‌قدم‌تر کرد. دونالد تاسک رئیس شورای اروپا در گفت‌وگو با فایننشال تایمز به صراحت از سرایت «سیاسی و ایدئولوژیک» بحران یونان ابراز نگرانی کرده بود: «من اگر نه روحیه‌ای انقلابی، که چیزی شبیه

ناشکیبایی همه‌گیری را حس می‌کنم. وقتی ناشکیبایی دیگر نه فردی، که تجربه‌ای اجتماعی شود، مقدمه‌ای بر انقلاب خواهد بود». در چنین شرایطی گزینه انتخابی اتحادیه اروپا نه همراهی با دغدغه‌ها و خواست‌های مردم، که فشار بیشتر برای در نطفه خفه کردن هر نوع امید به تغییر بود.

رفراندوم ۵ جولای، تشییع جنازه دموکراسی

رأی قاطع «نه» ۶۱ درصد مردم در رفراندوم ۵ جولای به شرایط بسته نجات مالی ارائه‌شده توسط سه‌گانه کورسوی امیدی برای بهبود شرایط روشن کرد. گمان می‌رفت مخالفت آشکار مردم وام‌دهندگان را وادار به بازنگری در پیشنهاداتشان کند. اما اتحادیه اروپا به سرکردگی آلمان به صراحت آشکار ساخت که در شرایط فعلی دموکراسی در برابر منافع اقتصادی کوچک‌ترین اهمیتی ندارد. عهدنامه‌ای که پس از رفراندوم بر یونان تحمیل شد، این کشور را به قبول شرایطی مجبور کرد که به گفته واروفاکیس - وزیر اقتصاد سابق یونان - عملاً آن را به مستعمره وام‌دهندگان و به‌ویژه آلمان بدل می‌کند. وزیر اقتصاد مستعفی یونان این عهدنامه را پیروزی مطلق نئولیبرالیسم، عامل بردگی ابدی یونان و نشانه پایان انسانیت می‌داند. عهدنامه جدید سیاست‌های ریاضتی و خصوصی‌سازی را تشدید کرده تا ضامن سود بانک‌ها و سرمایه‌داران خارجی از فلاکت مردم یونان باشد. طبق عهدنامه قرار است اموال دولت به صندوقی مستقل سپرده شود که بر خصوصی‌سازی این اموال برای بازپرداخت وام‌ها نظارت می‌کند. اختیارات نظارتی فراوانی که عهدنامه برای سه‌گانه قائل شده در عمل مجلس و دولت یونان را تبدیل به ابزار دست مقامات اروپایی می‌کند. بنا بر عهدنامه تمامی قوانین در «حوزه‌های مربوطه» پیش از اعلام عمومی و مطرح شدن در پارلمان باید در اختیار نهادهای ناظر سه‌گانه قرار گیرند. فقط در صورت موافقت این نهادهاست که قوانین امکان طرح در مجلس یونان را پیدا می‌کنند. همچنین ترکیب اعضای هیأت‌مدیره بانک‌های اصلی یونان باید به نحوی تغییر کند که دستکم هر بانک سه کارشناس «مستقل» بین‌المللی در هیأت‌مدیره خود داشته باشد. عهدنامه همچنین دولت را ملزم به بازنگری در مورد همه طرح‌ها و لایوچی کرده که در فاصله روی کار آمدن سیریزا تا پذیرش عهدنامه تصویب شده بوده‌اند. تمامی قوانین مربوط به بازار کار یونان نیز باید برای اطمینان از تطابق‌شان با «عرف‌های اروپایی» مورد بازنگری قرار گیرند که در عمل به معنای اعمال محدودیت‌های شدید بر اتحادیه‌های کارگری و حق اعتصاب و... است. «آزادسازی» بازارهای مصرف، از جمله در حوزه انرژی نیز بخش دیگری از عهدنامه تحمیلی اتحادیه اروپا است. به عبارت دیگر در ازای وام ۸۶ میلیارد یورویی که عمده آن صرف بازپرداخت وام‌های پیشین همین نهادها خواهد شد، یونان عملاً حق حاکمیت ملی را به اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول واگذار کرده است. افزایش مالیات بر ارزش افزوده، افزایش سن بازنشستگی، حذف بخشودگی مالیاتی کشاورزان، کاهش حقوق بازنشستگی و... همگی به معنای فشار بیشتر به مردم یونان است. همه اینها در شرایطی است که این تونل وحشت نیز به راه خروجی ختم نمی‌شود و حتی نهادهای مانند صندوق بین‌المللی پول به این امر اذعان دارد. در ماه جولای صندوق بین‌المللی پول بشدت به سیاست‌های اتحادیه اروپا در مورد یونان تاخت و خواستار بخشش بخش

قلمرو رخا

جهان

شماره
مهر
ششم
۱۳۹۴

۴۹

قبل از بحران اقتصادی ۲۰۰۸، بانک‌ها و شرکت‌های اروپایی با استفاده از نظام اعتباری، مصرف‌گرایی افسارگسیخته‌ای را در یونان به‌راه انداخته بودند. البته بخش زیادی از بودجه یونان صرف هزینه‌های نظامی می‌شد که در آنجا نیز ایالات متحده و آلمان بیشترین سود را می‌بردند



اتحاد مردمی
برنامه‌های خود را
حول چهار محور
اقتصاد، جامعه، دولت
و سیاست خارجی
در قالب مرام‌نامه‌ای
ارائه کرد. محور
این برنامه‌ها تعلیق
بدهی‌ها با هدف
لغو تمام یا بخش
اعظم آنها از راه‌های
سیاسی و قانونی و
افزایش قدرت خرید
مردم از طریق لغو
برنامه‌های ریاضتی
و باز توزیع ثروت به
نفع طبقات پایین‌تر
جامعه است

زیادی از بدهی یونان شد. بنا به نظر این صندوق، با شرایطی که اتحادیه اروپا بر یونان تحمیل کرده این کشور قادر به بازپرداخت وام‌ها نخواهد بود و رونق اقتصادی یونان نیز دست‌نیافتنی خواهد بود.

مقاومت ممکن است؟

تن دادن سیریزا به شروط اتحادیه اروپا برای دریافت وامی تازه چشم‌انداز تغییر را هرچه تیره‌تر کرده است. اکنون بخت یار کسانی است که هر نوع بدیل را منتفی می‌دانند و از مخالفان می‌خواهند به جای رویایابی با واقعیت‌های جهان کنار بیایند و به همه قیود نتولیرالیسم تن دهند. اما همزمان با پذیرش قطعنامه از سوی نخست‌وزیر یونان، گروهی از چهره‌های شاخص سیریزا با اعتقاد به اصول بنیادین این گروه و با ارجاع به رأی نه مردم یونان در رفراندوم ۵ جولای، از این گروه جدا شده و به همراه فعالان و گروه‌های چپ دیگر جبهه جدیدی به نام اتحاد مردمی را تشکیل دادند. استاتیس کوولاکیس (استاد نظریه سیاسی کینگز کالج لندن و نماینده سیریزا در پارلمان)، کوستاس لاپویتیاس (استاد اقتصاد دانشگاه سواز لندن و نماینده سیریزا در پارلمان)، پانایوتیس لافانایس (از برجسته‌ترین اعضای سابق سیریزا، وزیر انرژی کابینه اول سیریزا و سخنگوی پارلمانی حزب در سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۱۴) و زوی کونستانوپولو (رئیس مجلس یونان از انتخابات ژانویه) از سرشناس‌ترین اعضای جبهه اتحاد مردمی بودند. یانیس واروفاکیس وزیر اقتصاد مستعفی کابینه اول سیریزا، هرچند به این جبهه نپیوست، در آخرین روزهای مانده به انتخابات حمایت خود را از آن اعلام کرد.

اتحاد مردمی برنامه‌های خود را حول چهار محور اقتصاد، جامعه، دولت و سیاست خارجی در قالب مرام‌نامه‌ای ارائه کرد؛ برنامه‌هایی که هرچند از سوی عده‌ای متهم می‌شوند که غیرواقع‌بینانه و رویایفانه هستند، با راه‌حلهایی که اقتصاددانانی مانند استیگلیتز و پل کروگمن ارائه کرده‌اند همسو هستند. محور این برنامه‌ها تعلیق بدهی‌ها با هدف لغو تمام یا بخش اعظم آنها از راه‌های سیاسی و قانونی و افزایش قدرت خرید مردم از طریق لغو برنامه‌های ریاضتی و باز توزیع ثروت به نفع طبقات پایین‌تر جامعه است. سرمایه‌گذاری دولتی در آموزش عمومی رایگان و نظام بهداشت عمومی از جمله روش‌هایی است که اتحاد مردمی برای حمایت از دستمزدها و نیز حقوق بازتنشنگی مردم یونان پیشنهاد کرده است. از دیگر برنامه‌های اتحاد مردمی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- حذف مالیات یکسان بر املاک و جایگزینی آن با مالیات بر املاک بزرگ برای کمک به کشاورزان
- ملی کردن بانک‌ها برای بخشودگی بدهی‌های خانوارهای آسیب‌دیده از بحران، اعطای وام به کسب‌وکارهای کوچک و بررسی مستقل فرارهای مالیاتی سالیان گذشته، بازگشایی بانک کشاورزی
- افزایش دستمزدها به تناسب رشد اقتصادی
- تغییر اساسی در قوانین کار برای افزایش توان چانه‌زنی کارگران و پایان دادن به رفتار ناعادلانه کارفرمایان، وضع قوانین سخت برای محدود کردن اخراج‌ها و لغو پیمانکاری
- اصلاح نظام مالیاتی برای باز توزیع ثروت، لغو مالیات‌های ناعادلانه تحمیل‌شده بر خانوارهای کم‌درآمد
- پایان دادن به خصوصی‌سازی شبکه‌ها و شرکت‌ها و

زیرساخت‌ها (شرکت برق، گاز، بنادر، فرودگاه‌ها، املاک بخش عمومی و ...). بازگرداندن اموال خصوصی‌شده در سال‌های اخیر به بخش دولتی بدون پرداخت غرامت (مگر به سهامداران جز) از طریق لغو تصمیم‌های خلاف قانون اساسی سال‌های اخیر.

بازسازی اقتصاد و تولید از طریق رویگردانی از مصرف کالاهای وارداتی و روی آوردن به تولید داخلی (به‌ویژه محصولات کشاورزی و صنعتی باکیفیت) و رویگردانی از انقباض هزینه‌های کار و روی آوردن به افزایش ارزش افزوده. هدف اصلی در این بخش رویگردانی از توسعه در خدمت استثمارگران نیروی کار و روی آوردن به توسعه‌ای است که مبتنی بر تولیدکنندگان ارزش اجتماعی به‌پشتوانه دانش، تجربه و خلاقیت آنهاست. سیاست‌های مرکزی دموکراتیک و نیز برنامه‌ریزی محلی با مشارکت اجتماعات محلی ضامن تحقق این هدف خواهد بود.

تقویت بخش سوم اقتصاد (تعاونی‌ها، کسب‌وکارهای خودگردان که مالکانشان آنها را رها کرده‌اند و شبکه‌های همبستگی) با کمک بانک‌ها.

همبستگی و کمک به پناهجویان و مقابله با رفتارهای نژادپرستانه و بیگانه‌ستیز. مخالفت با جنگ‌های امپریالیستی که آتش مشکلات پناهجویان و مهاجران را شعله‌ور می‌کند.

- ایجاد تحولات اساسی در ساختار سیاسی و اداری و قضایی یونان به منظور احیای آزادی‌های دموکراتیک در محل کار و تظاهرات سیاسی و انحلال پلیس ضدشورش
- دموکراتیک‌سازی و شفافیت بیشتر عرصه رسانه
- بازنگری اساسی در قانون اساسی و نظام سیاسی برای توسعه دموکراسی؛ تمهید زمینه‌های دموکراسی مستقیم در جاهایی که میسر است برای تشویق مشارکت مردمی و تصمیم‌گیری مستقیم مردمی با الهام از تجربیات مشابه بین‌المللی.

بیانیه اتحاد مردمی با تأکید بر تجربه سیریزا و واکنش اتحادیه اروپا به خواسته‌های مردم یونان خروج از این اتحادیه و احیای حاکمیت پولی ملی را یگانه راه حل واقع‌بینانه بحران اقتصادی یونان می‌داند. در پاسخ به منتقدانی که تأکید بر ضرورت احیای پول ملی را وسواسی بیمارگونه و رویابافی غیرمسئولانه‌ای معرفی می‌کنند مانیفست اتحاد مردمی می‌نویسد: «دستیابی به حق حاکمیت پولی و پول ملی جدیدی بر مبنای اجتماعی، دموکراتیک و توسعه‌ای هدفی فی‌نفسه نیست. یکی از ابزارهای اساسی اعمال تغییرات رادیکالی است که ما در پی آنیم؛ تغییراتی که ضامن نهایی آنها نه واحد پولی، که مبارزه طبقات مردم است.»

بنابراین بیانیه احیای پول ملی و حاکمیت ملی بر اقتصاد می‌تواند به افزایش صادرات و جایگزینی تدریجی واردات با تولیدات داخلی و ایجاد اشتغال کمک کند. بیانیه تأکید کرده است: «مانوستالوژی یونان سرمایه‌دارانه عهد درخما را در سر نداریم. ما می‌دانیم که وضعیت پیشاپوری کشورمان بهشت برین طبقات استثمارشده نبوده است. اما سیزده سالی که با یورو زندگی کرده‌ایم نیز به‌هیچ‌وجه بهتر از آن نبوده است. هفت سال نخست برای بخش‌های مشخصی از جمعیت، دوران عیش مدام مصرف‌گرایانه بود مبتنی بر سرمایه اعتباری؛ زمان پایکوبی بر ویرانه‌های بنیان‌های تولیدی کشور. اما شش سال بعدی ناگهان این عیش و پایکوبی پایان گرفت و سقوط به جهنم عهدنامه آغاز شد، بدون کورسویی از نور در پایان تونل. زمان آن فرارسیده که برای خروجی رهایی بخش خطر کنیم.»

در میانه جنون میلیتاریستی و ماجراجویی‌های کشورهای اروپایی و ناتو در نقاط مختلف جهان، اتحاد مردمی وعده سیاست‌های صلح‌طلبانه و تعامل‌های مبتنی بر احترام و سود دوطرفه با کشورهای مختلف را می‌دهد. اتحاد مردمی به صراحت از «جنگ سرد» جدید اروپا و ناتو علیه روسیه انتقاد می‌کند و در پی خروج یونان از ناتویی است که «دولت‌ها را سرنگون می‌کند و بر مردم استبداد می‌ورزد و منطقه‌ما از خاورمیانه گرفته تا اوکراین را دچار بی‌ثباتی می‌کند». برچیده شدن پایگاه‌های نظامی آمریکا و ناتو در یونان، قطع همکاری‌ها با اسرائیل «اشغالگر» و به رسمیت شناختن فوری کشور مستقل فلسطینی، توسعه همکاری‌ها با اقتصادهای در حال توسعه از جمله کشورهای BRICS، آمریکای لاتین و سایر ملل و مخالفت با جابه‌جایی مرزها در منطقه از جمله اصول اصلی سیاست خارجی اتحاد مردمی است: «ما با مردم سراسر جهان که در پی آزادی، عدالت و حق تعیین سرنوشت هستند اعلام همبستگی می‌کنیم.»

اتحاد مردمی در برابر حملات سرمایه مالی و نمایندگان سیاسی‌اش به مقاومت مردمی در سراسر اروپا امید دارد: «مردم باید خود را برای هر پیشامدی آماده کنند». خروج یونان از اتحادیه اروپا یا ماندن در آن منوط به رأی مردم این کشور خواهد بود، اما حتی اگر مردم یونان گزینه خروج را انتخاب کنند، این امر نباید به انزوای یونان منجر شود. اتحاد مردمی در پی توسعه همکاری‌ها با سایر جنبش‌های اجتماعی و نیروهای ترقی‌خواه اروپا است و رؤیای اروپایی را در سر دارد که فارغ از ملیت ضامن منافع مردم و کارگران است، نه در خدمت ایده‌های نتولیرال و اهداف امپریالیستی قدرت‌های حاکم.

اگرچه اتحاد مردمی در انتخابات ۲۰ سپتامبر یونان دستاوردی نداشت و با کسب ۲/۸۶ درصد آرا از ورود به پارلمان بازماند، اعضای آن همچنان به آینده امیدوارند. البته آنها روی پیروزی در انتخابات حساب چندانی هم نمی‌کردند، هرچند که رأی که به‌دست آوردند پایین‌تر از حد انتظار بوده است. از جمله مشکلات اتحاد مردمی به گفته یکی از اعضای این جبهه عدم باور مردم یونان به وجود بدیلی برای شرایط موجودشان و منتفی دانستن امکان مقاومت از سوی آنان است. اما شاید یکی از مهمترین مشکلات نبود زمان کافی برای بحث و تبادل نظر در مورد راهکارهای اتحاد مردمی در محافل سیاسی یونان بود که سبب شد برنامه‌های این جبهه برای بسیاری از مردم یونان ناشناخته بماند.

اتحاد مردمی که آینده‌ای تاریک را برای جامعه یونان متصور است، در پی آن است که در صورت وخامت بیشتر اوضاع در میان کارگران و سایر گروه‌های معترض جایگاهی بیابد و با ارائه برنامه مدون‌تری برای خروج از بحران و ارائه آن به معترضان در دوره‌های بعدی انتخابات آرای بیشتری کسب کند. مانیفست اتحاد مردمی تأکید می‌کند که هدف اصلی دستیابی صرف به حکومت نیست، بلکه توانمندسازی سیاسی جبهه‌ها و تشکل‌های مردمی و دموکراتیزاسیون هرچه بیشتر است. به‌هرحال هرچند چشم‌انداز پیش روی یونان بشدت تیره و تار است، شاید مسیر این کشور در چند سال آینده نه فقط برای اروپا که برای مخالفان نتولیرالیسم در سایر نقاط جهان نتایج تعیین‌کننده‌ای در پی داشته باشد.

امیدهای بربادرفته یا همین است که هست؟

عروج و افول سیریزا

سحر سرسنگی

برای آنان که می‌خواهند میان مردم پیام تغییر و چهرایی را ترویج دهند، دشمنی بزرگتر از شک و تردید و اعتماد نداشتن مخاطب نیست. چپ‌ها کمتر مخالفت مستقیم با افکارشان را می‌شنوند. جواب معمول «قبلاً چنین چیزی کی و کجا بوده؟»، «اصلاً مگر چنین چیزی ممکن است؟» و اشاره به تجربه‌هایی شکست‌خورده همچون شوروی و چین است.

وقتی جرمی کوربن، رهبر حزب کارگر بریتانیا و یکی از چپ‌گرایان نمایندگان مجالس اروپای شمالی، نامزد رهبری شده بود، همین ناباوری همه‌جا موج می‌زد - تا آن‌که در نهایت با غلبه بر این ناباوری پیروز شد. اما یکی از سؤال‌هایی که طرفداران کوربن از مردم عادی می‌شنیدند نه مربوط به گذشته‌های دور که مربوط به شکستی نزدیک‌تر به زمان حال بود: یونان.

مردم عادی بریتانیا البته طبیعتاً از پیچ و خم هفت سال گذشته سیاست یونان باخبر نبودند اما خبر این که الکسیس سیرپراس، نخست‌وزیر چپ‌گرایی که تنها چند ماه پیش با آن همه امید پیروز شده بود، شرایط مثلث اتحادیه اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق جهانی پول را پذیرفته باشد، خالی کردن سطلی آب سرد روی سر تمام کسانی بود که با امید به یونان چشم دوخته بودند. یانیس واروفاکیس، وزیر دارایی‌ای که یک‌شبه به یکی از مشهورترین سیاستمداران اروپا بدل و نماد مقاومت در برابر سرمایه جهانی شده بود، حالا وادار به استعفا شد؛ استعفایی که خود نماد «تسلیم» (کاپیتولاسیون) و زانو زدن دولت یونان بود.

اما چه شد که به اینجا رسیدیم؟ چه شد که الکسیس سیرپراسی که نخستین عملش پس از پیروزی در انتخابات ماه ژانویه، گل گذاشتن بر مزار رزمندگان حزب کمونیست بود، همین هفته پیش در

نیویورک، نیم ساعت پای گفت‌وگو با بیل کلینتون در «بنیاد جهانی» رئیس‌جمهور سابق نشست تا به سرمایه‌گذاران امریکایی وعده دهد که یونان جای امنی برای سرمایه‌هایشان است؟

هدف در اینجا بازگویی تاریخ هفت سال اخیر یا حتی هفت ماه اخیر یونان نیست. هدف در ضمن قضاوت اخلاقی سیرپراس و محکومیت او به «خیانت» نیست. خیلی ساده می‌خواهیم به این نگاه کنیم که چرا «سیریزا» در مدت زمانی خیلی کوتاه پس از به قدرت رسیدن از اجرا کردن حتی ساده‌ترین برنامه‌های خود باز ماند؟ آیا راه دیگری ممکن بود؟ و بالاخره این که آن نیروهایی از سیریزا که در یک ماه اخیر راه خود را از رهبری این حزب جدا کرده و آینده دیگری را بشارت می‌دهند امیدی به پیروزی یا اصلاً محلی از اعراب دارند یا خیر؟

برنامه سیریزا

سیریزا در ماه ژانویه در انتخابات پیروز شد و اختیار دولت در آتن را در دست گرفت (این حزب البته یکی دو کرسی برای کسب اکثریت کم داشت و برای رسیدن به دولت با حزب راست‌گرای «یونانی‌های مستقل» ائتلاف کرد اما با توجه به وزن پایین این حزب در ائتلاف، این واقعه اهمیت چندانی نداشت و ندارد). با این حساب یونان تنها کشور از ۲۸ کشور اتحادیه اروپا شد که دولتش در اختیار یکی از اعضای «حزب چپ اروپا» بود. به زبان ساده این نخستین پیروزی حزبی در چپ سوسیال دموکراسی اروپا پس از سال‌ها بود.

سیریزا ریشه در جنبش کمونیستی یونان دارد و در واقع انشعابی از حزب کمونیست این کشور است. سیرپراس، مانند بسیاری از سایر رهبران سیریزا، جوانی خود را در حزب کمونیست گذرانده بود و بخش عمده رهبران و اعضای سیریزا از انواع و اقسام سازمان‌های کمونیستی و انقلابی می‌آمدند.

با این وجود برنامه این حزب، که به نام شهری که در آن تصویب شده بود، «برنامه تسالونیک» نام داشت، برنامه‌ای به نسبت معتدل بود و به هیچ‌وجه خواهان سرنگونی سرمایه‌داری نشده بود: ملی‌سازی بانک‌ها شاید انقلابی‌ترین عنصر این برنامه بود اما اساس آن ایجاد اشتغال (در شرایطی که بیش از یک چهارم جمعیت و بیش از نیمی از جوانان، بیکار بودند)، برطرف کردن نیازهای فوری مردمی که گاه ساده‌ترین دسترسی به غذا و خدمات درمانی نداشتند و متوقف کردن خصوصی‌سازی‌هایی بود که دولت راست‌گرای قبلی تدارکشان را چیده بود. این برنامه در واقع چپ‌تر از برنامه سوسیال دموکرات‌ها در دهه ۱۹۸۰ به قبل نبود.

اما دولت جدید پیش از آن‌که بتواند به اجرای هیچ‌یک از برنامه‌های خود دست بزند با وظیفه‌ای فوری روبه‌رو بود: چانه‌زنی با سه نهاد که چند سال بود در ازای وام‌هایی که به یونان داده بودند عملاً اداره کشور را در اختیار داشتند. سران این «مثلث» یا «ترویکا» (صندوق جهانی پول، اتحادیه اروپا و بانک مرکزی اروپا) بلافاصله پس از پیروزی سیریزا همان موضعی را اتخاذ کردند که چپ پیش‌بینی‌اش را کرده بود: انعطاف‌ناپذیری بی‌حد و حصر. آنها اعلام کردند حتی یک قدم هم در مقابل سیریزا کوتاه نمی‌آیند و خواهان اجرای کامل برنامه‌های پیشین هستند. آنها به روشنی گفتند سیریزا باید تمام وعده‌های خود برای پایان سیاست‌های ریاضت‌کشی اقتصادی را کنار بگذارد. هدف آنان ظاهراً بیش از آن‌که حل بحران بدهی باشد، این بود که سیریزا را گوشمالی دهند و به شکست بکشانند (این حرف را حتی ستون‌نویس‌های روزنامه‌های لیبرالی همچون گاردین نیز تکرار می‌کردند).

یانیس واروفاکیس، وزیر دارایی جدید، نه‌تنها قصد سرنگونی سرمایه‌داری را نداشت که مدت‌ها پیش از به قدرت رسیدن در مقاله‌ای به نام «اعترافات یک

قلمرو رفاه

جهان

شماره
مهر
ششم
۱۳۹۴

۵۱

برنامه سیریزا به نسبت معتدل بود و به هیچ‌وجه خواهان سرنگونی سرمایه‌داری نشده بود: ملی‌سازی بانک‌ها شاید انقلابی‌ترین عنصر این برنامه بود اما اساس آن ایجاد اشتغال، برطرف کردن نیازهای فوری مردمی که گاه ساده‌ترین دسترسی به غذا و خدمات درمانی نداشتند و متوقف کردن خصوصی‌سازی‌هایی بود که دولت راست‌گرای قبلی تدارکشان را چیده بود

مارکسیست غیرگیر» از این گفته بود که هدفش «نجات سرمایه‌داری از دست خودش» است. یعنی ایجاد اصلاحاتی که باعث شود نظام سرمایه‌داری از بی‌ثباتی‌ای که نتیجه‌اش می‌تواند هرج و مرج باشد نجات پیدا کند. حرف سیپراس و واروفاکیس ساده بود: کمی از بدهی ما را لغو کنید (چنان که بررسی کارشناسان «صندوق جهانی پول» بعدها پیشنهاد داد) و بقیه آن را به گونه‌ای تقسیم کنید که ما امکان داشته باشیم «بحران بشردوستانه» کنونی (فقر و بیکاری گسترده) را حل کنیم. در این مدت ما اقتصاد را با انگیزش وارد رشد می‌کنیم.

اما گوش «ترویکا» به این حرف‌ها بدهکار نبود. آنها اعلام کردند دولت یونان فقط دو راه دارد: یا از منطقه یورو خارج شود یا «داروی تلخ» را سر بکشد و همان برنامه ریاضت‌کشی دولت قبلی را مو به مو اجرا کند. هیچ راه میانه‌ای وجود نداشت.

طرفه آنجا بود که این همان حرفی بود که چپ‌ترین نیروهای سیریزا، از جمله فراکسیون «گرایش کمونیستی» در این حزب، همیشه زده بودند. حرف ساده آنها این بود: از آنجا که «ترویکا» حتی ساده‌ترین اصلاحات را هم نمی‌پذیرد، حتی اگر فقط بخواهیم به ساده‌ترین وعده‌های حزب در «برنامه تسالونیک» جامه عمل بپوشانیم، باید دست به خروج از نظام سرمایه‌داری و از جمله ترک منطقه یورو، بزنیم. پس آماده این کار شوید! به کلام ساده: اگر برنامه خروج از نظام سرمایه‌داری و یورو را نداشته باشید، اجرای کوچک‌ترین اصلاحات هم ممکن نیست.

«گرایش کمونیستی» اما وزن بسیار نحیفی در سیریزا داشت و از ۱۵۰ نفر عضو کمیته مرکزی آن تنها دو نفر به این فراکسیون تعلق داشتند. در مقابل، تقریباً نیمی از نیروهای حزب (و کمیته مرکزی آن) متعلق به «پلاتفرم چپ» به رهبری پاناگیوتیس لافازانیس بودند. بسیاری از «پلاتفرم چپ» خواهان ترک یورو بودند اما آنها نیز معمولاً این‌را همراه با خروج از نظام سرمایه‌داری (مثلاً از طریق ملی‌سازی ضربتی بخش‌های اصلی اقتصاد) مطرح نمی‌کردند. در دوران حساس یکی دو سال گذشته «پلاتفرم چپ» حاضر نبود، خط رایج سیپراس-واروفاکیس («نجات سرمایه‌داری از دست خودش») را به طور جدی به چالش بکشد. نشانه واضح این موضع این بود که این «پلاتفرم»، علیرغم وزن عظیم خود درون حزب، هرگز قطعنامه بدیلی بر قطعنامه فراکسیون حول سیپراس (که «اتحاد چپ» نام داشت) ارائه نمی‌داد و به ارائه متمم بسنده می‌کرد («فراکسیون کمونیستی» در عوض قطعنامه‌های بدیل ارائه می‌کرد که معمولاً با حمایت نزدیک به یک چهارم همراه بود). خود لافازانیس به عنوان وزیر وارد دولت ائتلافی سیپراس شد.

در این میان «حزب کمونیست» نیز به سیاست باورنکردنی خود ادامه می‌داد و با سکتاریسم آشکار به حدود ۵، ۶ درصد آرای خود بسنده می‌کرد. این حزب شاید راهی فرای سرمایه‌داری پیشنهاد می‌داد اما عملاً در بحران سیاسی هشت سال اخیر خود را به کلی از قاطبه مردم و آن جنبشی که سیریزا را به قدرت رساند جدا کرده بود. این سیاست تراژیک را در دو صحنه در هفت سال اخیر می‌توان خلاصه کرد: در نخستین روزهای جنبش ضد ریاضت‌کشی پس از سال ۲۰۰۸ که این حزب، جنبش جوانانی که به میدان آمدند و میدان‌های شهرها را تسخیر کردند با نام «خرده‌بورژوازی» و «لمپنیسم» طرد کرد (در حالی که سیریزا بر دوش همان جنبش به حزبی وسیع بدل شد) و در جریان فرماندوم اخیر که این

حزب در کمال ناباوری حاضر نشد فراخوان به رأی «نه» دهد و در عوض خواهان تحریم انتخابات شد!

لحظه بحران

حالا لحظه بحران فرا رسیده بود. دیگر پیش‌بینی‌ها و موضع‌گیری‌های قبلی مهم نبود. پس از چند ماه مذاکره معلوم شد که سیریزا به واقع با همان انتخابی روبه‌رو است که وزیر دارایی آلمان و «گرایش کمونیستی» هر دو از آن سخن می‌گویند. سؤال بزرگ اکنون این بود که سیپراس چه می‌کند؟ پاسخ این سؤال به هیچ‌وجه از قبل معلوم نبود. این نگارنده که در آن روزهای حساس بارها با رهبران «گرایش کمونیستی» صحبت می‌کرد، به روشنی می‌دید که آنها به جای این که کلی‌مسلكانه، «خیانت» سیپراس را پیش‌بینی کنند، با تمام وجود امیدوار بودند او به آمال مردمی که او را انتخاب کرده‌اند وفادار بماند.

اوج این لحظه امید زمانی بود که سیپراس مردم را به رفتارندوم فراخواند. او از آنها خواست به شرایطی که «ترویکا» پیشنهاد داده، آری یا نه بگویند. حرف‌های زیادی در مورد این فرماندوم و محاسبات پشت فراخواندن آن زده شده و خواهد شد. بعضی‌ها می‌گویند سیپراس امیدوار بود یا شکست بخورد یا با درصدی آنقدر پایین پیروز شود که بتواند مخالفین چپ‌گرای درون حزب را ساکت کند و به اجرای برنامه «ترویکا» مشغول شود. محاسبات هر چه بود و نبود، نتیجه مسلماً همه را غافلگیر کرد: درصد باورنکردنی ۶۱ درصد به برنامه پیشنهادی «ترویکا» نه گفتند و در واقع خواهان مقاومت «سیریزا» شدند.

اکنون لحظه طلایی تصمیم‌گیری فرا رسیده بود. آنچه در پی آمد، همه را میهوت کرد. سیپراس از واروفاکیس خواست استعفا دهد و مدت کوتاهی بعد اعلام کرد شرایط «ترویکا» را می‌پذیرد. او سپس استعفا داد و کشور را عازم انتخابات کرد.

ماجرا به طنزی تلخ می‌ماند: پس از این همه پیچ و خم سیاسی، پس از این همه بالا و پایین رفتن،

سیپراس می‌خواست همان برنامه‌ای را بپذیرد که مردم کشور یک هفته قبل به آن چنان قاطعانه «نه» گفته بودند.

«سیریزا» همین چند سال پیش حزبی بود که تنها ۵ درصد آرای مردمی را با خود داشت. در آن زمان حزب حاکم، حزب سوسیالیستی «پاسوک» بود که، به همراه «حزب کمونیست»، حزب اصلی طبقه کارگر در یونان به حساب می‌آمد. این پذیرش شرایط «ترویکا» و اجرای سیاست‌های ریاضت‌کشی اقتصادی بود که باعث نابودی «پاسوک» و رهبرش، جورج پاپاندرو و عروج «سیریزا» به رهبری سیپراس شده بود و حالا سیپراس می‌رفت تا همان کار پاپاندرو را انجام دهد.

«پلاتفرم چپ» بالاخره به حرکت درآمد و اعلام کرد از حزب جدا می‌شود. بخش اعظم سازمان‌های محلی حزب، اکثریت سازمان جوانان، رئیس مجلس و خیلی از نیروهای چپ خارج از سیریزا با این «پلاتفرم» هم‌کلام شدند و نتیجه تشکیل حزب جدیدی به نام «وحدت مردمی» بود که وعده به خروج از یورو می‌داد (گرچه همچنان با برنامه‌ای ناروشن و عدم تأکید بر خروج از نظام سرمایه‌داری همراه بود).

اما سیپراس زیرک درس‌های سیاست را خوب فرا گرفته بود. او می‌دانست که فرصت کمی که تا انتخابات باقی مانده، «وحدت مردمی» شانس برای گرفتن آرای چندانی نخواهد داشت و سیریزا همچنان می‌تواند در صدر بماند. آنچه در پی آمد اما حسی غافل‌گیرکننده‌تر بود: «وحدت مردمی» که انتظار جذب حداقل ۱۵ درصد آرا داشت با ۹/۲ درصد حتی به ۳ درصد لازم برای ورود به پارلمان نرسید. بر خلاف انتخابات قبلی این بار تنها ۵۶ درصد در انتخابات شرکت کردند. با مردم یونان در این روزها که حرف می‌زدی جوی از نومیدی در میان‌شان موج می‌زد. پیشروترین نیروها امیدی نه به سیپراس و نه به «وحدت مردمی» نداشتند. بخصوص با توجه به این واقعیت که رهبران «وحدت مردمی» تا همان ماه پیش هیچ‌گونه انتقاد علنی و جدی از



ماجرا به طنزی تلخ می‌ماند: پس از این همه پیچ و خم سیاسی، پس از این همه بالا و پایین رفتن، سیپراس می‌خواست همان برنامه‌ای را بپذیرد که مردم کشور یک هفته قبل به آن چنان قاطعانه «نه» گفته بودند

سیپراس نکرده بودند. توده مردم نیز همان وفاداری همیشگی به سازمان‌های خود را نشان می‌دادند. آنها امید به این که توان پیروزی بر «ترویکا» را داشته باشند از دست داده بودند و مطمئن بودند سیپراس بهترین‌شان را می‌خواهد.

سیپراس بار دیگر با حزب راست‌گرای «یونانی‌های مستقل» ائتلاف کرد تا دولتی جدید تشکیل دهد. او این بار وعده ثبات می‌داد. انقلابی سابق حالا حساسی دولتمرد شده و امیدوار است فعلاً داروی تلخ «ترویکا» را بنوشد تا شاید فردایی بیاید که در آن موفق به اجرای برنامه‌های خود شود.

راه دیگری ممکن بود؟

برخی مدافعین سیپراس و راهی که او طی کرد می‌گویند این تنها راه ممکن بود. مستقل از این که چه گرایش سیاسی داشته باشیم، نشان دادن بطلان این حرف کار دشواری نیست. چنان‌که ذکر شد، دو راهی موجود در مقابل سیریزا واقعی بود: این حزب می‌توانست دست به لغو یک‌طرفه بدهی‌ها و خروج از نظام سرمایه‌داری بزند. بعضی منتقدین می‌گویند از آنجا که طبق نظرسنجی‌ها مردم یونان خواهان خروج از «منطقه یورو» نبودند، پشتیبانی از چنین سیاستی موجود نبود.

اما بودن یا نبودن در «یورو» را نمی‌توان به صورت مجرد و انتزاعی مطرح کرد. این درست است که مردم بین ماندن در یورو و بازگشت به «دراخما» بی‌که تمام شواهد نشان می‌دهد به خودی خود به معنی تشدید بحران و بی‌ثباتی خواهد بود. اولی را انتخاب می‌کردند، اما «یورو یا دراخما» یا «یورو یا بیرون یورو» دوراهی واقعی موجود نبود. اگر دولت یونان اعلام به خروج از یورو می‌کرد، بدهی‌های خارجی را یک‌طرفه لغو می‌کرد (ماهیت این بدهی‌های ناعادلانه در مطالب دیگری نشان داده شده است) و دست به ملی‌سازی ضربتی بخش‌های اصلی اقتصاد می‌زد به سرعت می‌توانست بهبودی اولیه در زندگی مردم ایجاد کند. هیچ دلیلی وجود

نداشت که با این کار زندگی مردم از آنچه که اکنون هست بدتر شود. این حرکت البته تأثیر وسیعی بر نیروهای چپ و کارگری در سراسر اروپا نیز می‌گذاشت. اگر دولت سیریزا پس از این کار فراخوان به حمایت داده بود، بدون شک با حمایت بلافاصله نیروهای عظیم در سراسر جنوب اروپا مواجه می‌شد. نیروهایی چپ‌گرای مشابه «سیریزا» در کشورهای همچون اسپانیا و پرتغال در موقعیتی بسیار مناسب قرار داشتند (این بخصوص در اسپانیا حائز اهمیت است که یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان را دارد و پیروزی حزب چپ‌گرای «پودموس» در آن در انتخابات امسال می‌توانست و می‌تواند زمین‌لرزه‌ای بس بزرگتر از سیریزا باشد).

اگر مردم یونان خواهان طی کردن راهی خلاف راه «ترویکا» نبودند نه‌تنها به حزب رادیکالی همچون «سیریزا» که پیش از آن تنها ۵ درصد آرا را با خود داشت رأی نمی‌دادند که مسلماً در شمار ۶۱ درصدی به «ترویکا» نه نمی‌گفتند. البته اگر «سیریزا» این راه پر مخاطره خروج از سرمایه‌داری را انتخاب کرده بود، پیروزی آن به هیچ‌وجه از پیش تعیین‌شده نبود و شکست آن می‌توانست عواقبی وخیم داشته باشد. اما بدون شک این راهی ممکن و معقول بود که طی نشد؛ راهی که طی آن می‌توانست نقطه عطفی در تاریخ جهان معاصر باشد.

آینده

سیپراس حق دارد انتظار داشته باشد که چند سال به نسبت باثبات را تجربه کند. آنها که امیدوارند وقتی این نخست‌وزیر چپ‌گرا برنامه ریاضت‌کشی اقتصادی را اجرا می‌کند دوباره با شورش مردمی و عروج «سیریزا» بی‌جدید (مثلاً در قامت همان «وحدت مردمی») مواجه شوند، احتمالاً اشتباه می‌کنند. علت این امر ساده است: مردم عادی نمی‌توانند زندگی خود را ۱۰ سال کنار بگذارند و مدام دست به شورش سیاسی بزنند. مردم یونان در طول هشت سال گذشته مبارزاتی بی‌امان داشته‌اند: اعتصاب عمومی،

تظاهرات، بست‌نشینی، سقوط حزب سنتی چپ (پاسوک)، عروج سیریزا و... این که جو نومیدی و یأس کنونی میان مردم پایدار بماند و به کوچکترین امتیازی که «سیریزا» دهد دل خوش کنند، سیری محتمل است.

برای پیش‌بینی این که جریان‌های چپ مخالف «تسلیم» سیپراس، از «وحدت مردمی» تا «حزب کمونیست» (حزبی که صدها هزار نفر از پیشروترین کارگران و جوانان کشور را در صفوف خود دارد) چه می‌کنند و چه آینده‌ای پیدا می‌کنند، هنوز زود است. اما به نظر این نگارنده مطرح شدن جدی آنها به عنوان بدیلی برای قدرت سیاسی سال‌ها طول خواهد کشید. این که «حزب کمونیست» رهبری عقلانی و غیرسکنتاریستی پیدا کند و دست اتحاد با «وحدت مردمی» و نیروهای کوچک و بزرگ چپ و ضدسرمایه‌داری دراز کند، می‌تواند راه نجات واقعی چپ یونان باشد.

یک مسئله کلیدی

تجربه یونان بیش از هر چیز یک موضوع ساده را مطرح می‌کند: در شرایط کنونی بحران سرمایه‌داری که با رکود اقتصادی روبه‌رو هستیم، اجرای ساده‌ترین برنامه‌های اصلاح‌طلبانه اقتصادی نیز ظاهراً بدون خروج از نظام سرمایه‌داری ممکن نیست. سیاست کنزی چاپ پول و سرمایه‌گذاری در اقتصاد (که در حال حاضر سیاست رسمی جرمی کوربن در بریتانیا است) البته هنوز امتحان نشده و می‌تواند توفیق‌های مقطعی داشته باشد. اما باید در عمل دید که برخورد سرمایه‌داران با چنین سیاستی چه خواهد بود؟ آیا مانند سال‌های پس از جنگ جهانی دوم حاضرند مدتی با آن سر کنند و امیدوار به کاهش بحران‌های اجتماعی باشند؟ یا دست به چنان مقاومت سرسختانه‌ای می‌زنند که مجدداً دو راهی «خروج از سرمایه‌داری / عقب‌نشینی کامل» مطرح شود؟

به هر حال، طرفداران سوسیالیسم، معتقدند لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید قدم اول ساختن جامعه‌ای عادلانه است. این «لغو» سیاست چندان پیچیده‌ای نیست و می‌تواند ملی‌سازی بخش‌های اصلی اقتصاد، البته بدون پرداخت هزینه کامل به تمام سرمایه‌گذاران، باشد. اما پس از سقوط شوروی در ۱۹۹۱، در هیچ جای دنیا شاهد پیاده کردن چنین برنامه‌ای از ملی‌سازی و حمله به حق مالکیت سرمایه‌داران نبوده‌ایم. دولت هوگو چاوز در ونزوئلا تا حدودی به این سمت پیش رفت اما حتی او نیز دست به خلع ید از سرمایه‌داران کشورش نزد. تمام دولت‌های چپ‌گرای دیگر آمریکای لاتین و حتی دولت مائوئیست‌ها در نیپال نیز دست به چنین کاری نزدند. در حال حاضر نیز هیچ یک از نیروهای چپ خیزان در اروپا و سایر نقاط جهان چنین وعده‌ای نمی‌دهند (کوربن در بریتانیا، پودموس در اسپانیا، ژان لوک ملانشون و حزب چپ در فرانسه، رهبری حزب چپ در آلمان و...).

سؤال اصلی آینده چپ در جهان در این است که آیا نیرویی پیدا می‌شود که وعده چنین گسست تاریخی‌ای بدهد؟ نیرویی که برنامه‌اش همان برنامه قدیمی سوسیالیست‌ها یعنی «سرنوینی سرمایه‌داری» باشد و بتواند حمایت مردمی از این برنامه جلب کند و به قدرت برسد؟

امیدواران به پاسخ آری به این سؤال پیش از همه به یونان امید داشتند؛ امیدی که فعلاً نقش بر آب شده است.

قلمرو رفاه

جهان

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۵۳



تجربه یونان بیش از هر چیز یک موضوع ساده را مطرح می‌کند: در شرایط کنونی بحران سرمایه‌داری که با رکود اقتصادی روبه‌رو هستیم، اجرای ساده‌ترین برنامه‌های اصلاح‌طلبانه اقتصادی نیز ظاهراً بدون خروج از نظام سرمایه‌داری ممکن نیست



فرا تر از دو گانه اصلاح و گسست سیاسی

آیا برای یونان آینده‌ای بدون ریاضت ممکن است؟



ظهور یافته بودند اما با قرارداد متعاقبی که از سال ۲۰۱۰ شروع شد، شدت یافتند. پس از این که در سال ۲۰۱۲ سیریزا بر پایه بسیج توده‌ای و نیز از میان رفتن چپ‌میانه بدل به مدعی‌ای جدی شد، رهبری سیریزا احساس کرد که قادر است راه‌حل بحران را ارائه کند، راه‌حلی که نخبگان خارجی و داخلی در پی آن بودند و از این رو سیریزا می‌توانست بر مبنای ثباتی که ضرورتاً به عنوان یک نیروی سوسیال-دموکراتیک به همراه خود می‌آورد، قرارداد ریاضتی سبک‌تری را که احتمالاً حتی با کاهش برخی از بدهی‌ها همراه بود تضمین کند.

به محض این که نخبگان یونانی از گزینه‌های دیگر در سد کردن راه تهدید چپ ناامید شدند و با توجه به این که سیریزا به دست خود از مخاطرات کاسته بود، سیریزا تحمل شد. در واقع، بسیاری از این نخبگان با این مطالبه که پس از رسیدن به قراردادی جدید، کسب و کار رونق بیشتری خواهد یافت، از انتخاب دولت استقبال کردند. رأی‌دهندگان نیز که از چالش‌هایی که پیش‌روی نخست‌وزیر خیرخواهشان قرار داشت، آگاه بودند بر سیاست‌های او مهر تأیید زدند، حتی در صورتی که او تنها می‌توانست به برخی از اهدافش جامه عمل ببوید.

اما سیریزا با این برنامه، گرچه ممکن بود که رأی‌دهندگان و برخی از سرمایه‌داران داخلی را قانع کند، نخبگان اروپایی مایل نبودند تنها به این خاطر که یونان از آنان طلب می‌کند، دعوتش را لایک گویند.

پس از شوک بزرگ اقتصادی در سال ۲۰۱۰، اقدام‌های حفاظتی مشخصی برای تأمین امنیت نحوه پرداخت و نظام بانکی در اروپا در شرایط نکول (عدم بازپرداخت بدهی) تنظیم شد. بازندگان اصلی این جریان در سال ۲۰۱۵، مالیات‌دهندگان آلمانی و

سیل اتهامات در هر دو سوی طیف سیاسی میان «بورژواهای اصلاح‌طلب» و «لنینیست‌های افراطی» روان می‌شود. اما برای این گفتار بدیلی وجود دارد و طیفی از سازش‌ها و رویارویی‌ها در درون سنت سوسیالیستی وجود دارد.

چرا چوب‌بندی دوباره تنگنای سیاسی

اصلاحات اساسی غالباً نتیجه سازش طبقاتی است که یا بر مبنای ارزیابی مخاطره‌ای خاص، از همان آغاز به دست می‌آید یا پس از یک بن‌بست سیاسی که در آن هر دو طرف امتیازاتی می‌دهند تا از هزینه رویارویی‌های فزاینده اجتناب کنند. از طرف دیگر گسست سیاسی، وضعیت رویارویی طرفین است که تا سرحدات آن و با هر هزینه‌ای تشدید شده است.

با برآورد هزینه و فایده امتیازدادن و رویارویی و با توجه به ظرفیت‌های مادی و سازمانی که وجود دارند یا می‌توانند بسط پیدا کنند، بهتر می‌توان قابلیت اجرای گزینه‌های استراتژیک مشخص را تخمین زد. وقتی سیریزا در ژانویه گذشته بر سر کار آمد، برای آنها رسیدن به یک سازش طبقاتی بالقوه ممکن بود. اما این سازش از نوع سازش‌هایی نبود که رهبری حزب مدنظر داشت. چیزی که نخست‌وزیر الکسیس سیراس در پی آن بود، به نخستین نوع سازشی که در بالا وصفش رفت (سازش از پیش مشخص و با پیشبینی مخاطرات پیش‌آروا شباهت داشت؛ نوعی «مصلحه طبقاتی مثبت» نمونه تاریخی این مصالحه‌گری دموکراتیک، در دولت‌های کوچک اروپای غربی زمان جنگ جهانی دوم، در قالب جنبش صنف‌گرایی دموکراتیک (democratic corporatism) اتفاق افتاد.

پشت صحنه سازش سیریزا، بحران سیاسی یونان بود، نشانه‌هایی از این بحران حتی پیش از رکود اقتصادی

نانتینا ونزاس / دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه نیویورک
ترجمه: ابراهیم محمودی

اگر دست‌آورد دیگری در کار نباشد، نخستین مرحله از قدر‌نگیری سیریزا لااقل این نکته را نمایان ساخت که محدودیت‌هایی برای انجام اصلاحات در زمانه رکود و یکپارچگی اقتصاد جهانی وجود دارد.

همچنین این تجربه نشان داد که به نقشه راه بدیلی نیاز است. با توجه به تلاش‌های شکست خورده اخیر برای «تغییر اروپا» از طریق مذاکرات با وام‌دهندگان، چهره‌های اصلی چپ اروپایی به نحوی فزاینده در این باب بحث می‌کنند که آیا جدایی از حوزه یورو بخصوص در کشورهای حاشیه‌ای اروپا، ضروری یک برنامه سیاسی پیشرو است یا خیر.

دلالت‌های چنین حرکتی چه خواهند بود؟ و چه تغییرات دیگری نیاز خواهد بود به همراه چنین حرکتی اتفاق بیفتند تا تضمین کنند خروج از حوزه یورو، به سود سرمایه مالی بین‌المللی یا نخبگان یونان نخواهد بود؟

فرا تر از اینها پرسش‌های غامض‌تری نیز مطرح می‌شوند: آیا یونان به طور خاص ظرفیت‌های تولیدی و حکومتی لازم برای چنین برنامه‌ای را دارد؟ اگر نه، آیا چپ باید در این نقطه کاری بیشتر از توزیع برابرانه‌تر ریاضت انجام دهد؟ آیا با توجه به محدودیت‌هایی که قرارداد جدید برای دولت یونان ایجاد می‌کند، اصلاً انجام چنین سازش فروتنانه‌ای با طبقه حاکم امکان دارد؟

مناقشات امروزی غالباً چنین دغدغه‌هایی را در چارچوب مخمصه اساسی‌تر اصلاح در برابر گسست سیاسی قرار می‌دهند. اغلب گسست سیاسی و انقلاب با هم یکی پنداشته می‌شوند و به سرعت

قلمرو رها

جهان

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۵۴



پشت صحنه سازش
سیریزا، بحران
سیاسی یونان بود،
نشانه‌هایی از این
بحران حتی پیش از
رکود اقتصادی ظهور
یافته بودند اما با
قرارداد متعاقبی که
از سال ۲۰۱۰ شروع
شد، شدت یافتند

فرانسوی بوده‌اند؛ هزینه سیاسی مربوط به تبعات این اقدام‌ها، دغدغه خاطر مدیران اصلی حوزه یورو مانند وزیر دارایی آلمان؛ ولفانگ شوبله، رئیس گروه اروپایی جرون دایسلپلوم و رئیس بانک مرکزی اروپایی ماریو دراگی نبود و بنابراین گرچه این نخبگان در ابتدای شروع بحران از خطر واقعی خروج یونان هراس داشتند، اما با گذشت چند سال این خطر تا حد زیادی برطرف شد.

تنها هراس باقیمانده، اثر دومینویی بالقوه خروج یونان از حوزه یورو بود. امکان واقعی چنین رویدادی، سیزیزا را مجبور کرده بود تا آمادگی‌های لازم را برای تضمین این که این خروج فاجعه‌بار نباشد، فراهم کند. تنها پس از این بود که رأی‌دهندگان اسپانیا، ایرلند، پرتغال و اسپانیا و ایتالیا توانستند به جدایی از حوزه یورو فکر کنند. این قمار ترویکا در مذاکرات بود و قمار سیزیزا نیز باید همین می‌بود.

اما در انتهای فوریه، وقتی سیزیزا از اعمال کنترل بر سرمایه سر باز زد و در عوض، با پذیرفتن شرایط وام‌دهندگان قراردادی را پذیرفت، روشن بود که در این قمار، آمادگی برای خروج جزء ورق‌های بازی نیست. وزیر دارایی سابق یونان «پانیس وارفاکیس» می‌گوید او تیم کوچکی داشت که بر نقشه‌های احتمالی کار می‌کرد و آماده بود تا پس از رفراندوم ۵ جولای از این نقشه‌ها استفاده کند، اما این آمادگی کاملاً متفاوت است و با اتخاذ تصمیمی سرنوشت‌ساز در برهه‌هایی بحرانی و آن برهه، بسیار زودتر از ژوئیه سررسید.

به عبارت دیگر، دولت یونان برای قانع کردن مذاکره‌کنندگان، به دادن امتیاز نیاز داشت تا به اندازه کافی نزاع را شدت بخشد تا آنجا که هزینه‌های رویارویی‌های بیشتر افزایش یابد. از همه مهم‌تر نیاز بود تا در ماه فوریه، کنترل بر سرمایه اعمال شود، به محض این که بانک مرکزی اروپا دسترسی به خطوط تأمین اعتبار مستقیم را محدود کرد. با چنین کاری از اختناق نقدینگی به مدت ۵ ماه جلوگیری می‌شد. این اقدام‌ها می‌توانست مبنای یک سازش طبقاتی

منفی را شکل دهد. به این فرصت از دست رفته در آن برهه باز خواهیم گشت. اکنون بگذارید تلاش مستمر سیزیزا در جهت سازش مثبت را بررسی کنیم.

◀ در جست‌وجوی امیدهای کاذب

سیزیزا اکنون ادعا می‌کند که حتی اگر در گام اول، طرف اروپایی تغییر موضع نداد، در گام دوم هنوز می‌توان سازشی را با طبقه سرمایه‌دار داخلی در گام بعدی تضمین کرد. امروز برای حزب سوژه‌های اصلی اصلاحات، اخذ مالیات و فساد هستند؛ مالکین کشتی با امتیازات مالیاتی بسیار آسانگیرانه، متنفذین رسانه‌ها با مجوزهای رایگان که اغلب همان گروه قبلی را شامل می‌شوند؛ و بخش غیررسمی که تقریباً نیمی از کل اقتصاد را تشکیل می‌دهد و هیچگونه حمایتی در این بخش از کارگران نمی‌شود.

اظهارنظرها مبنی بر این که چگونه دولت که از مذاکرات در بروکسل فارغ شده، اکنون می‌تواند کار اصلی‌اش در تنظیم امور کشور و مجبور کردن نخبگان به پرداخت سهمشان را انجام دهد، این پیام نهفته را همراه خود دارند که همین جنبه‌های اقتصاد یونان باید اصلاح شوند. همچنان که عنوان یکی از شعارها در حمایت از سیزیزا در انتخابات اخیر نیز بیان می‌کند «به نفع همگان است که کسی به دنبال نفع‌اش نباشد.» اما به شکلی اسفبار، این بیشتر یک خطابه توخالی است.

اول این که همچون نخبگان اروپایی، به نفع نخبگان یونانی نیز نیست که صرفاً بخاطر خواست دولت امتیاز بدهند. به شکل تاریخی، این الیگارشی از طریق فساد قدرت‌ش را بازتولید کرده است. ساده نبوده که فساد آنها را قادر کرده تا مدبران دولتی را تحت نفوذ خود قرار دهند. بخشش‌ها، معافیت‌ها و مالیات‌های ناچیز، از الزامات سرمایه‌داران یونان برای حفظ حداقلی از سطح سودآوری و رقابت در دهه ۹۰ بود.

یکپارچگی حوزه یورو در دهه ابتدایی قرن بیست‌ویک، سطوح سرمایه‌گذاری خارجی در یونان را عمدتاً به وسیله کسب‌وکارهای آلمانی و فرانسوی افزایش

داد؛ امری که نه تنها در شبکه موجود رویه‌های مشتری‌مدارانه میان سرمایه یونانی و حکومت اخلاقی ایجاد نکرد، بلکه در آن درهم تنیده شد. کمک مالی‌ای که در سال ۲۰۱۰ آغاز شد، قصد داشت تا از آن سرمایه‌گذاری حمایت کند، اما این تلاش عمدتاً شکست خورد.

اقتصاد یونان امروز از باقی‌مانده یک بخش خصوصی فاسد و بی‌کفایت و گروه کوچکی از نخبگان بسیار قدرتمند که بر آن مسلطند شکل گرفته است، گروهی که همچون همکاران خارجی‌شان، برای افزایش سودآوری تا حد نامعلومی در آیند، بر هجمه دائمی علیه کارگران اتکا می‌کنند. در همین حین، این نخبگان می‌توانند بدون پرداخت مالیات به کار خود ادامه دهند، در حالی که بر سر دارایی‌های دولت که به حراج گذاشته شده‌اند و اکنون پس از قرارداد ماه ژوئیه ارزشی بیش از ۵۰ میلیارد یورو دارند، حریصانه با یکدیگر رقابت می‌کنند.

می‌توان انتظار داشت که سرمایه میان این ساختار انباشت اما بشدت کژکارکرد و سودآوری کوتاهمدت تهدیدآمیز، اولی را انتخاب کند، بخصوص این که اگر برای برگزیدن راهی دیگر تحت فشار قرار نگیرد.

الیگارشی حاکم قدرتمند، اما اندک و پراکنده است. سرمایه یونانی بیشتر از کسب‌وکارهای کوچک تشکیل شده که نزدیک به ۶۰ درصد از ارزش افزوده کل اقتصاد را تولید می‌کنند. به شکل نظری دولت می‌تواند بخشی از این گروه را در ائتلاف با طبقه کارگر بسیج کند، ائتلافی که به اندازه کافی برای مقابله با بخش‌های قدرتمندتر سرمایه یونان توان دارد. هرچه نباشد «ائتلاف مردمی بیناطبقاتی»، از آموزه‌های کلیدی استراتژی کمونیست‌های طرفدار اروپا است. اما این قرارداد با قاعده کاستن شبه‌خودکار هزینه‌ها و نظارت بی‌قیدوشرط ترویکا که ملازم آن است، طبقه کارگر و کسب و کارهای کوچک را به بدترین شرایط می‌کشاند. در واقع کلیدی‌ترین مقصود ترویکا که با دستورهای سرمایه جهانی منطبق است این بوده که باید از تعداد کسب و کارهای کوچک در اقتصاد

قلمرو رخا

جهان

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۵۵



تنها هراس باقیمانده، اثر دومینویی بالقوه خروج یونان از حوزه یورو بود. امکان واقعی چنین رویدادی، سیزیزا را مجبور کرده بود تا آمادگی‌های لازم را برای تضمین این که این خروج فاجعه‌بار نباشد، فراهم کند



**تحلیل‌های موجود
دغدغه‌ای را که در
شهود اغلب مردم
وجود دارد، نادیده
می‌گیرند: یک برنامه
مترقیانه برای اقتصاد
کوچک، ضعیف و
بسیار نابرابرانه یونان،
به برخی از برنامه‌های
توسعه‌ای نیاز دارد تا
در کوتاه‌مدت بتواند بقا
پیدا کند و این شامل
یافتن برخی راه‌های
روبارویی با نخبگان
یونانی می‌شود، بدون
این که مردم مستقیماً
درگیر شوند**

یونان کاسته شود: مشاغلی همچون خرده‌فروشی، ساخت‌وساز و داروخانه‌ها. حتی ناوایی‌های مجاور هم، هدف حمله قرارداد ماه ژوئیه قرار گرفته‌اند. هر کدام از این کسب‌وکارهای که دوام بیاورند، باید به عنوان مقاطعه کار جزء، یا در خدمت شرکت‌های چند ملیتی معظم قرار گیرند و یا به خدمت همپالگی‌های الیگارششان درآیند و هرچه سرمایه‌ها سودآوری کمتری داشته باشند، نه تنها در وضعیتی که در آن سرمایه‌گذاری در واردات و صادرات به شکلی بالقوه محدود می‌شود، بلکه با توجه به جایگاه آنها به عنوان مقاطعه کار جزء به شکل ساختاری نمی‌توانند تمایلی برای مقابله با منافع سرمایه‌های بزرگتر ایجاد کنند. دلیل دومی که سیریزا در مقابله با فساد مشکلاتی جدی خواهد داشت نیز همین است. مسئله فقط این نیست که سرمایه دلیلی ندارد تا با دولت به توافق برسد، بلکه این نیز هست که بنا به قرارداد، فضایی اندک برای بسیج فشارها علیه سرمایه وجود دارد و بنابراین، دلایل تاریخی مشتری‌مدار بودن دولت یونان - تقابل نیروهای گسترده مردمی محروم در برابر طبقه حاکم فاسد و الیگارشی - تداوم خواهند داشت. به عبارت دیگر، سازش طبقاتی تنها می‌تواند از طریق افزایش نزاع به دست آید و نشانه زیادی برای این که سیریزا قادر خواهد بود مسیر منازعه را دنبال کند در درست نیست.

تعیین گشایش‌هایی تازه

اما در مورد بدیل این تلاش شکست‌خورده سیریزا، یعنی سازش طبقاتی منفی مبتنی بر بسیج مردمی و رویارویی چه می‌توان گفت؟ اعمال کنترل بر سرمایه در ماه فوریه دستکم تا حدی می‌توانست برای امتیاز دادن اروپایی‌ها که قصد سیریزا نیز بود کافی باشد. همچنین ممکن بود به زنجیره‌ای از حوادث دیگر منتهی شود: در نخستین مرحله، نکل کردن در حوزه یورو با این انتظار که انجام چنین کاری ممکن است به خروج بینجامد. تشدید درگیری ضرورتاً شامل این می‌شد که یا دولت اداره بانک مرکزی یونان را برعهده گیرد یا بانک مرکزی جدید تأسیسی کند و این جایی است که خط میان اصلاح و گسست سیاسی مبهم می‌شود. البته وقتی که می‌شد، سازش منفی شکل نگرفت و با چنین سطح بالایی از فرار سرمایه و کسری ذخایر ارزی در طول ۶ ماه گذشته، باید در نظر گرفت که آیا

هنوز تکرار چنین اقدامی ممکن است یا خیر. حداقل به متخصصانی نیاز خواهیم داشت تا روی جزئیات چگونگی چنین اقدامی در زمانه حاضر کار کنند. اما لااقل می‌توانیم به قلب مسئله بپردازیم: آیا خروج از اتحادیه پولی اروپا مستلزم گسستی تام و تمام از نظم اجتماعی موجود است؟ اگر قصد فوری ما، ملی کردن نظام بانکی و کنترل سرمایه‌گذاری در بخش‌های کلیدی است، آیا باید استراتژی‌ای انقلابی در پیش گیریم؟ برخی از بخش‌های اردوگاه سیاسی‌ای که حول «رأی نه» در یونان شکل گرفت، گروه‌هایی مانند آنتارسیا، معتقدند که باید چنین کار انقلابی‌ای انجام شود و از این رو بخش عمده‌ای از کارها و ایده‌هایشان به جایی بیرون از صندوق‌های رأی معطوف شده است. این مبارزه‌جویان وظیفه اصلی شان را بسیج کردن دوباره مردم عادی، نیرومندسازی جنبش کارگری، سازماندهی جوانان و بیکاران - به عبارت دیگر آماده‌سازی برای نزاع می‌دانند.

بقیه بخش‌های چپ، مانند اتحاد مردمی، نسبت به بحث در مورد گزینه‌های اصلاح‌طلبانه گشوده‌تر بوده‌اند و ما برای این باور دلالی داریم که در فرایند مهیا شده خروج، که دولت بر بانک مرکزی خود کنترل داشته باشد، سازش با سرمایه یونانی ممکن است - اما فقط با مهیا بودن برای تقابل با آنها.

برای مثال این ممکن است که قراردادهای پرسود مربوط به داروسازی که بر بودجه سلامت عمومی تحمیل می‌شود و زمینه فساد در بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها را فراهم می‌کند، فسخ کرد و بیشتر بر تولید داروهای عمومی داخل یا در کشورهای بریکس تکیه کرد. این نیز ممکن است که مدیریت دارایی داخلی را به همراه بخش‌های قدرتمندتر طبقه حاکم تحت نظم و قاعده درآورد، اقدام‌های همچون کنترل تصمیمات سرمایه‌گذاری در بخش‌های مربوط به پالایش نفت و گاز طبیعی بر پایه عقد قراردادهایی تضمین‌شده با ایران، ونزوئلا، روسیه و هر جای دیگر.

ممکن است که پس‌اندازها را از این بخش‌های بسیار سودده به بخش‌هایی دیگر هدایت کرد، همان‌طور که این کار در مورد سرمایه‌هایی که به شکل استراتژیک در بندر پیرائوس جا داشتند، در جهت توسعه صنایع مرتبط با تعمیر کشتی و لجستیک انجام شد.

همچنین امکان دارد که با استفاده از این پس‌اندازها، یک سیاستگذاری صنعتی وضع کرد که از موهبت‌های طبیعی یونان در جهت استفاده از انرژی خورشیدی

بهربرداری کند. به عبارت دیگر بازسازی پایه تولیدی کشور امکان دارد و ما تنها باید منابع لازم برای این کار را پیدا کنیم.

اما همه این کارها تنها بر پایه هدایت کردن قیدوبندهای یکپارچگی اقتصاد جهانی و قدرتمندسازی چپ، هر دو کار از طریق بخش‌های سنتی‌تر جنبش کارگری و شکل‌های جدیدتر سازمان‌های جمعی میسر است و در نهایت چنین کاری مشروط است به ساختن و حفظ حمایت مردمی؛ امری که مستلزم روشن کردن مردم در مورد مخاطراتی است که ملازم چنین مسیری هستند و هزینه‌هایی که می‌توان در نقاط مختلف این مسیر از آنها اجتناب کرد. برای مثال آنطور که عموماً گفته می‌شود نمی‌توانیم بیان کنیم که آرزانتین پس از نکل بدهی‌هایش، به سرعت بازسازی شد، در حالی که از گفتن این نکته غفلت کنیم که این بازسازی بر مبنای حجم عظیم صادرات کالا بود. همچنین لازم نیست تا همچون رویه تاکنون اتخاذ شده، در کوتاه‌مدت با هرگونه استفاده‌ای از ابزارهای سیاستگذاری کینزی، صرفاً به این خاطر که این سیاست‌ها اصلاح‌طلبانه‌اند، مخالفت کنیم. هر دو تحلیل‌های گفته شده، دغدغه‌ای را که در شهود اغلب مردم وجود دارد نادیده می‌گیرند: یک برنامه مترقیانه برای اقتصاد کوچک، ضعیف و بسیار نابرابرانه یونان، به برخی از برنامه‌های توسعه‌ای نیاز دارد تا در کوتاه‌مدت بتواند بقا پیدا کند و این شامل یافتن برخی راه‌های رویارویی با نخبگان یونانی می‌شود، بدون این که مردم مستقیماً درگیر شوند.

به طور خلاصه اختلاف‌نظرهای اصلی در درون هر آنچه از چپ یونان باقی مانده است، چه آن اختلاف‌هایی که تمام شده و چه آنهایی که ادامه خواهند یافت، هنوز بسیار انتزاعی به نظر می‌رسند. یک طرف، دیگری را اراده‌گرای افراطی می‌خواند؛ در همان حال که طرف دیگر همه چیز را به عنوان رفرمیسم رد می‌کند. اما هیچ کدام از این‌ها، به هراس مردم در مورد استراتژی‌ای که نزاع را تشدید کند، نمی‌پردازند: تورم گسترده، کمبودها و آشوب.

اگر قصد داریم در چنین جوی از شکست و اضمحلال، به کارگران امید دهیم لازم است این مخاطرات را به حساب آورده و همزمان گشودگی‌های واقعی در زمینه دشوار را پی‌جوییم و این کار تنها با فکر کردن و گفت‌وگو آنهم نه فقط به شکل برنامه‌ای و مقطعی، بلکه بیش از هر چیز به شیوه‌ای استراتژیک ممکن می‌شود.

منبع: jacobinmag

همچنان اسیر در دام

آلکسیس سیراس و یونان بعد از توافق، بعد از انتخابات



جان کسیدی/عضو هیأت تحریریه مجله نیویورکر
و تحلیل‌گر اقتصادی بی‌بی‌سی
ترجمه: سحر کریمی

لیخند روی صورت آلکسیس سیراس تا کی باقی خواهد ماند؟ ماه گذشته، سیراس در مراسمی به عنوان رئیس دولت جدید یونان سوگند یاد کرد؛ مراسمی که بسیار شبیه مراسم قبلی بود. این بار حزب چپ‌گرایی سیریزا، با حزب ملی‌گرای کوچکی به نام «یونانی‌های مستقل» ائتلافی تشکیل داده است و این دو حزب اکثریت نسبی را در پارلمان به دست خواهند آورد.

سیراس، زمان کوتاهی پس از چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای و پذیرش بسته سوم مالی وام‌دهندگان یونان، با اعلام برگزاری انتخابات پیش از موعد، دست به قمار سیاسی زد. البته که این قمار، با به‌دست آوردن کمی بیش از ۳۵ درصد آرا در انتخابات اخیر، که کمابیش مشابه همان نتیجه‌ای بود که حزب را در ژانویه به قدرت رسانده بود، جواب داد. حالا با توجه به این که برخی از نمایندگان رادیکال‌تر سیریزا، که حزب را ترک کرده بودند تا حزب جدیدی تشکیل دهند، نتوانستند حتی یک کرسی در پارلمان به دست آورند، سیراس حتی موقعیت قدرتمندتری برای جلو بردن برنامه‌های اصلاح اقتصادی دارد که وام‌دهندگان یونان طالب آن هستند؛ برنامه‌هایی مانند بالا بردن قابل توجه سن بازنشستگی و طرح‌هایی برای پرداخت بیشتر مالیات از طرف مردم.

هرچند سیراس و همکاران او همچنان با مانعی عظیم مواجه‌اند و این مانع نه فقط شیوه اجرای شروط بسته مالی، که بهبود و رشد وضعیت مصیبت‌زده اقتصاد یونان است. اگر این کشور نتواند به نحوی، شیوه‌ای برای بهبود اوضاع را مدیریت کند، مواجهه با بحران مالی دیگری دور نخواهد بود.

بگذارید با مسئله اجرای اصلاحات اقتصادی آغاز کنیم، مسئله‌ای که احتمالاً ساده‌ترین مشکلی است که سیراس پیش‌رو دارد.

در ژوئیه، با فروپاشی قریب‌الوقوع سیستم بانکی، سیراس با وجود عدم تمایلش بسته مالی جدیدی را امضا کرد که قریب به ۱۰۰ میلیارد دلار ارزش داشت و در عین حال گام‌هایی که یونان پیش از دریافت پول باید برمی‌داشت را مشخص می‌کرد. سیراس حتی اکنون هم کاملاً با این توافق کنار نیامده است. وقتی نتایج انتخابات روشن شد، او گفت که این نتایج «حکم‌روشنی است تا به مبارزه داخل و خارج کشورمان برای حفاظت از غرور مردمان ادامه دهیم». البته او هیچ به کاهش مستمری بازنشستگان، خصوصی‌سازی یا سایر اصلاحات منفور مردم اشاره‌ای نکرد.

در گزارش تحقیقی که اخیراً منتشر شد، آژانس آماری وال‌استریت به نام «فیچ» بیان کرد که «مالکیت» دولت یونان بر برنامه اصلاحات «حتمالاً همه‌جانبه نخواهد ماند و وضع مذاکرات قابل پیش‌بینی نخواهد بود». این گزاره به نظر درست می‌رسد. در حالی که دولت جدید سیریزا قصد دارد قوانین جدیدی برای کاهش کسری بودجه و گشودن اقتصاد یونان به رقابت

وضع کند (مانند با مقررات‌زدایی از بازار انرژی، حذف کنترل قیمت دارو و فروش بنادر و فرودگاه‌های دولتی به شرکت‌های خصوصی)، در عین حال باید افزایش مجدد سرمایه بانک‌ها را هم که در بهار و اوایل تابستان با بیرون کشیدن هنگفت سرمایه‌ها مواجه بودند در برنامه داشته باشد. مانند سایر کشورهایی که با این بحران روبه‌رو شده‌اند، دیدن بانک‌های بزرگ که حجم هنگفتی از پول عمومی به آنها تزریق می‌شود، در حالی که در سوی دیگر کاهش بودجه در جریان است، احتمالاً به لحاظ سیاسی برای یونان امری زهر آگین خواهد بود.

به هر حال، سیراس گزینه‌های چندانی پیش‌رو ندارد. از زمانی که دولت او در اواخر ژوئن سیاست اضطراری کنترل سرمایه را به اجرا گذاشت و محدودیت‌های سخت برای میزان دریافت پول نقد از بانک‌ها اعمال کرد، نقدینگی دچار کسری شد و بخش‌هایی از اقتصاد تا پایه معاملات پایاپای فروکاسته شدند. برای بازیابی اعتماد به سیستم بانکی و همچنین برای جریان دوباره اعتبار، ترازنامه بانک‌ها بایستی تقویت شود و این همان جایی است که سهم قابل توجهی از پول بسته مالی به آن اختصاص یافته است. بخش عمده‌ای از بقیه این پول هم به پرداخت بهره کوه قرضی می‌پردازد که یونان تا به حال بالا آورده است، مثلاً بخشی از آن مستقیم به خود وام‌دهندگان بازمی‌گردد که در حال حاضر شامل سایر کشورهای اروپایی، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین‌المللی پول است.

طبعاً این کار هم مورد قبول مردم نخواهد بود. مسئله کلیدی این است که آیا انجام اصلاحات ساختاری، ایجاد ثبات بانکی و احتمالاً آغاز مذاکرات برای بخشش قرض‌های کشور، برای بازگرداندن رشد پایدار به اقتصاد یونان که سرشار از منابع استفاده‌نشده است، کافی است؟ اینجاست که با چالش بزرگتر سیراس روبه‌رو می‌شویم. مطمئناً، یونان با مشکلات جدی متعددی دست و پنجه

نرم می‌کند که موانعی در راه چشم‌انداز بلندمدت این کشورند، مشکلاتی چون سرمایه‌داری رفاقتی (۱)، فساد و فرار از مالیات. اما کار فوری‌تر، پایان دادن به رکودی است که تولید ناخالص داخلی یونان را تا یک چهارم کاهش داده و نرخ بیکاری را به ۲۶ درصد (که البته در میان جوانان بیش از ۵۰ درصد است) رسانده و تعداد افرادی که با محرومیت شدید مواجه هستند (یعنی توانایی برآورده کردن نیازهای ابتدایی مانند غذا و سرپناه را هم ندارند) را تا حدود ۲۰ درصد افزایش داده است. در بلندمدت، یونان به اصلاحات ساختاری نیاز دارد. اما در کوتاه‌مدت نیاز او این است که به کارها سروسامان بدهد. برای این منظور، کشور به سطح بالاتری از تقاضا در اقتصاد نیازمند است. اما این سطح از تقاضا از کجا باید بیاید؟ از بخش دولتی؟ این‌طور نیست.

درحالی که یونان نیازمند انگیزه مالی (۲) «کینزی» یا پرتاب پولی که جدیداً به دست آورده از بالگرد (۳) «فریدمنی» است، به هیچ‌کدام نخواهد رسید. بر اساس شرایط توافق بسته مالی، دولت یونان موظف است از مخارج بکاهد و مالیات را افزایش دهد. توافق شده است که یونان در سال ۲۰۱۶ به مازاد اولیه (۴) معادل نیم درصد تولید ناخالص داخلی در بودجه خود برسد، این میزان در سال ۲۰۱۷ به ۷۵/۱ درصد تولید ناخالص داخلی و در سال ۲۰۱۸ به ۵ درصد خواهد رسید. افزایش ناگهانی عرضه پول نیز از گزینه‌های یونان نخواهد بود، چون یونان انتخاب کرده که در اتحادیه اروپا بماند و سرنوشت سیاست‌های مالی همچنان به وسیله بانک مرکزی اروپا در فرانکفورت کنترل می‌شوند.

اما اگر دولت یونان نمی‌خواهد از اقتصاد حمایت کند، چه بر سر بخش خصوصی خواهد آمد؟ نگاه خوشبینانه این است که زمانی که ثبات مالی بازگردد و بانک‌ها به کارکرد طبیعی خود بازگردند، مصرف‌کنندگان خرید را از سر خواهند گرفت و کسب‌وکارها دوباره به سرمایه‌گذاری

قلمرو رفاه

جهان

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۵۷



هرچند سیراس و همکاران او همچنان با مانعی عظیم مواجه‌اند و این مانع نه فقط شیوه اجرای شروط بسته مالی، که بهبود و رشد وضعیت مصیبت‌زده اقتصاد یونان است. اگر این کشور نتواند به نحوی، شیوه‌ای برای بهبود اوضاع را مدیریت کند، مواجهه با بحران مالی دیگری دور نخواهد بود



زمانی که ثبات مالی بازگردد و بانکها به کارکرد طبیعی خود بازگردند، مصرف‌کنندگان خرید را از سر خواهند گرفت بازگرداندن جریان اعتبار قطعاً به نوعی کمک‌کننده است، اما با وجود خیل جمعیت بیکار، چشم‌انداز درخشانی برای افزایش زیاد مصرف وجود ندارد

خواهند پرداخت. بازگرداندن جریان اعتبار قطعاً به نوعی کمک‌کننده است، اما با وجود خیل جمعیت بیکار، چشم‌انداز درخشانی برای افزایش زیاد مصرف وجود ندارد و سرمایه‌گذاری کسب‌وکارها هم معمولاً دنباله‌روی اشکال مصرف است، نه هدایت‌کننده آنها. اما آیا می‌توانیم در مورد صادرات امیدوار باشیم، صادراتی که ایرلند را از بحران قرض نجات داد؟ از زمانی که رکود در یونان آغاز شد، درآمد و قیمت‌ها مدام سقوط کردند که این امر بایستی باعث رقابتی شدن بیشتر کالاهای یونان در بازار جهانی می‌شد. اما ایرلند دوران رکود خود را در حالی آغاز کرد که بنیانهای صنعتی و صادراتی بسیار قوی‌تری از یونان داشت. در طول دوران بحران طولانی، ایرلند میزان قابل توجهی سرمایه‌گذاری خارجی، خصوصاً از طرف شرکت‌های چندملیتی دریافت کرد که جذب نیروی کار تحصیل‌کرده و انگلیسی‌زبان ایرلند و همچنین قوانین مالیاتی سهل و ممتنع این کشور بر شرکت‌ها شدند. در مقابل، یونان سرمایه‌گذاری چندانی را جلب نکرده است. بخش صادرات همچنان قویاً بر کالاهای تولید شده با تکنولوژی پایین مانند تولیدات نفتی (یونان دارای چند پالایشگاه بزرگ است)، غذا، نوشیدنی و منسوجات اتکا دارد و با وجود تعداد زیاد شرکای تجاری اروپایی که آنها هم مشکلات اقتصادی خود را دارند، تقاضا برای این محصولات یونان کمابیش ناچیز است. حالا فقط گردشگری باقی می‌ماند که بزرگترین صنعت یونان است. آیا گردشگری می‌تواند ناجی یونان

باشد؟ متأسفانه این‌طور به نظر نمی‌رسد. از جنبه مثبت قضیه، سقوط اخیر ارزش یورو به این معناست که یونان می‌تواند مقصد گردشگری خوبی برای مردم خارج از اتحادیه اروپا باشد: در سال ۲۰۱۵، طبق گزارش وزارت اقتصاد، یونان بیش از ۲۱ میلیون گردشگر خواهد داشت، اما گزارش سال ۲۰۱۴ انستیتوی اقتصادی «لوی» در کالج «بارد»، نشان می‌دهد که هرچند صنعت گردشگری یونان بزرگ است (با بررسی معیارهای گوناگون، این صنعت ۱۵ تا ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی یونان را پوشش می‌دهد)، اما آنقدر بزرگ نیست که ضعف‌های دیگر اقتصاد این کشور را جبران کند. علاوه بر این، در حال حاضر صنعت توریسم با چالش بی‌سابقه بحران مهاجرت مواجه شده است. با توجه به آمار کمیساریای عالی پناهندگان در سازمان ملل متحد، بیش از ۲۰۰ هزار مهاجر در سال جاری وارد خاک یونان شده‌اند. تعداد بسیاری از این مهاجران به جزیره‌های مورد علاقه توریست‌ها مانند جزیره‌های لزبوس و کرس در دریای اژه وارد شده‌اند. با توجه به اشاره و تشریح راجر کوهن، ستون‌نویس مجله تایمز و نیکولاس نیارکوس در مقاله‌ای در مجله نیویورکر، یونانیان به‌طور کلی با مهاجران بسیار خوب برخورد و برای آنها غذا و سرپناه تهیه کرده‌اند. برای کشوری که در حال حاضر با بحران‌های متعددی مواجه است، این یک بحران مضاعف به‌شمار می‌آید.

به‌طور کلی این وضعیت، وضعیتی تقریباً ناامیدکننده و منعکس‌کننده اتفاقاتی است که در شرایط اعمال

سیاست‌های ریاضت اقتصادی برای کشوری می‌افتد که میزان زیادی بدهی دارد، نرخ ارز در آن ثابت است، حاکمیتی بر سیاست‌های پولی آن وجود ندارد و همچنین بخش صادرات ضعیفی دارد. این وضعیت دشواری است که یونان از سال ۲۰۰۹ میلادی گرفتار آن شده و هنوز هم در دام آن دچار است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. سرمایه‌داری رفاقتی یا Crony Capitalism اقتصادی را توصیف می‌کند که در آن موفقیت در کسب و کار به ارتباطات نزدیک بین اهالی کسب و کار و مقامات دولت بستگی دارد. وقتی نوچه‌پروری و پارتی‌بازی سیاسی به دنیای کسب و کار وارد می‌شود سرمایه‌داری رفاقتی ظهور می‌کند و از عوامل فساد اقتصادی است.
۲. تدارک دولت به تهیه قدرت خرج اضافی در اقتصاد از راه کاهش مالیات‌ها و افزایش مخارج یا هر دو است. این اقدام بخشی از سیاست مالی انبساطی است.
۳. مثال فریدمن برای ایجاد محرک مالی برای افزایش تقاضا و مقابله با رکود این است که دولت می‌تواند پول چاپ کند و این پول را به وسیله بالغرد برای مردم پرتاب کند.
۴. Primary surplus برابر با درآمد بالاتر نسبت به هزینه‌های کشور است. در سیاست‌های ریاضتی دستیابی به مازاد اولیه در بودجه اهمیت دارد.

خیزش دوباره چپ

آکسیس سپراس و یونان
بعد از توافق

امانوئل والرشتاین
تحلیلگر اقتصاد سیاسی
ترجمه: سینا چگینی



پیروزی چشمگیر جرمی کوربین در ۲۴ سپتامبر امسال برای رهبری حزب کارگر، درخشان و کاملاً غیرمنتظره بود. او با وجود حمایت به سختی کافی وارد رقابت رأی‌گیری شد. کوربین برنامه حزبی آشتی‌ناپذیری ارائه کرد. سپس در مقابل سه کاندیدای رسمی‌تر ایستاد و ۵۹/۵ درصد آراء را در انتخاباتی به دست آورد که شرکت‌کنندگانی به طور نامعمول زیاد در حدود ۷۶ درصد داشت.

بی‌درنگ، صاحب‌نظران و مطبوعات گفتند که رهبری او و برنامه‌اش، پیروزی حزب محافظه‌کار را در انتخابات آینده تضمین می‌کند. آیا چنین چیزی درست است؟ یا این که شاهکار کوربین به خیزش دوباره چپ اشاره دارد؟

این که صحنه سیاسی جهان در حال حرکت به چپ یا راست است، موضوعی باب طبع مباحث سیاسی است. یکی از مشکلات این مباحث همیشه این است که در هر انتخاباتی، جهت‌روندهای سیاسی معمولاً بر اساس موضع چپ افراطی یا راست افراطی ارزیابی می‌شود. به هر حال چنین بحثی این نکته اساسی را نادیده می‌گیرد که سیاست انتخاباتی در کشورها و نظام‌های پارلمانی حول چرخش میان احزاب چپ‌میانه و راست میانه شکل می‌گیرد.

نخستین چیزی که باید به خاطر داشت آن است که طیفی گسترده از مواضع ممکن، در هر زمان مشخص و در هر مکان مشخص وجود دارد. به طور نمادین، باید در نظر بگیریم که این مواضع از عدد ۱ تا ۱۰ بر محور چپ یا راست متغیرند. اگر احزاب یا رهبران سیاسی ۲ به ۳، ۵ به ۶ یا ۸ به ۹ حرکت کنند، چرخش به راست برآورد می‌شود و شمارش معکوس (از ۹ به ۸، ۸ به ۶، ۵ به ۳ به ۲) چرخش به چپ تلقی می‌شود.

با به کار بستن این نوع ارزیابی، سال گذشته حرکتی چشمگیر به چپ را در سراسر جهان را به خود دید. مجموعه‌ای از نشانه‌های واضح بر این حرکت وجود دارد. یکی از آنها، قدرت پیوسته در حال افزایش برنی سندرز در رقابت برای کسب نامزدی ریاست جمهوری آمریکا از حزب دموکرات است. این بدان معنا نیست که او هیلاری کلینتون را شکست خواهد داد. معنای آن این است که برای مقابله با پایگاه آراء سندرز، کلینتون مجبور خواهد مواضع چپ‌گرایانه‌تری بگیرد. به واقع‌های مشابه در استرالیا توجه کنید. حزب دست راستی که اکنون در قدرت است یعنی حزب لیبرال، در ۱۵ سپتامبر رهبرش، تونی ابوت را بر کنار کرد. ابوت به خاطر تردید شدید به تغییر شرایط اقلیمی و خط‌مشی به غایت سرسخت‌اش درباره مهاجرت به استرالیا مشهور بود. ابوت با ملوکومل ترنبول جایگزین شد. کسی که تا حدی نسبت به این مسائل دیدگاه بازتری دارد. به طور مشابه، حزب محافظه‌کار بریتانیا طرح‌های ریاضتی خود را برای غلبه بر رأی‌دهندگان بالقوه کوربین، تعدیل کرده است.

در اسپانیا، نخست‌وزیر ماریانو راخوی از حزب محافظه‌کار دموکراسی نو با شمار آراء در حال افزایش پابلو ایگلاسیاس از حزب پودموس مواجه است؛ حزبی که برنامه‌های ضد ریاضتی



▲ ظهور رهبرانی همچون سیپراس، کوربین، ایگلاسیاس و سندرز نشان از حرکت آونگ جهان به سمت چپ دارد

شاید از ۸ به ۷، در تلاش برای بیرون کشیدن آراء میانه روها از دست سیریزا. حرکت محافظه‌کاران به سمت چپ موفق نبود. سیریزا دوباره پیروز شد. گروه چپ جدایی طلب در انتخابات نیست و نابود شد. اما چرا سیریزا پیروز شد؟ به نظر می‌رسد رأی‌دهندگان هنوز احساس می‌کنند با سیریزا آنها بهتر می‌توانند، ولو تنها اندکی بهتر، قطع مستمری‌ها و حمایت‌های «دولت رفاهی» دیگر را کاهش دهند. به طور خلاصه، در بدترین شرایط ممکن برای چپ یونان، سیریزا دست کم تسلیم نشد.

شاید فکر کنید همه اینها چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ واضح است در جهانی که در بحبوحه بی‌ثباتی اقتصادی و بدتر شدن اوضاع برای بخش‌های عظیمی از جمعیت جهان به سر می‌برد، احزاب در قدرت مستعد ملامت‌اند و توان انتخاباتی را هدر می‌دهند. بنابراین، پس از چرخش به راست دهه گذشته یا چیزی در این حدود، آونگ در جهت دیگر در حال حرکت است.

چنین چیزی چه مقدار تفاوت ایجاد می‌کند؟ بار دیگر، تأکید می‌کنم بستگی به این دارد که شما آن را در کوتاه‌مدت در نظر بگیرید یا در میان مدت. در کوتاه‌مدت، تفاوت زیادی ایجاد می‌کند، به خاطر آن که مردم در کوتاه‌مدت زندگی می‌کنند (و رنج می‌برند). هر چیزی که «در را کاهش دهد»، چیز مثبتی است. بنابراین، این نوع از چرخش به چپ، چیز مثبتی است. اما در میان مدت، اصلاً هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کند. در حقیقت، چنین چیزی می‌خواهد نبرد واقعی را مخفی کند، چیزی که به جهت دگرگونی نظام جهانی سرمایه‌داری به سوی نظام (یا نظام‌های) جهانی نو مربوط است. این نبرد بین کسانی است که نظامی نو را می‌خواهند که شاید حتی بدتر از نمونه کنونی باشد یا شاید اساساً بهتر.

اول اکتبر ۲۰۱۵

منبع: Znet

قلمرو رفا

جهان
شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴
۵۹



هر چیزی که «در را کاهش دهد»، در کوتاه‌مدت چیز مثبتی است. بنابراین این نوع از چرخش به چپ، چیز مثبتی است. اما در میان مدت، اصلاً هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کند. در حقیقت، چنین چیزی می‌خواهد نبرد واقعی را مخفی کند، چیزی که به جهت دگرگونی نظام جهانی سرمایه‌داری به سوی نظام (یا نظام‌های) جهانی نو مربوط است

چرا پولدارها اینقدر پولدارترند؟

بررسی آرای جوزف ای. استیگلیتز با نگاهی به سه اثر جدید او

جیمز سورووسکی

عضو تحریریه مجله نیویورکر

ترجمه: عاطفه احمدی



«سرمایه» نوشته توما پیکتی، نابرابری مرکز توجه بود. کار پیکتی و همکارش امانوئل سائز نقش مهمی در مستندسازی و اثبات افزایش نابرابری درآمد بازی کرده است؛ آن هم نه تنها در آمریکا که در همه جهان. موسسه‌های بزرگ اقتصادی مانند صندوق بین‌المللی پول و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، مطالعاتی را منتشر کرده‌اند که نشان می‌دهد نابرابری، نه تنها به رشد اقتصاد کمکی نمی‌کند، بلکه به آن آسیب هم می‌رساند. حالا دیگر بحث‌هایی بر سر این موضوع را به راحتی می‌توان در نشریه‌های آکادمیک دنبال کرد. همه این‌ها باعث شده زمان ایده‌آل برای جوزف استیگلیتز، اقتصاددان دانشگاه کلمبیا فرا برسد. در این سال‌ها از زمان بحران اقتصادی، استیگلیتز پرمخ‌ترین و تاثیرگذارترین چهره روشنفکری بوده که هزینه‌هایی که نابرابری به دنبال دارد را به یاد انتقاد گرفته و برای استفاده از سیاست‌های دولتی برای مقابله با آن استدلال آورده است. در کتاب «بهایی نابرابری» منتشرشده در سال ۲۰۱۲، و مجموعه مقالات و سرمقاله‌هایی که برای پراچکت سیندیکت؛ ونیتی فر و نیویورک تایمز نوشت و در کتاب «شکاف بزرگ» گردآوردشان، استیگلیتز استدلال می‌کند که افزایش نابرابری در آمریکا نه تنها به هیچ‌وجه نتیجه طبیعی نیروهای بازار نیست که تا حد زیادی با «سیاست‌ها و

در اولین سخنرانی بزرگ سیاسی‌اش در سال ۲۰۱۵، از سرخوردگی آمریکایی‌ها گفت که حس می‌کنند «تنها» بخش کوچکی از جمعیت از پلکان اقتصاد بالا می‌رود». نشان داد که نابرابری خیلی آشکارتر و دردآورتر از آن شده که بتوان به سادگی نادیده‌اش گرفت. اتفاق مشابهی هم در اقتصاد افتاده است. در طول تاریخ، نابرابری چیزی نبوده که اقتصاددانان آکادمیک، دست‌کم در سنت غالب نئوکلاسیک، چندان نگرانش باشند. علم اقتصاد درباره تولید و تخصیص و بهره‌وری موثر از منابع کمیاب بوده است. درباره بزرگ‌تر کردن کیک بوده، نه حل این مسئله که چطور باید آن را تقسیم کرد. درواقع برای بسیاری از اقتصاددان‌ها، بحث بر سر تساوی مخاطره‌آمیز است؛ چرا که فرض بر این بوده که میان کارآمدی و برابری، ناگزیر «رابطه‌ای جایگزین» وجود دارد: دست‌کاری کردن راه‌هایی که بازار کیک را تقسیم می‌کند، دست آخر به کوچک‌تر کردن کیک می‌انجامد. همان‌طور که اقتصاددان دانشگاه شیکاگو، رابرت لوکاس در نقل‌قولی معروف می‌گوید، «از گرایشاتی که برای اقتصاد سالم زیان‌آورند، و سوسه‌انگیزترین و زهرآگین‌ترین‌شان تمرکز بر مسئله توزیع است.» امروزه، رویکرد مباحث اقتصادی تغییر کرده است. در پرتفردارترین کتاب اقتصادی سال‌های اخیر،

بنیادی‌ترین حقیقت درباره رشد اقتصادی امروز آمریکا این است که خیلی‌ها در به انجام رسیدن کار نقش دارند، اما پاداش واقعی عمدتاً به جیب عده کمی می‌رود. ارقام حالا دیگر به‌طرز تاسف‌برانگیزی آشنا هستند: یک درصد بالایی هرم صاحبان درآمد، بیش از بیست درصد درآمد را با خود به خانه می‌برند، و سهم‌شان در سی و پنج سال گذشته دوبرابر میزان قبل شده است. ضمن آن که منفعت آن‌هایی که در ۰،۱ درصد بالای هرم‌اند، حتی از این هم بیشتر بوده است. با این حال در همین مدت متوسط حقوق و درآمد هر خانوار در ایالات متحده رشد چندانی نداشته است، و برخی از گروه‌های جمعیتی (مانند مردانی که فقط تحصیلات متوسطه دارند) حتی شاهد کاهش متوسط درآمدشان بوده‌اند.

درواقع نابرابری درآمد به چنان مشکل انکارناپذیری بدل شده است که حتی سیاستمداران جمهوری‌خواه هم به انتقاد از تاثیراتش پرداخته‌اند. تعجب‌آور نیست که دموکراتی مانند باراک اوباما مقابله با نابرابری را «بارزترین چالش دوران ما» بخواند، اما وقتی جب بوش

در طول تاریخ، نابرابری چیزی نبوده که اقتصاددانان آکادمیک، دست‌کم در سنت غالب نئوکلاسیک، چندان نگرانش باشند. علم اقتصاد درباره تولید و تخصیص و بهره‌وری موثر از منابع کمیاب بوده است. درباره بزرگ‌تر کردن کیک بوده، نه حل این مسئله که چطور باید آن را تقسیم کرد

خط مشی‌های ما» شکل گرفته و تأثیرات فاجعه‌باری بر جامعه و کل اقتصاد داشته است. در «بازنویسی قواعد» کتاب تازهای که از سوی موسسه روزولت منتشر شده است، استیگلیتز فهرستی جزئی از اصلاحاتی را فراهم می‌آورد که به گفته او می‌توانند سازنده «اقتصادی باشند که برای همه کارآمد است».

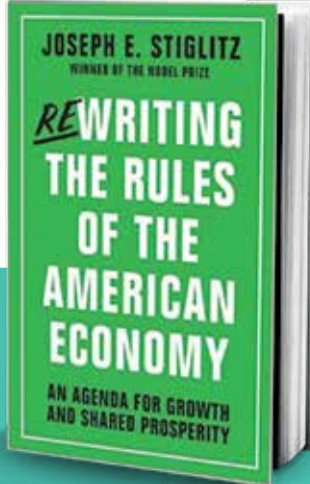
ظهور استیگلیتز به عنوان منتقد برجسته نظم کنونی اقتصاد، به هیچ عنوان تعجب‌برانگیز نیست. رساله دکترای او درباره نابرابری بوده است و کل کار او در دانشگاه به نشان دادن این موضوع اختصاص داشته که نمی‌توان روی بازار حساب کرد که همیشه نتیجه ایده‌آل را به همراه بیاورد. او در مجموعه‌ای از مقالات بی‌اندازه پراهمیت که در نهایت به خاطرشان جایزه نوبل را دریافت کرد، نشان داد که چطور نقص‌ها و عدم توازن در اطلاعات، اغلب بازارها را به سمتی سوق می‌دهد که به افزایش رفاه نمی‌انجامد. او همچنین استدلال می‌کند که دست کم روی کاغذ؛ دخالت‌های به جای دولت می‌تواند به این نقصان‌های بازار کمک کند. کار استیگلیتز در این زمینه ادامه‌دار بوده است؛ او به تازگی با همکاری بروس گرینوالد، «ساخت یک جامعه آموزش‌بنیان» را نوشته است که کتابی شدیداً آکادمیک است درباره این که در عصر اقتصاد دانش‌بنیان سیاست‌های دولت چطور می‌تواند محرکه نوآوری باشد.

استیگلیتز در دولت کلینتون رئیس انجمن مشاوران اقتصادی بوده و بعد از آن در دوره بحران اقتصادی آسیا در اواخر دهه نود اقتصاددان ارشد بانک جهانی شد. تجربه‌اش در آن‌جا به او ثابت کرد که بیشتر توصیه‌هایی که اقتصاددانان غربی به کشورهای در حال توسعه می‌کنند، نابخردانه‌اند، و در کتابش «جهانی‌سازی و نارضایتی‌ها» (۲۰۰۲) نقد تندتوبی به روش آمریکا برای اداره جهانی‌سازی وارد می‌کند، نقدی که در میان گروهی از طرفداران در کشورهای در حال توسعه او را به یک قهرمان بدل کرد. به همین منوال، او یکی از تندخوترین منتقدان روش برخورد اتحادیه اروپا با بحران بدهی‌های یونان بوده است، و استدلال می‌کند که «تعهد ایدئولوژیک» ترویکا به ریاضت و مخالفتش با کاهش جدی بدهی، مشکلات یونان را عمیق‌تر کرده و احتمال این پیش‌بینی را بالا برده که کشور شاید با «رکودی اقتصادی» روبرو شود که «پایانی ندارد». برای استیگلیتز مبارزه برای آینده یونان تنها بر سر سیاست‌های درست و نادرست نیست، بلکه شامل «ایدئولوژی و قدرت» هم می‌شود. در فعالیت او درباره نابرابری این نوع نگاه نیز ضروری بوده است. در کتاب «شکاف بزرگ» استیگلیتز این موضوع را با عامه‌پسندترین و عوام‌گرایانه‌ترین - لحن ارائه می‌دهند. در حالی که «سرمایه» پیکتی با خونسردترین و غیرمتعصب‌ترین لحن ممکن نوشته شده است، «شکاف بزرگ» به روشنی قصد داشته اقدامی سیاسی باشد و لحنش اغلب پرشور و برانگیخته است. «شکاف بزرگ» که مجموعه‌ای از ستون‌نویسی‌هاست، کم‌وبیش تکه‌تکه و تکراری است، اما نظریه‌ای روشن دارد، آن هم این که نابرابری در ایالات متحده محصول جانبی و ناخواه یک اقتصاد مستحکم و کارآمد نیست. در عوض، ثروتمندان بزرگ بالای پلکان درآمدی، نتیجه توانایی یک درصد از جمعیت برای دست‌کاری کردن بازار و سوق دادن روند سیاسی به سوی منفعت خودشان است. (عنوان شناخته‌شده‌ترین مطلب او در ونیتی فر هم از

همین‌جا می‌آید: «از یک درصد، به دست یک درصد، برای یک درصد» نابرابری فزاینده نشان از این دارد که سرمایه‌داری آمریکایی مسیر بی‌اندازه اشتباهی را طی کرده است. درواقع استیگلیتز استدلال می‌کند که چیزی که در آن اسیر شده‌ایم اصلاً سرمایه‌داری نیست، بلکه نسخه «قلاپی» این نظام است.

بدیهی است که نابرابری تنها یک تعریف ندارد. آن‌طور که استیگلیتز می‌نویسد: نابرابری در آمریکا جنبه‌های گوناگونی دارد: فزونی درآمد و ثروت در بالای هرم، خالی کردن مرکز و افزایش فقر در پایین هرم. هر کدام دلایل خاص خود را دارند و نیازمند علایج متناسب با خودشان‌اند.

اما استیگلیتز در «شکاف بزرگ» بیشتر به یک جنبه از نابرابری علاقه نشان می‌دهد: شکاف موجود میان مردم بالاترین نقطه هرم و بقیه. تجزیه و تحلیلش از این شکاف هم تنها بر این سوال متمرکز است که چرا درآمد افراد بالای هرم این چنین رشد سریعی داشته، نه این که چرا درآمد بقیه را کم مانده است. در حالی که استیگلیتز آشکارا از اهمیت کاهش قدرت اتحادیه‌های کارگری، تأثیر جهانی‌سازی بر کارگران آمریکایی، و کاهش ارزش حداقل درآمد باخبر است، در این کتاب در وهله اول دغدغه این را دارد که چرا ثروتمندان امروز بسیار ثروتمندتر از قبل شده‌اند. برای پاسخ دادن به این پرسش، باید ابتدا متوجه این نکته باشید که افزایش بالاترین حد درآمد در ایالات متحده، هنوز بیشتر درباره درآمد کارگری‌ست تا درآمد سرمایه. کتاب پیکتی، همان‌طور که از عنوانش برمی‌آید، تا حد زیادی درباره سرمایه است: درباره این که چگونه تمرکز ثروت اغلب خودش را بازتولید می‌کند و به نابرابری‌های بیشتری دامن می‌زند. این مشکل در ایالات متحده رو به افزایش است، به‌خصوص در بالاترین طیف درآمدی. اما دلیل اصلی این که مردم طبقات بالاتر تا این حد ثروتمندتر از گذشته (و بسیار ثروتمندتر از بقیه) شده‌اند، این نیست که سرمایه بسیار بیشتری در اختیار دارند، بلکه آن‌ها به نسبت گذشته برای کارشان مزد بیشتری دریافت می‌کنند، در حالی



نام کتاب: بازنویسی قوانین اقتصاد آمریکا: برنامه‌ای برای پیشرفت و مالکیت مشترک (Rewriting the Rules of the American Economy: An Agenda for Growth and Shared Prosperity)

نویسنده: جوزف ای. استیگلیتز، روزولت انیستیتو

تعداد صفحه: ۱۴۴ صفحه

که بقیه به همان میزان یا حتی کم‌تر حقوق می‌گیرند. برای مثال مدیران عامل شرکت‌ها امروزه خیلی بیشتر از دهه هفتاد حقوق می‌گیرند، در حالی که این در مورد کارگران صدق نمی‌کند. و در حالی که حقوق طبقات بالاتر در همه جهان افزایش یافته، هیچ‌جا به اندازه ایالات متحده با چنین شتاب و سرعتی نبوده است.

یکی از توجیه‌های رایج برای این پدیده این است که ثروتمندان بیشتر مزد می‌گیرند چرا که به نسبت گذشته از ارزش و اعتبار بیشتری برخوردارند. جهانی‌سازی و تکنولوژی، وسعت بازارهایی را که شرکت‌ها و افراد موفق (مانند خوانندگان پاپ یا ورزشکاران) به آن دسترسی دارند افزایش داده و در نتیجه سوپرستار بودن به نسبت همیشه ارزشمندتر شده است. با بزرگ‌تر شدن شرکت‌ها، ارزش بالقوه‌ای که مدیران عامل می‌توانند اضافه کنند هم به همان نسبت بیشتر شده است و این درآمدشان را افزایش می‌دهد.

استیگلیتز به هیچ‌کدام این‌ها توجه ندارد. او شکوفایی درآمد در این جمعیت یک‌درصدی را تا حد زیادی نتیجه چیزی می‌داند که اقتصاددانان به آن «اجاره‌خواهی» (رانت‌خواهی) می‌گویند. بیشترمان اجاره را پرداخت پول به صاحبخانه در ازای استفاده از ملکش می‌دانیم، اما اقتصاددان‌ها این کلمه را در معنایی وسیع‌تر به کار می‌برند: رانت یا اجاره هر پول مازادی است که یک شرکت یا شخص دریافت می‌کند چرا که دست نیروهای رقابتی را از پایین بردن سود مالی‌اش دور نگه داشته است. منفعت اضافی که نصیب بانک‌های بزرگ می‌شود چون از حمایت مطلق دولت برخوردارند و اگر مشکلی پیش بیاید شامل طرح نجات مالی می‌شوند، اجاره یا رانت است. سود اضافی که شرکت‌های داروسازی به دست می‌آورند چون محصولشان حق امتیاز دارد هم یک اجاره یا رانت است.

همه رانت‌ها برای اقتصاد مضر نیستند، در بعضی موارد ضروری‌اند. برای مثال حق امتیاز را داریم چون فکر می‌کنیم منفعت برآمده از افزایش نوآوری‌هایی که حمایت از حق امتیاز مشوقش است، مهم‌تر از هزینه واگذاری یک حق انحصاری موقت است. اما رانت/اجاره‌ها بهره‌وری اقتصادی را کم‌تر می‌کنند چون آن را از ایده‌آل رقابت کامل دور می‌کنند و وضع را برای مصرف‌کنندگان بدتر. در نتیجه از نگاه کلی اقتصاد، رانت‌خواهی اتلاف وقت و انرژی است. آن‌طور که استیگلیتز می‌گوید، اقتصاد زمانی زیان می‌بیند که «تلاش‌ها بیشتر به سمت رانت‌خواهی - گرفتن سهم بزرگ‌تر از کیک اقتصادی کشور- باشد، تا بزرگ‌تر کردن اندازه کیک».

رانت‌ها پدیده تازه‌ای نیستند؛ اگر به دهه ۱۹۵۰ برگردید، می‌بینید که خیلی از شرکت‌های بزرگ با رقابت خاصی روبرو نبودند و از انحصارهای چندجانبه سود می‌بردند. اما بی‌دلیل نیست که میزان رانت‌خواهی در این سال‌ها در اقتصاد ایالات متحده گسترش یافته است. تعداد حق امتیازها حالا خیلی بیشتر از قبل شده است. شروط حق نشر و تکثیر سخت‌گیرانه‌تر شده‌اند. قوانین پروانه کسب‌وکار (که از حرفه‌ها در برابر رقابت حمایت می‌کند) حالا ساده‌تر شده‌اند. جدی نگرفتن اعمال قانون آنتی‌تراست در بسیاری از صنایع رقابت را کاهش داده است. مهم‌تر از همه، صنعت خدمات مالی حالا به نسبت دهه ۱۹۷۰ بخش بزرگ‌تری از اقتصاد ایالات متحده را از آن خود کرده است و برای

قلمرو رزاه

کتاب

شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴

۶۱



نابرابری تنها یک تعریف ندارد. آن‌طور که استیگلیتز می‌نویسد: نابرابری در آمریکا جنبه‌های گوناگونی دارد: فزونی درآمد و ثروت در بالای هرم، خالی کردن مرکز، و افزایش فقر در پایین هرم. هر کدام دلایل خاص خود را دارند و نیازمند علایج متناسب با خودشانند

استیگلیتز معتقد است نابرابری به رشد اقتصادی زیان جدی می‌رساند: هر چقدر کشور نابرابرتر باشد، روند رشدش آهسته‌تر می‌شود. او استدلال می‌کند که نابرابری باعث ضربه به تقاضا می‌شود، چرا که ثروتمندان کم‌تر از درآمدشان مصرف می‌کنند. به وام‌های فراوان می‌انجامد، چرا که مردم حس می‌کنند راکدشان باید وام بگیرند و ظاهر را حفظ کنند. ه بی‌ثباتی مالی را افزایش می‌دهد، چرا که بانک مرکزی تلاش می‌کند درآمدهای راکد را با حباب‌های اقتصادی تورم جبران کند که در نهایت می‌ترکند. در نتیجه اقتصاد نابرابر، استحکام، ثبات و سازندگی کمتری دارد. پس برابری و تساوی بیشتر درواقع به بهره‌ بیشتری می‌انجامد. آن‌طور که استیگلیتز می‌نویسد: «حمایت از دیگران فقط به درد وجدان مان نمی‌خورد، بلکه برای تجارت هم خوب است.»

استیگلیتز، سود داری را تا حد زیادی نتیجه چیزی است که او «فعالیت‌های یغماگرانه رانت‌خواهی» می‌خواند، از جمله بهره‌کشی از وام‌گیرنده‌ها و سرمایه‌گذارهای بی‌اطلاع، دستکاری کردن تمهیدات نظارتی، و برداشتن این خطر از دوش موسسات مالی که متحمل کل هزینه‌ها نشوند (چون اگر مشکلی پیش بیاید دولت با طرح نجات مالی کمک‌شان می‌کند).

به استدلال استیگلیتز همه این رانت‌خواهی‌ها به بعضی از صنایع مانند خدمات مالی و داروسازی و برخی شرکت‌ها در دل این صنایع، سهم بیش‌ازاندازه بزرگی می‌رساند. در خود این شرکت‌ها هم این سود معمولاً متمرکز است، به لطف آن‌چه استیگلیتز نامش را می‌گذارد «سوءاستفاده‌های راهبری شرکتی که باعث می‌شود مدیر عامل سهم نامتناسبی از سودهای شرکت را از آن خود کند» (شکل دیگری از رانت‌خواهی). در نتیجه از منظر اقتصادی استیگلیتز، درواقع افراد بالای هرم به این دلیل درآمدهای بالایی دارند که مقدار عظیمی رانت نصیب‌شان می‌شود.

استیگلیتز عنوان می‌کند که زبان این موضوع فقط در جهان نظریه‌ها و حرف‌های انتزاعی نیست، بلکه به جامعه و اقتصاد حقیقتاً ضرر می‌رساند. «حس هویت آمریکایی را تضعیف می‌کند که در آن رقابت عادلانه، برابری فرصت‌ها، و حس تعلق به جامعه از اهمیت زیادی برخوردارند.» مردم را از نظام بیگانه می‌کند. و باعث می‌شود ثروتمندان، که آشکارا نفوذ سیاسی بالایی دارند، از سرمایه‌گذاری دولتی در کالاهای عمومی (مانند تحصیلات و زیرساخت‌ها) کم‌تر حمایت کنند، چرا که این کالاهای بر زندگی‌شان تأثیر چندانی ندارد. (درواقع جمعیت یک درصدی به نسبت عموم مردم، کم‌تر راضی می‌شود که مخارج صرف مدارس و بزرگراه‌ها شوند.)

جالب‌تر (و سبزه‌جویانه‌تر) از آن، استیگلیتز معتقد است نابرابری به رشد اقتصادی زیان جدی می‌رساند: هر چقدر کشور نابرابرتر باشد، روند رشدش آهسته‌تر می‌شود. او استدلال می‌کند که نابرابری باعث ضربه به تقاضا می‌شود، چرا که ثروتمندان کم‌تر از درآمدشان مصرف می‌کنند. به وام‌های فراوان می‌انجامد، چرا که مردم حس می‌کنند برای جبران درآمد راکدشان باید وام بگیرند و ظاهر را حفظ کنند. ه بی‌ثباتی مالی را افزایش می‌دهد، چرا که بانک مرکزی تلاش می‌کند درآمدهای راکد را با حباب‌های اقتصادی تورم جبران کند که در نهایت می‌ترکند. در نتیجه اقتصاد نابرابر، استحکام، ثبات و سازندگی کمتری دارد. پس برابری و تساوی بیشتر درواقع به بهره‌ بیشتری می‌انجامد. آن‌طور که استیگلیتز می‌نویسد: «حمایت از دیگران فقط به درد وجدان مان نمی‌خورد، بلکه برای تجارت هم خوب است.»

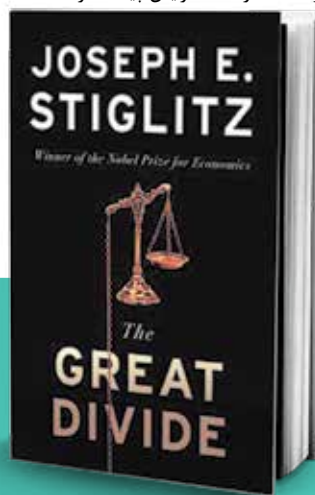
این تعریف از افزایش نابرابری و تبعاتش با وجود یاس‌آور بودنش، زیادی شسته‌رفته است. همین‌طور بد نیست بگویم که زیادی ساده شده است. برای مثال این مسئله را در نظر بگیریم که آیا نابرابری واقعا برای رشد اقتصادی زیان‌آور است یا نه. بدون شک می‌شود این حرف را پذیرفت، و مطالعات زیادی هم به این موضوع اشاره کرده‌اند. با این حال این‌که چرا نابرابری برای اقتصاد زیان‌آور است دلیل چندان روشنی ندارد، مطالعات مختلف اغلب انگشت اتهام را به‌سوی جواب‌های مختلفی گرفته‌اند. و وقتی این موضوع را در کل کشور مقایسه می‌کنید، معلوم می‌شود که نمی‌توان به‌راحتی میان نابرابری و عوامل منفی مشخصی که استیگلیتز

به‌شان اشاره می‌کند، ارتباط مستقیمی پیدا کرد. میان کشورهای توسعه‌یافته، آن‌هایی که از نابرابری بیشتری رنج می‌برند، الزاماً میزان مصرف کم‌تر و بدهی‌های بیشتری ندارند، و بحران‌های اقتصادی به‌نظر هم گریبان‌گیر کشورهای نابرابر مانند آمریکا می‌شود و هم کشورهایی مانند سوئد که برابر‌خواه‌ترند.

این به معنای حرف اقتصاددانان محافظه‌کاری نیست که زمانی اصرار داشتند نابرابری به رشد اقتصادی کمک می‌کند. در واقع واضح است که نابرابری به سبک آمریکایی هیچ کمکی به تسریع رشد اقتصادی نمی‌کند و حرکت به‌سوی تساوی بیشتر هیچ ضرری ندارد. با این حال هنوز نمی‌توانیم با اطمینان بگویم که باعث ترقی خاصی هم خواهد شد. به همین نحو، تمرکز بی‌رحمانه استیگلیتز بر روی رانت‌خواهی به عنوان توضیحی برای این‌که چرا ثروتمندان تا این حد ثروتمندتر شده‌اند، مشکلی پیچیده را بسیار ساده‌تر از آن‌چه هست نشان می‌دهد. خود او تا حدی به این موضوع اذعان دارد و در «بهای نابرابری» می‌نویسد: «البته همه نابرابری‌های جامعه ما نتیجه رانت‌خواهی نیستند... بازارها و نیروهای اجتماعی هم دخیل‌اند.» با این حال در کتاب «شکاف بزرگ» اشاره چندان به هیچ‌کدام آن‌ها نمی‌کند. بدون شک درست است که رانت‌خواهی نقش مهمی در ظهور جمعیت یک‌درصدی داشته، اما این تنها بخشی از ماجراست.

وقتی درباره جمعیت یک‌درصدی حرف می‌زنیم، بیش از همه دو گروه را مدنظر داریم: مدیران شرکت‌ها و آن‌چه «متخصصان مالی» می‌خوانیم‌شان (این‌ها شامل افراد شاغل در بانک‌ها و همچنین مدیران و مشاوران مالی و امثال آن‌ها می‌شود) این‌ها افرادی هستند که پیکتی «مدیران ارشد» می‌نامد و تخمین می‌زند که روی هم بیش از نیمی از جمعیت یک‌درصدی را تشکیل می‌دهند.

افراد شاخص در این میان، مدیران عامل‌اند که حقوق دریافتی‌شان بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۲۰۱۲ حدود ۸۷۶ درصد افزایش پیدا کرده است، و



نام کتاب: شکاف بزرگ: جوامع نابرابر و آن‌چه می‌شود برایشان انجام داد

The Great Divide: Unequal Societies and What We Can Do About Them

نویسنده: جوزف ای. استیگلیتز، نورتون تعداد صفحه: ۴۲۸ صفحه

همین‌طور مدیران پوشش سرمایه که بعضی‌هاشان سالانه میلیاردها دلار درآمد دارند. آن‌طور که یکی از آمارهای شناخته‌شده نشان می‌دهد، سال گذشته، درآمد پنج نفر از اصلی‌ترین مدیران پوشش سرمایه روی هم بیش از درآمد کل مربیان مهدکودک در آمریکا بوده است.

استیگلیتز می‌خواهد این افزایش غیرعادی در حقوق مدیران و درآمد نامعقول مدیران داری را به نبود قوانین و نظارت درست نسبت بدهد. مدیران عامل به‌گفته او از نقصان در قوانین و روند نظارتی هیأت مدیره مطیع و سهامداران ناتوان - سوءاستفاده می‌کنند تا از سهامداران بهره‌کشی کنند و «منافع شرکت را به خودشان اختصاص دهند.» در این میان مدیران مالی از بی‌خبری سرمایه‌گذاران استفاده می‌کنند و سودهایی را که استیگلیتز «دستمزد غیررقابتی و اغلب نامعلوم» می‌خواند، درو می‌کنند تا اطمینان حاصل کنند که حتی با وجود کم‌کاری پول خوبی نصیب‌شان می‌شود. زیادی ساده‌انگارانه است که تصور کنیم درآمد بالای مدیران عامل فقط به علت نظارت ضعیف بر شرکت‌هاست. بدون شک در خیلی از شرکت‌ها روابط بین مدیران عامل و هیأت مدیره (که در واقع قرار است بر کارهای مدیر نظارت کنند) زیادی دوستانه و خودمانی است. با این حال در توضیح این‌که چرا مدیران خیلی بیشتر از گذشته درآمد دارند، استدلال استیگلیتز چندان راضی‌کننده نیست. هر چه باشد، در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ وقتی مدیران درآمد کم‌تری داشتند، قوانین و روند نظارتی هرچو که حسابش را کنیم، به‌طور قابل توجهی از امروز بدتر بوده است. همان‌طور که یکی از تازه‌ترین مطالعات عنوان می‌کند:

هیأت‌مدیره غالباً از افرادی خودی تشکیل می‌شد، یا دوستان مدیر عامل که از «پیچه‌های قدیمی شبکه» بودند. این مدیران بیشتر نقش مشاور داشتند و به‌ندرت مدیری را برکنار می‌کردند، حتی در برابر تصمیم‌هایش مخالفت جدی‌ای نمی‌کردند.

هم سهامداران در عوض از حقوق کمتری برخوردار بودند و فعالیت چندان نداشتند.

از آن زمانی ما با انبوهی از اصلاحات مواجه بوده‌ایم که به سهامداران قدرت بیشتری داده‌اند و هیأت مدیره‌ها را متنوع‌تر و مستقل‌تر کرده‌اند. اگر سود مدیران عامل در وهله اول نتیجه نظارت و قوانین بد بود، این تغییرات باید دست کم تأثیری می‌گذاشتند. اما تأثیری نداشته‌اند. درواقع درآمد مدیران با سرعت سرسام‌آوری به رشد خود ادامه داده است.

البته ممکن است که اصلاحات بیشتر در روند قانونی و نظارتی (مانند دادن اختیار به سهامداران که بتوانند بر بسته دریافتی مدیران عامل رای الزام‌آور بدهند) این توازن را تغییر دهد، اما به‌نظر بعید می‌آید. هر چه باشد، شرکت‌های خصوصی هم که درمورد حقوقی که به مدیرانشان بدهند اختیار کامل دارند - پول‌های نامعقولی به مدیرانشان می‌دهند. و مدیران عاملی هم که از خارج مجموعه وارد شرکت می‌شوند سلطه‌ای بر هیأت مدیره ندارند حتی بیشتر از نامزدهای داخلی حقوق دریافت می‌کنند. از سال ۲۰۱۰، سهامداران توانسته‌اند موافقت یا عدم موافقت‌شان با بسته دریافتی مدیران را از طریق آرای غیرالزام‌آور اعلام کنند. تقریباً با همه این بسته‌ها تا حد زیادی موافقت شده است. (برای مثال، امسال این بسته‌ها به‌طور متوسط از سوی ۹۵ درصد آرای داده‌شده حمایت شده‌اند).

به همین نحو، در حالی که مدیران مالی به‌خاطر مشورت‌هایشان و مدیریت اسناد، (بخصوص در مورد سرمایه‌گذاران عادی که گاهی نمی‌دانند پول چه چیز را پرداخت می‌کنند) دستمزدهایی غیرشفاف با ارقام نامعقول می‌گیرند، نمی‌توان مطمئن بود که دلیل پولدارشدنشان نسبت به قبل دقیقاً چیست. اول از همه، دستمزدها با وجود غیرشفاف بودنشان نسبت به قبل روشن‌ترند و مدیران مالی نسبت به گذشته با رقابت بیشتری مواجه‌اند، مشخصاً از سوی صندوق‌های سرمایه‌گذاری کم‌هزینه. در مورد مدیران پوشش سرمایه هم، در طی این سال‌ها ساختار هزینه‌هایشان تغییر چندانی نداشته و مشتریان‌شان اغلب سرمایه‌گذاری کم‌بیش مطلع‌اند. بعید است که مدیران پوشش سرمایه به‌طریقی توانسته باشند بیش از قبل مشتریان‌شان را برای صرف «هزینه‌های غیرشفاف و غیرقابل» فریب بدهند.

پس قضیه دقیقاً چیست؟ چیزی بسیار ساده‌تر: مدیران دارایی به نسبت قبل مقدار پول بیشتری را مدیریت می‌کنند، چون به نسبت گذشته سرمایه بیشتری در بازارها وجود دارد. در سال ۱۹۹۰، صندوق‌های پوششی ۳۸٫۹ میلیارد دلار را مدیریت می‌کردند. امروزه، این رقم نزدیک به سه تریلیون دلار است. صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک در ایالات متحده در سال ۱۹۹۲ حدود ۱٫۶ تریلیون دلار دارایی داشتند. امروزه این رقم بیش از ۱۶ تریلیون دلار است. این یعنی مدیران دارایی امروز می‌توانند حتی بدون این که کار بهتر یا بیشتری انجام دهند، به نسبت گذشته درآمد بیشتری داشته باشند.

این بدان معنا نیست که کار مدیران دارایی یا مدیران عامل شایسته این درآمد است. در واقع، هیچ مدرک موثقی مبتنی بر این که مدیران به نسبت بهتر از قبل شده‌اند، وجود ندارد و شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد امروزه بسیار بیشتر از آنچه کار می‌کنند پول درمی‌آورند. به همین طریق، مدیران دارایی هم در مقابله با بازار عملکرد بهتری نداشته‌اند. نکته اما اینجاست که نسبت دادن افزایش حقوق به فساد، یا قوانین بد، ما را به جایی نمی‌رساند. مهم‌تر از آن شاید افزایش فرضیات ایدئولوژیک درباره ضرورت مدیران عامل و تغییرات در معیارهای اجتماعی باشد که باعث شده فکر کنیم مدیران باید هر چقدر می‌توانند سود ببرند (استیگلیتز در کتاب «بهای نابرابری» اشاره‌ای به این موضوع می‌کند و می‌نویسد: «معیارها در مورد این که چه چیز عادلانه است، تغییر کرده‌اند»). بحث بر سر تغییر معیارها اغلب به چیزی بدل می‌شود که رابرت سلولی اقتصاددان زمانی نام «شعله‌ور شدن جامعه‌شناسی آماتوری» بر آن گذاشت، اما معنایش این نیست که می‌توانیم این دگرگونی‌ها را نادیده بگیریم، چرا که ظهور این جمعیت یک‌درصدی همانقدر که از تغییرات اقتصادی و نظارتی برمی‌آید، ناشی از تغییرات ایدئولوژیک هم هست.

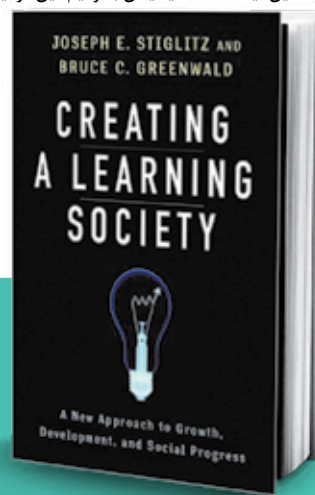
پیچیده‌تر کردن روایت استیگلیتز از ظهور این جمعیت یک‌درصدی، تنها یک مشق ذهنی نیست، بلکه بر فکر کردن درباره این که چگونه می‌توانیم با نابرابری مقابله کنیم، تأثیر می‌گذارد. استراتژی‌ها برای کاهش نابرابری اغلب در دو دسته‌بندی قرار می‌گیرند: آن‌هایی که سعی می‌کنند توزیع درآمد پیش از مالیات را بهبود بخشند (که گاهی نام نامتجانس پیش توزیع را روی آن می‌گذارند) و آن‌هایی که از مالیات و واگذاری برای تغییر توزیع درآمد پس از مالیات استفاده می‌کنند

(همان چیزی که اغلب با نام بازتوزیع می‌شناسیمش). بالا بردن حداقل حقوق نمونه‌ای از پیش‌توزیع است و کمک‌های پزشکی نمونه‌ای از بازتوزیع‌اند.

برنامه استیگلیتز که طرح اولیه‌اش در «شکاف بزرگ» آمده و در «بازنویسی قوانین» با جزئیاتی جامع‌تر ارائه شده است - بر هر دو استراتژی تأکید دارد، اما او بیشتر به اصلاح قوانین امید بسته که قرار است جلوی رانت‌خواهی را بگیرند و تأثیری جدی بر توزیع درآمد پیش از مالیات داشته باشند. همچنین در میان دیگر چیزها، او خواستار قوانینی سفت‌وسخت‌تر در بخش مالی است. خواستار کم‌تر شدن محدودیت‌های مالکیت معنوی است (که ارزش حق امتیاز را کاهش می‌دهد)، و این که دولت سرسختانه قوانین آنتی‌تراست را به اجرا بگذارد. همچنین خواستار اصلاح در قوانین شرکت‌هاست تا مدیران عامل نفوذ کمتری بر هیأت مدیره‌ها داشته باشند و سهامداران بتوانند روی بسته دریافتی مدیر عامل اعمال نظر بیشتری کنند. خواستار محدود کردن امتیازهای مالیاتی است که به استفاده از سهام تشویق می‌کنند. خواستار این است که مدیران دارایی «دارایی‌ها، سودها و ساختار هزینه را به روشنی اعلام کنند». او علاوه بر طرفداری از پایین آوردن درآمد ثروتمندترین آمریکایی‌ها، برای بالا بردن درآمد مردم معمولی به حمایت از اقداماتی مانند بالا بردن حداقل حقوق و تصویب قوانینی می‌پردازد که اتحادیه‌هایی قدرتمندتر را ترویج می‌دهند (اگر چه این تمرکز اصلی کتاب «شکاف بزرگ نیست»).

این‌ها همه پیشنهاداتی بی‌نظیرند و اگر به اجرا گذشته شوند (مهم‌تر از همه قوانین سخت‌گیرانه‌تر در مورد صنعت خدمات مالی) بعضی‌هایشان بر رانت‌های شرکتی و نابرابری تأثیرگذار خواهند بود. اما تعجب‌آور خواهد بود اگر این قوانین بتوانند درآمد جمعیت یک‌درصدی را تا حد زیادی کاهش دهند، چرا که بهبود نظارت شرکتی و شفافیت مدیریت دارایی، احتمالاً تأثیر محدودی بر درآمد مدیران عامل و مدیران مالی خواهد داشت.

هدف این نیست که آیه یأس بخوانیم. این قوانین



نام کتاب: ساخت یک جامعه آموزش‌بنیان، رویکردی تازه به ترقی، توسعه و پیشرفت اجتماعی
 Creating a Learning Society: A New Approach to (Growth, Development, and Social Progress)
 نویسنده: جوزف ای. استیگلیتز
 تعداد صفحات: ۶۶۰ صفحه

به‌طور کلی برای اقتصاد سودمند خواهند بود و آن را موثرتر و رقابتی‌تر خواهند کرد. مهم‌تر از آن، نیمه دوم برنامه استیگلیتز بازتوزیع از طریق مالیات و واگذاری - ابزاری قدرتمند برای مقابله با نابرابری است. هرچه باشد، با این که نابرابری پیش از مالیات خود مشکل بزرگی است، زبان‌آورتر از همه نابرابری افزایشنده پس از مالیات است. و این نابرابری پس از مالیات است که ایالات متحده را از دیگر کشورهای توسعه‌یافته متمایز می‌کند. همان‌طور که استیگلیتز می‌نویسد: بعضی از دیگر کشورها با نابرابری پیش از مالیات بیشتری روبرو هستند، اما آن کشورها به نیروهای بازار اجازه داده‌اند که به این شکل بازی کنند و بعد نابرابری را از طریق مالیات و واگذاری و تخصیص خدمات عمومی برطرف کرده‌اند.

سیاست‌های بازتوزیعی که استیگلیتز از آنها دفاع می‌کند همان‌هایی هستند که انتظارشان را دارید. در زمینه مالیاتی، خواستار بالا بردن مالیات افراد با درآمد بالاتر و سرمایه بیشتر، و قطع سوبسید شرکت‌هاست. اما مقابله با نابرابری فقط با مالیات امکان‌پذیر نیست بلکه سرمایه‌گذاری هم در آن نقش دارد. همان‌طور که می‌نویسد: اگر هزینه‌های بیشتری را صرف تحصیلات، سلامت و زیربنایا کنیم، اقتصادمان را تقویت کرده‌ایم.» در نتیجه او خواستار سرمایه‌گذاری بیشتر در مدارس، زیربنایا و پژوهش‌های بنیادی است اگر از طرفدارهای دوآتشه بازار آزاد هستید، این به‌نظر تان فاجعه‌بار خواهد آمد؛ دستورالعملی برای گرفتن پول از ایجادکنندگان شغل و ریختن آن به جیب دولت، که آن را روی پل‌هایی که به هیچ‌جا نمی‌رسند بپاشد تلف می‌کند. اما این درست همانجایی‌ست که کار آکادمیک استیگلیتز و رویکرد سیاسی به روشنی از هم جدا می‌شوند. هسته مرکزی پژوهش استیگلیتز نشان می‌دهد که بازارها اگر به حال خود رها شوند، دارای نقص‌اند و سیاستی هوشمندانه می‌تواند آنها به سمت مسیری بهتر سوق دهد. در واقع کتاب «ساخت یک جامعه دانش‌محور»

به این اختصاص داده شده که چطور کشورهای در حال توسعه می‌توانند از سیاست دولتی استفاده کنند و به جای آن که کالاهای مصرفی ارزان‌قیمت تولید کنند، اقتصادی رو به رشد و دانش‌محور بسازند. این تنها یک پیشنهاد برای آینده ایالات متحده است، اما استیگلیتز استدلال می‌کند که این یعنی دولت باید نقش پررنگی در «دگرگونی ساختاری» اقتصاد بازی کند. البته چالش‌های سیاسی برای به انجام رساندن هر یک از این اقدامات (چه برسد به تمامی آن‌ها) بسیارند، تا حدی به‌خاطر این که خود نابرابری، مقابله با نابرابری را سخت‌تر خواهد کرد. حتی برای ترقی‌خواهان، آشنایی با برنامه مالیات و واگذاری، آن را غیرجذاب‌تر می‌کند. هرچه باشد سیاست‌هایی که استیگلیتز به دنبالشان است، در اساس فرق چندانی با سیاست‌هایی که به آمریکای پس از جنگ شکل دادند، ندارند: مالیات زیاد برای ثروتمندان و سرمایه‌گذاری‌های جدی روی زیربنایا عمومی، تحصیلات و تکنولوژی. با این حال بی‌دلیل نیست که مردم همیشه به دنبال این سیاست‌ها هستند؛ چون آنها کارساز بوده‌اند. همان‌طور که استیگلیتز می‌نویسد: «چون قبلاً آن را شنیده‌اید، معنی‌اش این نیست که نباید دیگر امتحانش کنید.»

منبع: مجله مرور کتاب نیویورک
 شماره ۲۴ سپتامبر



سیاست‌های بازتوزیعی
 که استیگلیتز از
 آنها دفاع می‌کند
 همان‌هایی‌اند که
 انتظارشان را دارید. در
 زمینه مالیاتی، خواستار
 بالا بردن مالیات
 افراد با درآمد بالاتر و
 سرمایه بیشتر، و قطع
 یارانه شرکت‌هاست.
 اما مقابله با نابرابری
 فقط با مالیات
 امکان‌پذیر نیست بلکه
 سرمایه‌گذاری هم در
 آن نقش دارد

استخراج در آمد یا تولید ثروت؟

نگاهی به آخرین کتاب اندرو سایر، استاد نظریه و اقتصاد سیاسی دانشگاه لانکستر

آوات رضائیا
کارشناس رفاه اجتماعی

با وجود اینکه روز به روز نابرابری‌ها در سراسر جهان گسترش می‌یابد و اثرات اقتصاد ریاضتی عمیق‌تر می‌شود، در این بین در بسیاری از کشورها ثروت ثروتمندان افزایش پیدا می‌کند. کتاب «چرا نمی‌توانیم از پس ثروتمندان بر بیاییم» به توضیح و افشای مکانیسم‌های ناعادلانه و ناکارآمدی می‌پردازد که یک درصد از ثروتمندان را قادر ساخته تا اموال، پول و ثروت بقیه جامعه را به نفع خود مصادره کنند. «اندرو سایر» نویسنده این کتاب نشان می‌دهد که در سه دهه گذشته ثروتمندان در سراسر جهان توانایی خود را برای پنهان ساختن ثروتشان و فرار مالیاتی، افزایش و نفوذ خود را از طریق ایجاد بدهی و سلطه سیاسی گسترش داده‌اند. این کتاب حاوی استدلال‌هایی است که اسطوره ثروتمند به عنوان خالق و تولیدکننده ثروت را از هم می‌گسلد و علاوه بر آن با مطرح ساختن افزایش خطر تغییرات آب و هوایی نشان می‌دهد که چگونه ثروتمندان سیاره را با تحمیل سیاست‌های رشد غیرنامناسب، به خطر می‌اندازند. نویسنده قویا استدلال می‌کند که بحران‌های اقتصادی و زیست محیطی را تنها می‌توان با تغییراتی رادیکال در راستای ایجاد یک اقتصاد پایدار، عادلانه و معطوف به ایجاد رفاه همگانی حل کرد.

«اندرو سایر» استاد نظریه اجتماعی و اقتصاد سیاسی در دانشگاه لانکاستر بریتانیا است. او علاقه زیادی به اقتصاد اخلاقی دارد و چندین کتاب در زمینه اقتصاد سیاسی، نابرابری، طبقه و فلسفه و اخلاق از جمله «نقدی بر اقتصاد سیاسی رادیکال (بلاک ول، ۱۹۹۵)» و «اهمیت اخلاقی طبقه» (کامبریج، ۲۰۰۵) تألیف کرده است.

امروزه در حالی که به اصطلاح «مسئله فقرا» از دستور کار سیاست‌ها و سیاستگذاری‌ها خارج است، توجه خیلی کمتری نیز به «مسئله ثروتمندان» می‌شود. البته این کم‌توجهی از این جهت است که سیاستگذاری‌ها باید مسائل را به عنوان نظم طبیعی مسائل ارائه کنند. با این حال در سال‌های اخیر مطالعات و کتاب‌های زیادی در این زمینه منتشر شده که نه تنها شیوه‌های افزایش ثروت ثروتمندان بخصوص فرا ثروتمندان و نخبگان طبقات بالا را افشا می‌کنند، بلکه هزینه‌های اجتماعی افزایش نابرابری را هم متذکر می‌شوند. کتاب «سایر» در این چارچوب و با رویکرد اقتصاد سیاسی مارکسیستی، تلاش می‌کند تا مکانیسم‌هایی را تشریح کند که ثروتمندان از طریق آنها امنیت خود را حفظ و جایگاه خود را بازتولید می‌کنند و این که چگونه از قدرت برای پیگیری منافع خود استفاده کنند.

«سایر» مانند بسیاری دیگر بر این باور است که ثروتمندان نه تنها ثروت خود را حفظ بلکه با کنترل ثروت‌های ملی و جهانی خود را از دیگران متمایز می‌کنند. سایر نشان می‌دهد بحران‌های اخیر به جز این که به ثروتمندان امکان جمع‌آوری ثروت بیشتری داده، هیچ اثر منفی دیگری بر آنها نداشته است. امروزه

۸۰ نفر از ثروتمندترین افراد جهان، که چیزی معادل ظرفیت یک اتوبوس دو طبقه است، به اندازه نصف جمعیت فقیر جهان، چیزی حدود ۳/۵ میلیارد نفر، ثروت را در کنترل خود دارند.

سایر نه تنها به دقت و با جزئیات بسیار رشد نابرابری را نشان می‌دهد، بلکه به راه‌هایی می‌پردازد که ثروتمندان با استفاده از آنها این توانایی را پیدا کرده‌اند که ثروت و قدرت را از کنترل فقرا خارج کنند. اصطلاح «استخراج درآمد»، چیزی شبیه استثمار، ابزار مهمی در تحلیل سایر برای نشان دادن این موضوع است که درآمد و ثروت ثروتمندان به صورت مشروع کسب نشده، بلکه نتیجه کنترل آنها بر دارایی‌هایی مانند زمین، پول، سازه‌ها و... است. این درآمدها و استخراج درآمد به وضوح و شدت در برابر تولید ثروت قرار می‌گیرد. در حالی که تولید ثروت امری مشروع است، استخراج ثروت به شکلی نامشروع و با استثمار فقرا ممکن می‌شود. با این حال ایدئولوژی مسلط شدت می‌کوشد تا نشان دهد که ثروتمندان موقعیت خود را از طریق توانمندپایشان برای تولید ثروت و در نتیجه استعداد منحصر به فردشان یا توانایی‌های کارآفرینی‌شان به دست آورده‌اند. این استدلال در تمامی کشورها و جوامع نفوذ کرده است.

در سال‌های اخیر جرم‌شناسان به ما کمک کرده‌اند تا بفهمیم آسیب‌های اجتماعی که در نتیجه فعالیت‌های ثروتمندان و قدرتمندان ایجاد شده، نتایجی را برای همه ما در دارد. تحلیل‌ها و مفاهیم «سایر» به ما این امکان را می‌دهد تا درک کنیم چگونه شکل انگل‌وار استخراج درآمد از جمعیت‌های فقیر جهان، باعث شیوع جنگ‌های وحشتناکی در کشورهای جهان سوم بخصوص خاورمیانه شده



نام کتاب: چرا نمی‌توانیم از پس ثروتمندان

بربیاییم
Why We Can't Afford the Rich. (2015) Sayer, Andrew
pp 433. 2015. Rich. Bristol: Policy Press

نویسنده: اندرو سایر
انتشارات: پالیسی پریس
سال انتشار: ۲۰۱۵
تعداد صفحات: ۴۳۳

است و اینکه چگونه ادامه جنگ به عنوان شکلی از همین استخراج درآمد عمل می‌کند. به هیچ‌وجه نمی‌توان درآمدهای ناشی از ایجاد جنگ و درگیری و فروش سلاح به طرف‌های درگیر را تولید مشروع ثروت دانست و نامی جز «استخراج درآمد» انگل‌وار نمی‌توان برای آن گذاشت. نتایج ناشی از این بحران‌ها به کشورهای فقیر محدود نمی‌ماند و دامن تمامی مردم جهان را می‌گیرد، همان‌طور که هم‌اکنون از طریق بحران مهاجرت دامن اروپا را گرفته است.

سایر اشاره می‌کند سرمایه‌داری نئولیبرال است که چنین فرایندها و تحولاتی را ممکن ساخته است. ردپای ثروتمندان در وضعیت بحرانی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی معاصر در سطحی است که فراتر از تصور ما است. اشکال انحراف از شیوه‌های مشروع اقتصاد و سیاست به نفع ثروتمندان، بر فهمی نئولیبرال از بازار استوار است که در آن بازار به عنوان شکل بهینه‌ای از فعالیت‌های اقتصادی در نظر گرفته می‌شود که در آن افراد دیگر موجوداتی اجتماعی و جمع‌گرا نیستند، بلکه هر شهروند مصرف‌کننده سخت‌کوش تنها بر اساس منافع خود عمل می‌کند.

سایر برای انجام چنین امری ادعا می‌کند که اتحادیه اروپا می‌تواند نقشی تعیین‌کننده داشته باشد. اتحادیه اروپا می‌تواند به عنوان یک نیروی پیشرو و مترقی برای مبارزه با فرار مالیاتی ثروتمندان عمل کند و جلوی روش‌های کسب نامشروع ثروت را بگیرد. با این کار اتحادیه اروپا قادر خواهد بود تا سرمایه‌های مالی را در سطحی جهانی تنظیم و کنترل کند. سایر توضیح می‌دهد چگونه ثروتمندان کاری کرده‌اند که ما به اشتباه فکر کنیم، آنها عامل و تأمین‌کننده کار، رفاه و همه چیزهای با ارزش ما هستند. بخصوص این استدلال کاربرد زیادی در توجیه سیاست‌های نادرست اقتصادی دارد. هر گونه اعتراض به سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر «استخراج درآمد» و تلاش برای تغییر آنها، با این تهدید مواجه می‌شود که ما منبع کار و رفاه و ادامه زندگی افراد زیادی هستیم و هر گونه رویارویی و مقابله با سیاست‌های ما، منجر به بیکاری و فقر بیشتر و از دست رفتن رفاه می‌شود. اما به قول جورج مانبیوت هنگامی که ما باور به چنین استدلال‌هایی را متوقف کنیم، تلاش‌های دولت‌ها برای مقابله با نابرابری بیشتر می‌شود. بنابراین استدلال‌های سایر برای فاش ساختن توجیه‌های ثروتمندان یک عمل سیاسی پر اهمیت است.

در نهایت این کتاب بخصوص مفهوم «استخراج درآمد» که به شکلی نامشروع و ناپسند از کسب و انباشت ثروت اشاره و در مقابل «تولید ثروت» قرار دارد، می‌تواند نقش مهمی در تحلیل‌های اقتصادی داشته باشد. با ارجاع به این مفهوم بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی که به عنوان شکلی از کارآفرینی و امری مثبت توجیه و تشویق می‌شوند و مورد حمایت قرار می‌گیرند، نه تنها نقشی در کاهش نابرابری و افزایش رفاه عمومی ندارند، بلکه خود یکی از عوامل افزایش نابرابری و تشدید بحران‌های اجتماعی و اقتصادی و زیست محیطی به حساب می‌آیند.

قلمرو رفاه
کتاب
شماره
ششم
مهر
۱۳۹۴
۶۴

«سایر» ادعا می‌کند اتحادیه اروپا می‌تواند به عنوان یک نیروی پیشرو برای مبارزه با فرار مالیاتی ثروتمندان عمل کند و جلوی روش‌های کسب نامشروع ثروت را بگیرد. با این کار اتحادیه اروپا قادر خواهد بود تا سرمایه‌های مالی را در سطحی جهانی تنظیم و کنترل کند

tamin 24 .ir



رسانه قلمرو رفاه و بیمه های اجتماعی

تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۸-۹

تلفن آگهی ها: ۸۸۵۱۷۰۹۱



اداره کل روابط عمومی سازمان تأمین اجتماعی برگزار می کند

نخستین جشنواره تأمین اجتماعی و رسانه



الف) مطبوعات و خبرگزاری ها

- مقاله
- یادداشت
- مصاحبه و گفت و گو
- گزارش (خبری و تحلیلی)
- عکس
- طرح و کاریکاتور
- طنز مکتوب

ب) رادیو و تلویزیون (مراکز استانی و ملی)

- گزارش (خبری، ویژه خبری و ...)
- مستند (خبری و غیر خبری)
- مصاحبه و گفت و گو (زنده و ضبطی)

دبیرخانه جشنواره از کلیه پژوهشگران، نویسندگان، خبرنگاران، گزارشگران، مترجمان، عکاسان، کاریکاتوریست ها و طنز نویسندگان در مطبوعات، خبرگزاری ها و پایگاه های اطلاع رسانی مورد تأیید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و همچنین گزارشگران و خبرنگاران، سردبیران، تهیه کنندگان و برنامه سازان صدا و سیما دعوت می کند آثار خود را در رشته های فوق حداکثر تا ۱۵ آذر ماه ۱۳۹۴ به دبیرخانه جشنواره ارسال کنند.

نشانی پستی: تهران - خیابان احمد قصیر (بخارست) - خیابان دوازدهم - پلاک ۲۲ - مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه - دبیرخانه جشنواره
سندوق پستی: تهران، ۱۴۸۹-۱۵۸۷۵ تلفن: ۹۰-۸۸۵۱۷۰۸۷ نمابر: ۸۸۵۱۷۰۸۷ پایگاه اطلاع رسانی جشنواره: www.tamin.ir